

شناخت و مدیریت خود

سام آریا



شناخت و مدیریت خود

سام آریا



شناخت و مدیریت خود

سام آریا

صفحه‌آرایی و طراحی جلد: استودیو مهری

چاپ اول: لندن ۲۰۲۱ میلادی / زمستان ۱۳۹۹ شمسی

شابک: ۹۷۸-۱-۹۱۴۱۶۵-۶۰-۳

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.: مصور.

موضوع: جستار

هرگونه ترجمه، نقل و اقتباس اعم از طرح و خط داستانی، بخشی از این کتاب یا در کلیت آن چه در قالب صوتی یا تصویری یا در شبکه‌های اجتماعی (فضای مجازی یا حقیقی) تنها با اجازه‌ی نویسنده‌ی این کتاب مجاز است. کپی‌رایت © سام آریا.

All rights reserved

www.
info@

فهرست

۷	پیش گفتار
۱۱	بخش اول: جهان‌بینی
۱۱	جهان کوانتومی
۱۲	مکانیک کوانتوم
۱۴	جهان‌بینی
۱۸	جهان ارگانیک
۱۹	جهان مجازی
۲۳	بخش دوم: خالق
۲۳	خالق ما چه نوع خالقی است؟
۲۵	خالق ما چه ویژگی‌هایی دارد؟
۲۷	خالق ما خود در چه جهانی است؟
۲۹	آیا ما هم خالق هستیم؟
۳۰	خالق اصلی جهان کیست و یا چیست؟
۳۱	تکاملی فراتر از برنامه آفریدگار
۳۳	جهان واقعی چه ریخت و شکلی می‌تواند داشته باشد؟
۳۵	انگیزه خلقت ما چه می‌توانست باشد؟
۳۶	آیا ارزش‌های ما همسوی ارزش‌های خالق‌مان هستند؟
۳۸	آیا خالق ما می‌تواند وارد دنیای مجازی آفریده ما بشود؟

۴۰	آیا خالق ما بر تک تک ما در این زندگی نظارت دارد و ما را کنترل می‌کند؟
۴۱	جهان خالق ما چگونه جهانی هست؟
۴۳	جهان‌های ناآرگانیکی خالق
۴۵	مرگ
۴۶	زندگی پس از مرگ
۵۱	پاداش و مجازات انسان‌ها
۵۵	بخش سوم: خودشناسی
۵۷	شناخت از خود
۶۶	واقعیت آشکار
۶۸	ساختار ما
۶۸	جسم فیزیکی ما
۷۲	اندیشه و افکار ما (برنامه مغزی ما)
۷۲	مغز ما چگونه برنامه‌ریزی شده است؟
۷۲	برنامه بنیادی (DNA)
۷۵	نرون‌ها
۷۶	برنامه اکتسابی مغز
۷۸	کیستی سوم ما
۷۸	شکل‌گیری خود واقعی ما
۸۰	عوامل اساسی در رشد و تکوین شخصیت سوم
۸۰	محصول نقش ما در زندگی
۸۱	ساختار ذخیره و خروجی اطلاعات در انسان‌ها
۸۲	دریافت و ذخیره اطلاعات
۸۳	پردازش و خروجی اطلاعات
۸۵	چه زمانی پردازش مغز ما آغاز به کار می‌کند؟
۸۶	شیوه ذخیره اطلاعات در نرون‌ها
۸۹	اطلاعات ورودی که منجر به نتیجه نشده است
۹۱	عملکرد خودکار مغز ما
۹۱	عملکرد پردازش خودکار مغز
۹۲	مزیت پردازش خودکار

۹۲	اشکالات پردازش خودکار
۹۳	تفاوت عادت و پردازش خودکار مغز
۹۳	ضمیر باطن ما
۹۷	بخش چهارم: قفل بودن مغز ما
۹۷	آیا اندیشه ما قفل شده است؟
۹۸	قفل شدن اندیشه
۹۹	قفل شدن مغز چگونه انجام می‌گیرد؟
۱۰۱	چه عواملی موجب قفل شدن مغز ما می‌شوند؟
۱۰۱	به‌طور غیر عمدی در اثر رویدادهای طبیعی و ناخواسته
۱۰۳	قفل شدن مغز ما زیر شرایط یک فرایند عمدی
۱۰۴	کنترل زندگی ما توسط دیگران
۱۰۵	آیا مغز ما قفل شده است؟
۱۰۶	آیا شما نگران تغییر در افکار و اندیشه‌تان هستید؟
۱۰۶	آیا شما برای یادگیری محدودیت‌هایی در خود حس می‌کنید؟
۱۰۶	انسان‌های قفل‌شده از چه نوع زندگی برخوردار هستند؟
۱۰۸	اشخاص فعال
۱۰۹	اشخاص غیرفعال و منفعل
۱۰۹	چگونه قفل شخصیتی‌مان را هک کنیم؟
۱۱۳	بخش پنجم: فاکتورهای جهان تقابلی ما
۱۱۳	مهمترین عوامل نابرابر و ناخواسته در زندگی ما کدامند؟
۱۱۴	خلقت ناخواسته
۱۱۶	پدر و مادر
۱۱۹	زادبوم
۱۲۱	خانواده
۱۲۳	باورها و مذاهب
۱۲۷	اقتصاد
۱۲۹	سیاست و مدیریت‌های اجتماعی

۱۳۱	بخش ششم: نقش اجتماعی ما
۱۳۱	ورود به جامعه
۱۳۲	نقش اجتماعی ما
۱۳۴	نقش فراجغرافیایی ما
۱۳۵	بخش هفتم: چه باید کرد؟
۱۳۵	مدیریت خلقت
۱۳۸	مدیریت خود
۱۳۹	نیازهای ما
۱۳۹	نیازهای طبیعی و واقعی ما
۱۴۱	نیازهای کاذب
۱۴۲	سیستم‌های تولید نیاز
۱۴۴	ابزارهای سیستم تولید نیاز
۱۴۴	سیستم‌های آشکار تولید نیاز
۱۴۴	سیستم‌های پنهان تولید نیاز
۱۴۵	مدیریت نیازها
۱۴۶	نزدیکی به ضمیر باطنی‌مان
۱۴۸	پیوست

پیش‌گفتار

ما در این کتاب می‌خواهیم به شناخت خود بپردازیم تا بتوانیم به کیستی و شناسه واقعی مان پی ببریم و بدانیم نقش ما در این جسم‌پنداری و اندیشه‌مان چقدر پررنگ است و چه کارکرد مهمی دارد تا باور کنیم این کسی که امروز شخصیت ما را در زندگی مدیریت و راهبری کرده و در آن نقش ایفا می‌کند، در واقع، بیشتر برنامه‌وار و تربیتی است و تأثیر گرفته از برنامه بنیادی خلقت (دی. ان. ای) پیرامون ما و دیگران است تا نقش خود واقعی ما.

در نتیجه این شناخت از خود، می‌توانیم بفهمیم که خود واقعی مان در این جسم یک تفکر و نظاره‌گر سوم است که در تکامل عقلی و جسمی مان نسبت به واکنش‌ها و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های محیط زندگی به وجود آمده و رشد می‌کند و این خود واقعی است که همیشه در حال قضاوت اندیشه و رفتارهای بر گرفته از دو شخصیت ما خواهد بود.

پس ما در این کتاب با سه عامل و برنامه‌ای که شخصیت‌مان را در زندگی شکل می‌دهند روبه‌رو می‌شویم:

۱. شخصیت ژنتیک که برگرفته از اطلاعات و برنامه‌های نهفته در دی‌ان‌ای ماست که همگی ما بر اساس آن آفریده شده و تکامل یافته‌ایم. البته برنامه ژنتیک خودش از دو بخش مجزا تشکیل شده است.

- اطلاعات و کدهایی که برنامه آفرینشی و بنیادی به شمار می‌آیند که مرتبط با خلقت و پیرو قوانین جهان آفرینشی ما هستند و ارتباط و هدایت ما را با جهان آفرینشی بر عهده دارند که ظاهراً این برنامه از دسترسی و دگرگونی‌های شکل گرفته به دست ما به دور است.
- بخش دیگر نیز برنامه تکاملی ژنتیک است که در اثر بازخورد زندگی و پیرامون موجب دگرگونی و اصلاح آن کدها و اطلاعات در ژن‌های ما شده و، در واقع، همین بازخوردهای دریافتی از زندگی موجب دگرگونی‌های اصلاحی و تکامل ما در خود و نسل‌های بعدی‌مان می‌شوند.

۲. شخصیت اکتسابی که پس از تولد از محیط و دیگران نقش و تأثیر می‌گیرد و عاملی است که در عملکرد ما بسیار مؤثر است و کل زندگی ما را زیر تأثیر مستقیم خودش قرار می‌دهد.

۳. شخصیتی سوم که در اثر ادراک و فهم در کنار این دو هویت و با تکیه بر برنامه بنیادی آفرینش در ضمیر باطنی ما شکل می‌گیرد و به وجود می‌آید.

همچنین، در این کتاب خواهیم فهمید که ما چگونه می‌توانیم این سه شخصیت را در خود آگاهی خویش واکاوی و بررسی کنیم و میزان تسلط آن‌ها در عملکرد واقعی خود را بسنجیم و به نقش خود واقعی ما در زندگی‌مان پی ببریم. و نیز این‌که آیا این دو شخصیتی که زیر

تأثیر اطلاعات ژنتیک و محیط و دیگران قرار دارند با ارزش‌های زمان حال و مکان زندگی ما همخوانی دارند و هم‌راستای دانش و پیشرفت زندگی امروزی ما هستند یا اینکه ما به گونه‌ای برنامه‌ریزی و تربیت شده‌ایم که به سود عده یا گروه و یا دولتی خاص یا از همه مهم‌تر فرهنگ، باور و مذهبی خاصی باشد.

در ادامه این بررسی‌ها و شناخت یادشده، به این نکته نیز پی خواهیم برد که چطور می‌شود این شخصیت واقعی خود را، که برگرفته از سنجش عملکرد آن دو کیستی اصلی ما در زندگی است، مستقل‌تر کنیم تا بی‌آنکه بیش از این زیر تسلط تربیت و برنامه‌های از پیش تعیین‌شده دیگران باشیم بتوانیم ارزش‌های درست و واقعی محیط زندگی خود را شناسایی کنیم و با تغییر جهت به‌سوی ارزش‌های پذیرفته‌روز اجتماعی عملکرد خودمان را بیشتر مدیریت کنیم.

بخش اول: جهان‌بینی

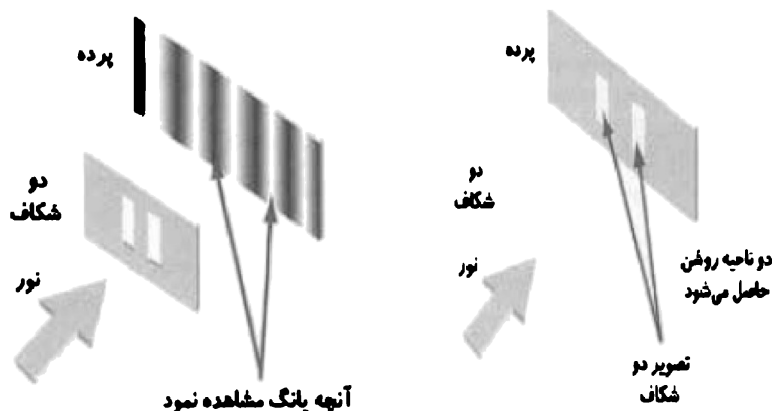
جهان کوانتومی

علت اینکه این بحث مهم علمی را از یک مبحث بسیار مهم در بخش نخست کتاب آورده‌ام این است که ما می‌توانیم به سبب آشنایی با جهان کوانتومی، حتی در حد اندک و جزئی، مبحث اصلی این کتاب را بهتر و اصولی‌تر ببینیم و به مفاهیمش نزدیک بشویم چراکه شناخت از خود و جهان هستی بدون پرداختن به اجزای تشکیل‌دهندهٔ این جهان و عملکرد آن نمی‌تواند از اعتبار علمی و منطقی‌چندانی برخوردار باشد. در واقع، دانش مکانیک کوانتوم دگرگونی بزرگی در شناخت جهان هستی به روی ما گشوده است، یک دیدگاه واقع‌بینانه‌تر که توانسته به بسیاری از باورهای پیشین بشریت خط بطلان بکشد؛ هرچند، دانشمندان و پژوهشگران این پدیده علمی هنوز در آغاز این راه به سر می‌برند و شاید زمان زیادی باقی است که بتوانند ساختارهای پردازش و محاسبات کوانتومی را جایگزین صنعت و فن‌آوری امروز

ما بکنند ولی همین پژوهش‌ها و اطلاعاتی که از راه مکانیک کوانتوم به دست آورده‌اند توانسته تغییراتی اساسی در نگرش ما به جهان هستی به وجود آورد که در این جا به طور کوتاه بدان می‌پردازیم.

مکانیک کوانتوم

به طور ساده می‌توان گفت مکانیک کوانتوم به رفتار اجزای بسیار ریز مواد تشکیل‌دهنده جهان در حد اتم و اجزای آن مانند الکترون می‌پردازد و دست به کاوش آن‌ها می‌زند که دانشمندان کوانتوم در نتیجه نخستین پژوهش‌ها در این زمینه دریافتند که الکترون‌ها می‌توانند هم دارای چیرستی ذرات باشند و هم چیرستی امواج (باید توجه داشت که جهان پنداری و خود ما نیز به ظاهر از همین ذرات تشکیل شده‌ایم) و نکته جالب و مهم این جاست که رفتار و واکنش این ذرات یا امواج در آزمایش‌ها و پژوهش‌های مربوطه به گونه‌ای است که نشان‌دهنده شعور و تشخیص در عمل کرد آن‌هاست، به طوری که آن‌ها می‌توانند بر اساس موقعیت خود تغییر حالت بدهند. دانشمندان و پژوهشگران کوانتوم، تاکنون، نتوانسته‌اند وضعیت این ذرات و امواج را به طور قطعی تشخیص بدهند و، در واقع، همه حالات آن‌ها بر حسب احتمالات رخ می‌دهند. برای روشن شدن بیشتر این موضوع بهتر است نگاهی به آزمایش توماس یانگ^۱ در زمینه پرتاب الکترون به دو سوراخ بیندازیم که به «آزمایش دوشکافه» معروف است. در واقع، همین آزمایش و پژوهش انجام گرفته روی آن سرچشمه و سرآغاز کشف عملکرد این ذرات شده است.



آنچه که در این آزمایش موجب شگفتی توماس یانگ شد این بود که او برخلاف تصورش از ایجاد دو خط نورانی بر صفحه مقابل به دنبال پرتاب دو الکترون با شمار بیشتری از خطوط موازی بر روی پرده آزمایش روبه‌رو شد که این نشان می‌داد الکترون‌ها به هنگام گذر از دو سوراخ به امواج تداخلی تبدیل شدند و در چندین نقطه موازی بر پرده اثر گذاشتند. جالب این‌جا بود که وقتی بر آن شدند تا این عملکرد الکترون‌ها را با دستگاه‌های خاص ثبت و بررسی کنند، متوجه شدند که این بار الکترون‌ها به جای ایجاد امواج تداخلی و تبدیل آن‌ها به خطوط موازی تنها به شکل ذره در دو نقطه مقابل سوراخ صفحه آزمایش ظاهر شدند. در واقع، این طور به نظر می‌رسد که اتم‌ها و الکترون‌ها تنها زمانی به یک شکل منسجم و مفهوم در می‌آیند که ما به آن‌ها نگاه کنیم و اگر نگاه نکنیم آن‌ها به موج تبدیل می‌شوند و با تداخل با یکدیگر با شتاب از هم دور می‌شوند.

این آزمایش می‌تواند ما را بیشتر به فلسفه جهان‌بینی مجازی نزدیک کند بر این نکته دلالت داشته باشد که جهان مادی ما تنها زمانی وجود دارد که ما به آن فکر و یا نگاه می‌کنیم و گر نه ماده‌ای در جهان ما وجود خارجی نخواهد داشت. بنابراین، برخلاف نظریه فیزیک نیوتنی

که جهان را مستقل و جدا از ما و اندیشه ما می دانست، در فیزیک کوانتوم جهان مادی می تواند تنها زائیده اندیشه و نگاه ما باشد.

اگر بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۲ میلادی پژوهش‌های جدی توسط مکس پلانک^۱، آلبرت اینشتین^۲ و ده‌ها پژوهشگر و دانشمند دیگر پس از آن‌ها در زمینه دانش فیزیک کوانتوم انجام نمی گرفت، ما امروز نمی توانستیم جهان‌بینی دقیق تری از جهان هستی خود داشته باشیم. و همان گونه که بارها مطرح کردیم، بدون جهان‌بینی منطقی و علمی هم نمی توانیم در شناخت واقعی خود به معرفت برسیم.

با وجود پژوهش‌ها و واکاوی‌های علمی بسیار در زمینه دانش مکانیک کوانتوم باز هم نمی شود ادعا کرد که ما می توانیم مکانیک کوانتوم را به طور دقیق درک کنیم و کلیه ابعاد آن را بفهمیم. چنانچه ریچارد فینمن^۳، نابغه فیزیک کوانتوم که برنده جایزه نوبل برای کار در زمینه مکانیک کوانتوم را دریافت کرد، می گوید: «من فکر می کنم می توانم با اعتماد بگویم که هیچ کس مکانیک کوانتوم را نمی فهمد.» نیلز بور^۴، از بنیانگذاران مکانیک کوانتوم، نیز در همین زمینه می گوید: «اگر کسی ادعا کند که فیزیک کوانتوم را فهمیده، پس یعنی در واقع چیزی نفهمیده است.»

جهان‌بینی

جهان‌بینی در فاکتورهای بخش هویت سوم خودشناسی (درک و

1. Max Planck

2. Albert Einstein

3. Richard Feynman

4. Niels Bohr

تشخیص ما از خود) نقشی اساسی ایفا می‌کند و با پژوهش و بررسی بیشتر در این باره، به‌ویژه در زمینه نظریه‌های نوین امروز، می‌توانیم به نتایج و بینش فراگیرتری برسیم و دیدگاه درست و دقیق‌تری از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم داشته باشیم. هرچند، در این کتاب نمی‌شود به‌طور جامع به ابعاد جهان‌بینی پرداخت چراکه خود مبحثی جداگانه و مفصل نیازمند است اما از آنجا که شناخت از خود بدون اشاره به جهان‌بینی هم امکان‌پذیر نیست، بنابراین بر حسب نیاز در بخش‌هایی از این کتاب به آن خواهیم پرداخت.

به‌طور خیلی ساده باید گفت که نگرش ما به هستی همیشه در گذر زمان و سیر تکامل‌مان در زندگی در حال دگرگونی بوده و ما همواره شناخت دقیق‌تری از خود و جهان هستی پیدا می‌کنیم. بنابراین، آنچه که ما امروز با تکیه بر دانش و تجربه «جهان هستی» می‌نامیم بیشتر مختص درک ما از جهان امروز است و می‌تواند دارای اعتبار و ارزش بیشتری نسبت به گذشته باشد و همین‌طور می‌توانیم این نگرش را به‌عنوان یک نظریه نسبت به آینده هم گسترش بدهیم.

این‌طور به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم یک جهان‌بینی صددرصد مبتنی بر دانش داشته باشیم چراکه جهان‌بینی یعنی درک ما از هستی که هیچ‌وقت مطلق نبوده و نخواهد بود چون هستی ما یک جهان تکاملی است و، در این صورت، چگونه می‌توان در چنین جهانی واژه «مطلق» را در تعاریف خود بگنجانیم؟ با این همه، می‌توانیم دانش روز خود را مبنا و پایه جهان‌بینی خود قرار بدهیم تا نظریات ما مبتنی بر اصول و قواعد درستی نسبت به زمان شکل بگیرند. گرچه ما همواره در وادی جهان‌بینی به نگرش فلسفی بدان نیاز داریم و باید جهان را فراتر از دانش روز خود واکاوی و معنا کنیم. به هر روی، نوع نگرش و باور

ما از خود و جهان هستی هویت سوم ما را تحت تأثیر قرار داده و بر روند زندگی روزمره ما تأثیر مهمی خواهد گذاشت. بنابراین، بهتر است بدانیم که باور و شناخت ما از خود و جهان هستی که در آن زندگی می‌کنیم چقدر با اصول علمی و پژوهش‌های اندیشمندانه امروز ما هماهنگ است.

از سوی دیگر، این طور به نظر می‌رسد که اندیشه و درک ما از جهانی که درش زندگی می‌کنیم محدود به اصول و برنامه‌ای است که بر اساس آن آفریده شده‌ایم و گویا درک خاصی از جهان در ما نهادینه شده است. چنانچه امروز ما آشکارا اشکال کلی را در فهم و اندیشه خودمان می‌بینیم، اشکالی که از درک درست و دقیق کلیت جهان ناتوان می‌سازد و شناخت ما از جهان محدود به سرآغاز یک انفجار بزرگ ختم می‌شود که بیشتر بر قوانین فیزیک کلاسیک استوار است و نمی‌توانیم فراتر از آن را درک کنیم و بفهمیم تا جایی که حتی از تجسم واقع‌بینانه کل دنیا و آفریننده اصلی جهان نیز ناتوانیم.

همان‌گونه که پیش‌تر هم تأکید شد، سخن و نگارش در فلسفه جهان هستی نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد اما آنچه که در این کتاب در زمینه جهان‌بینی مهم به چشم می‌آید تأثیر شناخت و فهم ما از جهان بر روند زندگی روزمره ماست. منطقی به نظر می‌رسد که ما خودمان را پی‌رو و دنباله‌رو کدام باور و فلسفه جهانی معرفی کنیم که نسبت به دانش و واقعیت‌های امروزمان دارای اعتبار و ارزش اجتماعی و علمی بیشتری باشد و متکی بر توهمات و باورهای قفل‌شده نباشد.

آیا بهتر نیست بدون داشتن تعصب و باور خاصی به جهان هستی شناخت پیدا بکنیم؟ مهم نیست چقدر می‌توانیم جهان را درست و دقیق درک کنیم چراکه ما انسان‌ها تنها به اندازه تکامل خود و با تکیه بر دانش و درک موجود از زمان حال می‌توانیم جهان هستی را واکاوی

کنیم و بشناسیم. اما آنچه که در شناخت جهان مهم و ارزشمند است داشتن اندیشهٔ آزاد و عدم هر گونه وابستگی به باورهای خاصی است که ما را در درک و فهم مفاهیم محدود و مقید می‌کنند. افزون بر این، شناخت ما باید همسو با تکامل باشد و گرنه دیدگاه ما در یک بستر ساکن و در زمان گذشته در جا خواهد زد.

در هر حال، برای برخورداری از یک زندگی ارزشمند و اصولی باید بتوانیم خودمان را مدیریت کنیم و برای مدیریت و هدایت خودمان نیاز به شناخت خود و جهان پیرامونمان داریم؛ هرچند، دغدغهٔ درونی و ذاتی همهٔ ما انسان‌ها از همان آغاز کنجکاوی نسبت به خود و دنیایی که درش زندگی می‌کنیم بوده و خواهد بود. با این همه، بسیاری از ما جهان‌بینی را تنها در یک چهارچوب فلسفی می‌بینیم و آن را یک موضوع جانبی در زندگی به شمار می‌آوریم و صرفاً به فلاسفه و علاقه‌مندان فلسفه نسبت می‌دهیم و از درگیر شدن با مفاهیم سردرگم و گیج‌کنندهٔ آن می‌پرهیزیم، در حالی که کسانی که ما را در زندگی هدایت و راهبری می‌کنند بیشتر با تکیه بر همین شناخت به ما برنامه و مسیر حرکت می‌دهند. آن‌ها به‌طور علمی یا تجربی و یا با کمک هر دو شناخت دقیق‌تری از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم دارند و به قوانین آن آشنایند و با همین قواعد و قوانین دیگران را به آسانی در جهت اهداف خود کنترل و هدایت می‌کنند. بنابراین، نباید از پژوهش و شناخت خود و جهان هستی هراسی داشته باشیم بلکه بهتر است آن را برای مدیریت زندگی خود ضروری و لازم بدانیم.

امروزه ما در فلسفهٔ جهان‌بینی دچار دگرگونی و نگرش بزرگی شده‌ایم که بسیار متفاوت‌تر از واکاوی‌های گذشته‌اند. در واقع، فلسفهٔ جهان‌بینی در گذشته بیشتر گِرد محور جهان ارگانیکی واکاوی و تعریف می‌چرخید، در حالی که نظریه‌های جدید اعتبار و شناخت

متفاوت‌تری از جهان در اختیار ما می‌گذارند که نسبت به نظریه‌های گذشته بسیار متفاوت و واقع‌گرایانه‌ترند.

جهان ارگانیک

همان‌گونه که اشاره شد، بسیاری از ما انسان‌ها جهان را به صورت یک هستی ارگانیک و واقعی می‌بینیم و آن را با باورهای گوناگونی تعریف و معنا می‌کنیم و حتی از راه دانش فیزیک نیز دلایل بسیاری برای اثباتش می‌آوریم. برای نمونه، دانشمندان و پژوهش‌گران علمی دنیا را بر مبنای قوانین فیزیک کلاسیک، که از راه انفجار بزرگ بسط پیدا کرده است، معنا می‌کنند که هنوز هم یک باور علمی اساسی و اصلی به شمار می‌آید. واقعیت این است که اگر ما نگاه‌مان را تنها به آنچه که می‌بینیم محدود کنیم، جهان ما همان جهانی هست که می‌بینیم و حسش می‌کنیم چرا که ما بر این اساس آفریده و برنامه‌ریزی شده‌ایم که جهان را به طور ارگانیک ببینیم و باور کنیم اما همان‌گونه که در بحث کوتاه پیرامون مکانیک کوانتوم اشاره کردیم مهم نیست که ما چه می‌بینیم یا حس و فکر می‌کنیم بلکه مهم چگونگی جهان و رای حس و نگاه ماست. بیشتر ما انسان‌ها با جهان‌بینی ماده‌آشنایی داریم که در طول زمان‌های گذشته بسیاری از فلاسفه در زمینه جهان مادی فعالیت کرده‌اند و نظریه داده‌اند اما همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردیم نظریات باید در روند یک تکامل دگرگون و روزآمد شوند. بی‌شک اگر بیشتر فلاسفه که درباره جهان مادی نظر داده بودند در جهان امروز حضور می‌داشتند، نظریات‌شان درباره دانش و شناخت‌های امروز را دگرگون می‌کردند و چه بسا بعضی از آن نظریات نقض می‌شدند و یا

تغییر می‌کردند.

بنابراین، منطقی‌تر خواهد بود اگر ما نسبت به یک نظریه هرچند منتسب به یک فیلسوف و دانشمند بزرگ متعصب نباشیم و ملاک شناخت خود را بر اساس یافته‌ها و ارزش‌های علمی روز قرار بدهیم و نگران دگرگونی‌پذیری نباشیم. در واقع، مهم است بدانیم اگر ما جهان هستی را واقعی می‌دانیم و بر آرگانیک بودن آن اصرار می‌ورزیم، این صرفاً یکی از بدیهیات آفرینش ماست که در ما برنامه‌ریزی و نهادینه شده است.

جهان مجازی

با وجودی که دانشمندان با استفاده از قوانین فیزیک کلاسیک به زوایای بسیار ناشناخته جهان هستی دست یافته و صنعت و فن‌آوری امروز ما را بر اساس همین قوانین فیزیک بنا نهاده‌اند اما همچنان با پیشرفت دانش و تجربه انسان‌ها پرسش‌ها و تناقضات بسیاری در شناخت جهان مادی به وجود آمده که دانش فیزیک کلاسیک توانایی پاسخ‌گویی به آن‌ها را ندارد ولی با بررسی فیزیک کوانتوم، که بر نقش و عملکرد ذرات درون اتم‌ها تمرکز دارد، خیلی از باورهای ما نسبت به کلیت اتم و رفتارهای درونی این ذره دگرگون شده و ما با جهان گسترده‌تر و متفاوت‌تری روبه‌رو شده‌ایم.

ما در فیزیک کلاسیک انتظار داریم برای هر آنچه که از راه دانش فیزیک به اثبات می‌رسد یک پایه و مبنای علمی در باورها مان بیابیم، در حالی که ما در مکانیک کوانتوم می‌توانیم نتیجه آزمایش را ببینیم اما اگر بخواهیم این تغییر چیستی ذرات و یا چگونگی رویداد را ثبت

کنیم قضیه فرق خواهد کرد. گویا فیزیک کوانتوم، برخلاف قوانین فیزیک کلاسیک، یک آزمایش الکترونی در گذشته می‌تواند به‌خاطر نتیجه‌ی آینده‌ی دِچار تغییر شود. می‌توان گفت قوانین فیزیک کلاسیک برای زندگی ارگانیکی ما تعریف و معنا پیدا می‌کنند و اگر بخواهیم ورای آن‌ها فکر کنیم باید از محدوده‌ی این دانش فراتر برویم که در آن صورت معیارها و قوانین سنجش ما متفاوت خواهند بود، شاید امروز مکانیک کوانتوم بتواند این سنجش را در فراسوی ما قرار بدهد. با این وجود، باز هم نمی‌توان به‌طور قطعی گفت که با کوانتوم مکانیک می‌توانیم به کلیه‌ی واقعیت‌های جهان هستی دست یابیم و از راه آن به همه‌ی رازهای آفرینش پی ببریم. شاید مکانیک کوانتوم هم خود لایه‌ی دیگری از تکامل ما در این جهان باشد.

امروز ما در زمینه‌ی دانش نرم‌افزاری به مرحله‌ای رسیده‌ایم که می‌تواند دیدگاه گستره‌تری از جهان هستی به ما بدهد به‌طوری که بسیاری از برنامه‌نویس‌های جهان مجازی بر این باورند که به‌زودی می‌توانند با برنامه‌های نرم‌افزاری در دنیای مجازی جهانی همانند جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بیافرینند. این نظریه‌ی نوین که در سال‌های اخیر مطرح شده و با فیلم‌هایی چون ماتریکس در جامعه بیشتر مطرح شده و عمومیت پیدا کرده است موافقان و مخالفان خودش را هم داشته ولی استدلال‌های قوی پژوهش‌گران و دانشمندان این نظریه جای درنگ دارد. در واقع، با پیشرفت دانش فیزیک کوانتوم و رایانه، به‌ویژه برنامه‌نویسی در سطوح بالا، بعضی از دانشمندان و پژوهش‌گران را در برابر این پرسش قرار داده است که ما از کجا باید مطمئن باشیم که یک موجود عالی و ارگانیکی هستیم و وجود خارجی داریم.

امروزه بیشتر کارشناسان برنامه‌نویسی رایانه آشکارا بر این باورند که ما بی‌شک در آینده‌ی نه‌چندان دور می‌توانیم جهانی مانند جهان خود

را در رایانه شبیه‌سازی کنیم که موجوداتش همانند ما دارای شعور و احساس‌اند؛ آن‌ها حتی امید دارند که بتوانند جهان‌های موازی دیگری را با اهداف و ایده‌های گوناگون، چه برای پژوهش‌های علمی - اجتماعی و چه به منظور سرگرمی و غیره، بیافرینند. هرچند، به نظر می‌رسد هنوز راه زیادی به این مقطع تکامل در برنامه‌نویسی نیاز داریم، به‌ویژه این‌که با دانش و فن‌آوری فیزیک کلاسیک چنین تکاملی تا این اندازه چندان شدنی به نظر نمی‌آید. با این وجود، ما در زمینه برنامه‌نویسی بازی‌های رایانه‌ای، شاهد بازی‌هایی هستیم که بی‌شبهت به زندگی واقعی ما انسان‌ها نیستند و از جهاتی هم دارای دامنه گسترده‌تر و گوناگونی بیشتری هم نسبت به زندگی واقعی ما هستند.

اگر باور کنیم چین امکانی در آینده به وجود خواهد آمد، چرا باید از فکر به احتمال مجازی بودن زندگی فعلی خودمان شگفت‌زده بشویم. آیا ما هم پدیده یک شبکه برنامه‌نویسی آفریننده‌مان هستیم و به هیچ‌وجه وجود ارگانیک نداریم و هر آنچه که می‌اندیشیم و انجام می‌دهیم در یک جهان مجازی رخ می‌دهد؟ ایلان ماسک^۱، از صاحب‌نظران دانش فن‌آوری جهان امروز، می‌گوید «ما و جهان ما به احتمال یک در بیلیون ارگانیک هستیم.» همچنین، فیزیک‌دان معروف، توماس وارن کمپبل^۲، نیز زوایای بسیاری روشنی را در مورد باور به جهان مجازی مطرح می‌کند.

حال با طرح این پیش‌درآمد کوتاه درباره جهان و جهان‌بینی می‌توانیم خود را از قواعد و قوانین تعصبی رها کنیم و پرسش‌های مهم دیگری مطرح کنیم تا بیشتر با ساختار خویش و جهان هستی آشنا بشویم.

1. Elon Musk

2. Thomas Warren Campbell

بخش دوم: خالق

خالق ما چه نوع خالقی است؟

تمام اندیشه ما درباره جهان و خالقمان در حوزه تفکری است که تا تکامل امروز در مغز ما شکل گرفته است. برای همین نمی توانیم بگوییم که استنباط و واکامی ما از این جهان هستی و خالقمان قطعی و کامل است. همان گونه که گفتیم جهان ما جهان کاملی نیست؛ ما در جهانی زندگی می کنیم که در بُعد زمانی واقع شده و تکامل جزو اساس ادامه آن به شمار می آید. در چنین جهانی که تکامل بر آن واقع باشد شناخت بیشتر بر اساس احتمالات خواهد بود تا این که صد درصد کامل و درست باشد چراکه بسیاری از نگرش ها و اکتشافات ما در فرایند تکامل دچار دگرگونی می شوند.

در نگرشی فراتر و با برداشت دانش مکانیک کوانتوم می بینیم که جهان هستی را باید به گونه دیگری از آنچه که با قوانین فیزیک به آن رسیده بودیم معنی کنیم؛ در واقع، ما با دانش مکانیک کوانتوم به

لایه دیگری از شناخت جهان می‌رسیم و بیشتر مفاهیم شناخت ما از هستی تغییر می‌کند و ما برای درک بیشتر آن نیاز به ابزارهای جدید کوانتومی همچون رایانه‌ها و نرم‌افزارهایی داریم که بر اساس قوانین کوانتوم کار کنند.

از یک سو، ما تاکنون نتوانستیم درک واقع‌بینانه‌تری از خالق خود داشته باشیم ولی با منطقی که با تکیه بر دانش پیدا کرده‌ایم می‌توان آشکارا گفت که خالق ما نمی‌تواند خالق مطلق باشد چراکه خلق جهانی که همیشه در فرایند تکامل و دگرگونی قرار دارد نمی‌تواند جز آفریده خالق مطلق باشد. به زبان ساده و با تکیه بر ساختار اندیشه ما، بدون شک خالق مطلق بر همه چیز آگاه است و نیاز به تکامل ندارد. بنابراین، خالق اصلی چه نیازی به آفرینش ما و یا تکمیل دانش و تجربه‌اش از چنین آفرینشی دارد؟ یا اصلاً چرا باید دنیای ما را به آزمایشگاهی برای پژوهش‌های خودش تبدیل کند و یا ما را برای سرگرمی و بازی خودش بیافریند؟ پس این اوج ساده‌نگری خواهد بود اگر ما خالق خود را خالق مطلق هستی بدانیم.

از سوی دیگر، چرا فقط باید به این باور باشیم که ما تنها موجودات هوشمند این جهان هستیم و خالق ما هم نخستین و واپسین خالق جهان که ما را آفریده است، در حالی که بر اساس آخرین پژوهش‌های انجام گرفته بسیاری از دانشمندان و پژوهش‌گران وجود دنیاهایی متمدن‌تر و متکامل‌تر و یا واپس‌گراتر از ما (و یا جهان‌های موازی برخی نظریه‌های کوانتومی) هم دور از تصور نیست. اگر چنین باشد که جهان‌های پیشرفته‌تر از ما به آسانی می‌توانند جهان‌هایی مانند جهان ما و یا کامل‌تر و ... از آن را بیافرینند، نیرویی به نام خالق، که ما را خلق کرده است، احتمالاً یا در حال آزمایش ما برای پرسش‌های خودش بوده یا جهان ما را صرفاً برای بازی و سرگرمی خودش

آفریده. پس می‌شود چنین فرض کرد که ما در یک آزمایشگاه مجازی قرار داریم، حتی اگر هم باور کنیم ما در شبکه‌ای مجازی قرار نداریم و انسان‌های ارگانیکی هستیم، باز هم می‌شود به روشنی گفت که در جهان آزمایشگاهی ارگانیکی قرار داریم که خالقش با آفرینش این جهان بر آن بوده تا به پرسش‌های خویش پاسخ بدهد و یا جهان ما را تجربه کند و اگر فرض کنیم که این جهان برای سرگرمی نیروهای پیشرفته جهان دیگری آفریده شده، باز هم فرقی نمی‌کند چون آن‌ها هم نمی‌توانند خالق مطلق جهان باشند چراکه در آن صورت آن‌ها نیازمند آفرینش ما بوده‌اند؛ خدایی که نیازمند باشد نمی‌تواند خدایی مطلق نامید شود. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که خالق‌های زیادی در جهان وجود دارند که خودشان آفریده خدا و یا خدایان دیگری هستند و جهان‌هایی هستند که موجودات‌شان می‌توانند خالق جهان‌های دیگر باشند.

خالق ما چه ویژگی‌هایی دارد؟

همان‌گونه که در بخش خالق صحبت کردیم، ما تاکنون نتوانسته‌ایم تجسم و استنباط دقیق‌تری از خالق خودمان داشته باشیم اما امروز می‌بینیم اندیشه ما نسبت به جهان هستی بسیار دگرگون شده است و استنباط واقع‌بینانه‌تری از گذشته پیدا کرده‌ایم و بر این اساس می‌شود انتظار داشت که در آینده نه‌چندان دور در شناخت‌مان نسبت به خود و جهان هستی شاهد دگرگونی‌های بزرگی خواهیم بود. اما به نسبت یافته‌ها ما تا به امروز می‌توانیم چند ویژگی احتمالی برای خالق خود قائل باشیم:

- خالق ما خودش هم یک خالق مجازی است که توسط یک خالق و یا به دست خالق‌های مجازی دیگری خلق شده است و در دنیایی مجازی زندگی می‌کند.
- همان‌گونه که می‌دانیم شکل و ظاهر دنیای مجازی زائیده اهداف و تخیلات یک خدا یا خدایان گوناگون است تا یک اصل واقعی و ارگانیک و می‌تواند بر اساس تخیلات، امکانات و دانش خالق گسترده‌تر هم بشود. بنابراین، نمی‌شود برای خدای خود شکل خاص و ثابتی را قائل باشیم ولی می‌شود تصور کرد که شکل خالق ما را خالق او انتخاب کرده است و یا خالق ما از این امکان برخوردار است که بتواند خودش را به شکل‌هایی که می‌خواهد در بیاورد.
- در نظر داشته باشیم که چنانچه روزی خودمان بتوانیم یک جهان مجازی را خلق کنیم، بی‌شک مخلوقات ما در آن جهان زائیده اهداف و اندیشه ما خواهند بود و چه بسا انسان‌هایی را خلق کنیم که از جنبه ظاهری بسیار متفاوت‌تر از اکنون ما باشند. و یا اگر روزی بتوانیم خودمان را وارد دنیایی مجازی بکنیم، خواهیم توانست با اشکال و شخصیت‌های گوناگونی مورد نظرمان پا به دنیایی مجازی بگذاریم و درش نقش داشته باشیم.
- شاید خالق ما بستگی به گستره دانش، قدرت و اختیاراتش بتواند خودش هم وارد جهان ما یعنی جهانی که خودش آفریده بشود و ایفای نقش کند بی‌آن‌که ما بتوانیم وجود او را از دیگران متمایز بدانیم.
- همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته شد، به احتمال زیاد خود خالق ما هم از شناخت جهان و خدای اصلی ناتوان است اما ممکن است که خالق و یا خالق‌های خودش را بشناسد و از دنیای آن‌ها هم شناخت داشته باشد چه بسا با خالق خودش هم در ارتباط باشد. از یک سو، احساسات ما موجودات، به‌ویژه انسان‌ها، نمی‌تواند یک الگوی بنیادی

و ثابت در آفرینش باشد؛ بدون شک، این احساسات محصول خلق جهان ما بوده‌اند و برای ما تداعی و برنامه‌ریزی شده‌اند و ما نمی‌توانیم بگوییم که چیزی جدا از ویژگی‌ها و یا ارزش‌های خالق‌مان هستند؛ هرچند، می‌توانند به‌طور پیش‌زمینه و یا گونه‌ای تجربه‌اندیشه خالق ما در گنجاندن این حس‌ها در ما به شمار بیایند اما آنچه که اهمیت بیشتری دارد طرح این پرسش بوده که حس درد و رنج و عشق و لذت در زندگی موجودات این جهان، که جزو فرایند بنیادین خلقت ما بوده‌اند، بر اساس چه نیازی در آفرینش ما تبلور پیدا کرده‌اند؟ آیا چند خالق با خلقت این جهان از راه ما موجودات به رویارویی با یک‌دیگر پرداخته‌اند یا نیاز به تجربه و شناخت از یک دنیای تکامل حسی را داشته‌اند و پرسش‌های بسیار دیگری که می‌شود بدان‌ها پرداخت.

خالق ما خود در چه جهانی است؟

محدودیت ما درشناخت جهان هستی مانع از این نمی‌شود که تخیلات‌مان را نسبت به دانش و تجربه تکاملی‌مان به کار ببریم و به جهان و خالقش نیندیشیم چراکه همین اندیشیدن می‌تواند باعث شناخت بیشتر ما از خود و جهان هستی ما بشود. این‌که خالق ما خودش در چه جهانی هست را می‌توان به نسبت شناخت‌مان از این جهان و با تکیه بر دانش و تجربیات‌مان از جهان هستی و از راه تخیلات و تصورات‌مان بررسی کنیم. از این بابت می‌گوییم تخیلات چراکه نمی‌خواهم ادعایی به وجود آید ولی همین تخیلات هم خود می‌توانند به شناخت ما از جهان گستردگی بیشتری بدهند و به یاد داشته باشیم که فلسفه شناخت بیشتر در حیطه تخیلی ما می‌گسترده تا

در عرضهٔ اکتشافات علمی و پژوهشی.

اگر در جهان‌بینی امروز، چه به مجازی بودن آن باور داشته باشیم و چه به واقعی بودنش، در رابطه با جهان خالق ما می‌شود به چند جهت اندیشید: چنان‌چه باور کنیم که جهان ما یک جهان مجازی است، با این وجود نمی‌شود این نکته را نادیده گرفت که ما به گونه‌ای آفریده شده‌ایم که باور و تصور کنیم که خود و هر آنچه که در جهان ما قرار دارد واقعی است؛ چنین چیزی تا مدت‌های مدید یکی از باورهای مهم فلسفی و علمی ژرف شناخت ما از جهان هستی بود.

حال این پرسش پیش می‌آید که اگر خالق ما تجربه‌ای از یک جهان ارگانیک را نداشته، چرا باید یک جهان مجازی را خلق کند که ویژگی‌های یک جهان ارگانیک در ما القا شود و ما را باور به به واقعی بودنش سوق بدهد؟ به احتمال زیاد خالق ما شناخت از یک جهان ارگانیک را یا از جهات علمی درک کرده و یا خودش آن را به گونه‌ای از سر گذرانده و یا در آزمایشگاه‌های مجازی به برخی ویژگی‌های یک جهان ارگانیک پی برده است. حتی اگر هم هنوز بر این باور باشیم که دنیای ما یک جهان ارگانیک و واقعی است، جهان خالق ما باید بسیار فراتر از جهان ارگانیک ما باشد تا بتواند جهان ما را همانند یک آزمایشگاهی کوچک در جهان خودش پدید آورد و این پرسش بزرگی در پی خواهد داشت: چطور خالق که توانایی خلق یک جهان بزرگ و با عظمتی مثل جهان ما را به صورت ارگانیک دارد از خلق یک جهان مجازی ناتوان بوده است؟ در واقع، وقتی می‌شود یک جهان مجازی را با تمام ویژگی‌هایش و حتی فراتر از یک جهان ارگانیک ساخت، چه نیازی به اقدام به خلق یک جهان واقعی بوده؟ در ضمن، کنترل و مدیریت یک جهان ارگانیک نیز به سادگی مهار جهان مجازی نخواهد بود.

واقعیت این است که گستردگی و بزرگی شکاف موجود در درک واقعی جهان هستی آن‌چنان در ما زیاد است که حتی به نظر می‌رسد تخیلات ما هم در این حیطه در محدودیت بالایی قرار دارند که حتی پرسش‌های ما هم زیر تأثیر این حصار گرفتار شده‌اند، گویی خالق ما به عمد این محدودیت‌ها را برای ما در نظر گرفته تا از شناخت واقعی جهان او دور باشیم، چه بسا نگرانی‌هایی از بابت تکامل ما داشته که مبادا کنترل خود بر جهان ما را از دست بدهد. با این وجود، هنوز هم احتمال این‌که خالق ما خود در یک جهان مجازی زندگی می‌کند بسیار بسیار زیاد است.

آیا ما هم خالق هستیم؟

اگر مفاهیم هستی را ساده و ساده‌تر کنیم، شاید به این نتیجه برسیم که در هستی نه چیزی افزوده می‌شود و نه کاسته و چیستی ثابت می‌ماند و تنها تغییر در ریخت و شکل انرژی هستی روی می‌دهد که بر اساس برنامه خالق مفاهیم و اشکال خاصی پیدا می‌کند. به عنوان نمونه، جهان ما از پروژه یک خالق شکل گرفته است که از همان انرژی هستی بنا شده است و دوباره می‌تواند به همان چیستی نخستینش برگردد. چنانچه ما بتوانیم شناخت درستی از انرژی جهان هستی پیدا کنیم و دانش برنامه‌ریزی آن را هم داشته باشیم، در آن صورت خواهیم توانست آفرینش هوشمندانه‌ای همانند خودمان را عملی کنیم؛ هرچند، هنوز به آن اندازه از فن‌آوری و دانش نرسیده‌ایم که بتوانیم جهانی همانند جهانی که خود درش زندگی می‌کنیم بیافرینیم. در واقع، خلق جهانی شبیه دنیای ما به گذر از باورهای فیزیکی در فن‌آوری و علم

نیازمند است چراکه فیزیک کلاسیک بیشتر یک دانش گذر در تکامل ما انسان‌هاست و از طرفی یک توهم شناختی. با این همه، با دورنمایی که می‌شود از پیشرفت دانش امروز دریافت، در آینده نه‌چندان دور خواهیم توانست با بهره‌گیری از دانش پیشرفته در زمینه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جهان و یا حتی جهان‌های مجازی شبیه خودمان حتی به مراتب بزرگ‌تر و متنوع‌تر از جهان خودمان را شبیه‌سازی کنیم.

روشن است که موجودات آفریده این جهان مجازی بر اساس برنامه ما در جهان ماتریکسی زندگی خواهند کرد و پی‌رو قوانین و معیارهای ما خواهند بود؛ هرچند، با میزان شعور امروز ما نمی‌شود درک واقع‌بینانه‌ای از آن تکامل متصور شد چراکه هرج و مرج جهان امروز ما آینده روشنی بر ما نمی‌نمایاند. شاید هم خالق ما این مرحله از تکامل را برای ما محدود کرده باشد و یا بخواهد مانع از انجام چنین کاری شود.

خالق اصلی جهان کیست و یا چیست؟

به نظر می‌رسد که اندیشه و پرداخت علمی و فلسفی در مورد خالق خود از راه شناخت خویش و جهان هستی ممکن است و ما می‌توانیم به خالق خود بیندیشیم و تجسم‌هایی بر اساس درک و منطق خود از آفریدگارمان داشته باشیم. و همان‌گونه که در بخش‌های بالا هم توضیح دادیم خالق ما به دلایل بسیاری نمی‌تواند خالق اصلی باشد. پس خالق اصلی کیست؟ چه ریخت و ترکیبی می‌تواند داشته باشد؟ از چه تشکیل شده یا از چه قواعد و قوانینی پی‌روی می‌کند.

گویا خود پرسش‌های ما در مورد خالق اصلی در حیطه محدودیت

خلقت ما به دام افتاده است و اصلاً طرح این پرسش بر گرفته از درک ما از جهان خودمان است نه جهان اصلی. گویی ما نمی‌توانیم پرسشی طرح کنیم که بیرون از قوانین چیره بر جهان ماست یا حتی نمی‌توانیم تجسم کنیم که خدای مطلق چگونه می‌تواند باشد چراکه در قوانین جهان ما تمام هستی زاییده فرایند یک خلقت است و بدون خلقت چیزی رخ نمی‌دهد و این خلقت پی‌رو تراکنش‌های خاصی بوده و هست. تمام توانایی مغز ما هم محدود به این جهان سه‌بعدی است که گویا پی‌رو یک سری قوانین خاص فیزیکی است که تاکنون نتوانسته‌ایم بیرون از آن قوانین برنامه‌ریزی شده در هستی ما تصویری منطقی از خالق اصلی و واقعی جهان داشته باشیم چه رسد به این که بخواهیم دست به واکاوی و بررسی بزنیم. در واقع، گویی خالق فرعی ما با ایجاد یک سری قوانین خاص بر آن بوده تا اندیشه و فعالیت‌های ما را محدود به اهداف و نیازهای خودش کند و یا خودش هم درگیر همین پرسش ماست و شاید هم با خلقت ما می‌خواهد بیشتر به شناخت جهان و خالق خودش بپردازد و با جای‌دهی تکامل و پیشرفت در فرایند جهان مجازی در پی تجزیه و واکاوی ما در جهان اصلی بوده است. بنابراین، گویا با تکاملی که تاکنون به آن رسیده‌ایم نمی‌توانیم تجسمی اصولی و منطقی از خالق و جهان اصلی داشته باشیم.

تکاملی فراتر از برنامه^۴ آفریدگار

همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره شد اگر هدف خالق ما از آفرینش‌مان همان جهانی بوده که خود از فرایند و کارکردش به‌طور کامل آگاه بوده است، این پرسش پیش می‌آید که، با وجود آگاهی پیشین، چه نیازی به

آفرینش ما در این سطح گسترده بوده است؟ حتی وقتی خود ما اقدام به نوشتن یک برنامه رایانه‌ای می‌کنیم هم در صدد هستیم تا برنامه در اجرا پاسخ‌گوی نیازهای فراتر از اندیشه ما باشد و یا حتی در مورد بازی‌های رایانه‌ای هم زمانی یک برنامه بازی مهم و هیجان‌انگیز می‌شود که نتیجه‌اش پیش‌بینی‌پذیر نباشد و به عوامل بسیار زیادی بستگی داشته باشد.

با این استدلال و دلایل بسیار دیگر می‌شود این پرسش را طرح کرد که آیا ما با این محدودیت اندیشه و عمل می‌توانیم فراتر از اهداف و برنامه‌های خالق خود پیش برویم؟ شاید باور به این نکته منطقی به چشم بیاید که پایه خلقت جهان ما بر اساس عوامل نهادینه خالق‌مان بنا شده است ولی ابعاد و، سرانجام، تکامل جهان ما برای خالق پیش‌بینی‌پذیر نبوده و شاید همین نتیجه تکامل ما نیاز او در آفرینش جهان بوده باشد. چه بسا خالق ما به هنگام خلقت‌مان نگران این موضوع بوده که اگر محدودیت را از اندیشه ما بردارد برای او دردسرساز خواهد شد و احتمالات زیادی به وجود خواهد آمد که مهار آن‌ها را ناشدنی می‌کرد. خود ما نیز وقتی یک برنامه رایانه‌ای می‌آفرینیم، قوانینی را بر اجرای آن طراحی می‌کنیم و نخستین اصل را بر مدیریت و کنترل برنامه می‌گذاریم؛ با این وجود، در بعضی موارد شاهد اجرای نامرتبه در برنامه‌ها می‌شویم که خارج از انتظار و پیش‌بینی ما پیش می‌روند و اختلالاتی در اجرای برنامه به وجود می‌آورند. از همه مهم‌تر، چنانچه موفق بشویم جهان‌های هوشمندی خلق کنیم، یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های ما این خواهد بود که موجودات هوشمند برنامه از کنترل‌مان خارج و وارد دنیای ما نشوند. البته در جهانی که ما درش زندگی می‌کنیم اگر به آن اندازه از توانایی خلقت دست بیابیم باید انتظار اشکالات بزرگی مانند ویروس‌ها و

هکرهايي باشيم که به طور عمد در اجرای برنامه‌های ما اختلال ایجاد می‌کنند و چه بسا کنترل آن را هم به دست بگیرند. من بر آن هستم که با یادآوری این نمونه‌ها به این موضوع اشاره کنم که شاید خودِ خالق ما هم با این‌گونه مسائل در سطح تکامل و دانش خودش دست‌وپنجه نرم می‌کند.

با این وجود، با در نظر گرفتن تکامل صورت‌گرفته در جهان ما می‌شود به این واقعیت دست پیدا کرد که ما در فرایند تکامل با بهره‌برداری از قوانین اصلی به طور خودکار رشد می‌کنیم و خود برنامه‌های جدیدی می‌آفرینیم. گویا این همان چیزی است که خالق مان از انگیزهٔ آفرینش ما دنبال می‌کرده است. مهم‌تر این که ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که دانش و شعورِ امروزِ ما درک کاملی از خود و جهان هستی دارد؛ همان‌گونه که می‌دانیم جهان ما یک فرایند تکاملی پیش‌بینی‌ناپذیر را می‌پیماید و چه بسا ما در آینده درک بسیار متفاوت‌تری از جهان داشته باشیم. آنچه که ما امروز می‌دانیم این است که نمی‌توانیم درک درستی از خالق اصلی داشته باشیم و هنوز درگیر شناخت خالق خود مانده‌ایم چه برسد به خالق اصلی! البته نباید این احتمال را هم نادیده گرفت که شاید فرایند جهان ما از مدت‌ها پیش برای خالق مان تمام شده است ولی ما همواره در چرخهٔ این فرایند مانده‌ایم.

جهان واقعی چه ریخت و شکلی می‌تواند داشته باشد؟

برنامهٔ مغز ما در یک جهان سه‌بُعدیِ محصور شکل گرفته است و تاکنون محدودیت‌های بسیاری بر ساختار جسم و اندیشهٔ ما چیره شده اما از دید واقع‌بینانه منظور ما از جهان واقعی دنیای مطلق نیست که ما آن را

با چشم یا بزرگ‌ترین تلسکوپ‌های جهان در پیرامون مان ببینیم. همه چیزهایی که ما تاکنون از جهان دیده و درک کرده‌ایم تنها برای ما خلق و برنامه‌ریزی کرده‌اند که به احتمال زیاد هم نمی‌توان چنین جهانی را عالی و ارگانیک به شمار آورد و منطقی‌تر این است که تمامیت این جهان را محصول یک برنامه مجازی اجراپذیر در ماتریکس بدانیم تا جهانی تماماً واقعی. حتی اگر این جهان واقعی هم باشد، باز نمی‌تواند جهانی شامل یک دنیای واقعی باشد. این جهان از قوانین محدودی پیروی می‌کند که گویی تنها برای ما برنامه‌ریزی و پیاده شده‌اند.

تصور این که جهان واقعی اصلی از چه ساخته شده و چگونه به وجود آمده است و چه ابعادی دارد تاکنون برای ما ممکن نبوده است. هرچه هست باید بسیار متفاوت‌تر از چیزی باشد که ما امروز می‌بینیم و درک می‌کنیم. مهم این است که بدانیم درک جهان اصلی خارج از تفکرات برنامه‌ریزی جهان ماست ولی شاید روزی بتوانیم شناختی از جهان خالق یا خالق‌های خود به دست آوریم. با این حال، باید بدانیم که در جهانی هستیم که در اثر تراکنش به وجود آمده است که، بی‌شک، نمی‌تواند از ویژگی‌های یک جهان اصلی به شمار بیاید.

بهرتر است دوباره به این پرسش‌ها اندیشید:

چرا خالق ما دنیایی مجازی همچون ما را به وجود آورده است؟ آیا او تجربه یک جهان ارگانیک را در تکامل خود داشته است و یا این شناخت را از جهان‌های دیگر پیدا کرده است؟

چرا خالق ما بر آن بوده تا یک حس کاملاً ارگانیک را در جهانی مجازی به ما انتقال بدهد؟ آیا احتمال این که یک و یا چند جهان ارگانیک دیگر هم در هستی وجود دارند تا الگویی برای خلق جهان مجازی ما باشد.

آیا دیگر ویژگی‌های اساسی ما در خلقت چه از دید فیزیکی و

یا احساسی جزئی از دانش و تجربهٔ خالق ما بوده که ما را با این ویژگی‌های خاص آفریده یا ما برآمده از آزمایش‌های بی‌شمارِ او از جهان‌هایی موازی هستیم که از راه خالق ما خلق شده؟

انگیزه خلقت ما چه می‌توانست باشد؟

چرا ما خلق شده‌ایم؟ در نوشته‌های بالا تا اندازه‌ای از انگیزهٔ خالق یا خالق‌ها مان در آفرینش جهان خود توضیحاتی دادیم و دریافتیم که بی‌شک خالق ما بی‌دلیل این جهان را خلق نکرده است؛ هرچند، ما امروز نمی‌توانیم به انگیزهٔ اصلی خالق‌مان در خلق این جهان پی ببریم ولی همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته شد خالق ما نیازمند خلق این جهان یا جهان‌های دیگری بوده است و چه به دلایل تجربی و یا پژوهشی و چه حتی به‌عنوان سرگرمی اقدام به آفرینش ما کرده. و شاید هم دلایلی دیگری وجود داشته باشد که هنوز اندیشهٔ ما توانایی درک و شناخت آن انگیزه را پیدا نکرده است.

موضوع مهم در این جا این است که بتوانیم باور بکنیم که تک‌تک ما جزو فرایندی از یک برنامهٔ آفرینشی هستیم که باید نقش خود را در هر وضع و شرایطی به‌خوبی ایفا بکنیم ولو این‌که این نقش، در نهایت، به یک تراژدی ختم بشود. به هر روی، باید سعی کنیم نقش خود را به‌گونه‌ای مدیریت و کنترل کنیم که نهایت بازدهی و خشنودی را در شخصیت‌مان ایجاد کند. شکوه و گلایه از زندگی صرفاً نقش ما را در زندگی تضعیف خواهد کرد و اعتراض و شکایت از خالق هم بر عدم شناخت ما از جهان هستی دلالت خواهد داشت. و نیز باید آگاه باشیم که آنچه که بر ما روی می‌دهد برگرفته از باورهای ماست که همگی

پیرو محاسبات ژنتیکی و اکتسابی‌اند. هرچند، شاید هم همه این‌ها چیزی جز یک توهّم کوانتومی در فرایند زندگی جهانی ما نباشند.

آیا ارزش‌های ما همسوی ارزش‌های خالق‌مان هستند؟

برای مقایسه ارزش‌های ما و یا ارتباط آن‌ها با ارزش‌های آفریدگارمان ابتدا بهتر است اندکی به ارزش‌های خودمان بپردازیم. ما انسان‌ها در طول زندگی چه از راه علمی و چه از جهات تجربی توانسته‌ایم از یک‌سری اصول، قواعد و قوانین جهان و محیط زندگی‌مان شناخت پیدا کنیم، شناختی که لازمه زندگی روزمره و تکامل ما را تشکیل می‌دهد. ما به‌کمک این شناخت‌ها در می‌یابیم که برای پیشبرد اهداف و نیازهایمان باید به انجام و رعایت یک‌سری اصول و قواعد، که در راستای تأمین منافع ما هستند، پایبند باشیم. همچنین دریافته‌ایم که این منافع شخصی نباید با منافع اصولی و منطقی دیگران در تضاد باشند؛ منافع مشترکی که توجه به آن‌ها موجب رشد و تأمین نیازهای فکری و جسمی ما و دیگر اعضای جامعه خواهد شد.

بسیاری از قوانین طبیعی، علمی و اجتماعی که موجب پایداری و آسایش در زندگی ما می‌شوند جزو فرهنگ و ارزش‌های درست و منطقی امروزی ما به شمار می‌آیند. بنابراین، ارزش‌های ما در زندگی به آداب و رسوم و فرهنگ و اصولی گفته می‌شود که کاربست آن‌ها امنیت و آرامش بیشتری را در زندگی فردی و اجتماعی ما رقم می‌زند. با گذشت زمان، بیشتر این ارزش‌ها به‌صورت قوانین و اصول پذیرفته‌شده اجتماعی درمی‌آیند و اجرای آن‌ها برای همه الزامی می‌شود، به‌ویژه در کشورهایی که در آن‌ها اصول دموکراسی حاکم

است. هرچند، همین ارزش‌ها هم در اثر تکامل ما دچار دگرگونی می‌شوند. بنابراین، نمی‌شود ارزش‌های زندگی امروز ما را با دیروز یکی دانست و یا گفت همه ارزش‌های امروز ما می‌توانند برای آینده هم دارای اعتبار و ارزش باشند.

حال آیا می‌شود ارزش‌های ما را، که بر اساس دانش و تجربه‌مان در زندگی دگرگون می‌شوند، با ارزش‌های خالق مقایسه کرد. چطور می‌توانیم مطمئن بشویم که خالق ما خلقت‌مان را بر اساس ارزش‌های خودش خلق کرده است؟ درست همان‌گونه که ما نیز امروزه بسیاری از تولیدات خودمان را بیشتر بر اساس نیازهای اقتصادی، سیاسی و تکنیکی تولید می‌کنیم که در بسیاری از موارد بیشتر آن‌ها نیازهای کاذب و نادروری هستند که براساس منافع خاصی تولید و مصرف می‌شوند نه بر اساس ارزش‌ها و نیازهای واقعی و ما. حتی در بسیاری از موارد عملکردها و تولیدات ما چه از دید مادی و چه معنوی با ارزش‌های زندگی ما مغایرند. از آن جمله می‌توان به تولید و مصرف بسیاری از محصولات خوراکی اشاره کرد که می‌دانیم مصرف آن‌ها برای سلامتی ما زیان‌بار است و یا صنعت و فن‌آوری تسلیحات کشتار جمعی که موجب نابودی موجودات زنده و محیط زندگی‌مان می‌شود. بنابراین، برای شناخت ارزش‌های خالق‌مان در خلقت جهان هستی باید نگرش عمیق‌تری به خالق و آفرینش او داشته باشیم. همان‌گونه که در بالا نیز توضیح داده شد می‌توانیم مطمئن باشیم که قوانین و ویژگی‌های کلی جهان هستی ما جزو عوامل اصلی خالق‌مان در آفرینش بوده اما عملکرد ما در زندگی فرایند تکاملی ما به شمار می‌آید که احتمالاً نتیجه آن می‌تواند به نیازهای خالق ما هم برگردد. در واقع، او با نهادینه کردن این ویژگی‌های اصلی اقدام به پاسخ‌گویی به نیازهای آفرینش خودش کرده است نه به ارزش‌هایش.

حال، شاید این پرسش پیش بیاید که آیا این ارزش‌هایی که ما برای زندگی خود به وجود آورده‌ایم می‌توانند در راستای اهداف و نیازهای خالق ما هم باشند که خود به پرسش‌های زیر دامن می‌زند:

- آیا خالق ما در ارزش‌ها و ضدارزش‌های ما بی‌طرف است و هیچ نقشی در آن‌ها ندارد؟
- یا آیا خالق ما طرفدار ارزش‌های اجتماعی ماست؟
- و یا آیا خالق ما طرفدار ضدارزش‌هاست؟

واقعیت این است که همه این ارزش‌ها تنها در جهان و زندگی ما معنا و مفهوم پیدا می‌کنند نه در جهانی دیگر. از این رو، نمی‌توانیم در این میان وجه مشترک و یا ارتباطی با ارزش‌های خالق خود ببینیم؛ هرچند، نمی‌شود وجود چنین چیزی را هم انکار کرد، درست مانند برنامه‌نویسی که یک جهان مجازی را در رایانه خلق می‌کند که شاید آفرینش آن زیر تأثیر ارزش‌های شخصی خالقش هم بوده باشد. شاید هم تقابل ارزش‌ها با ضدارزش‌ها در آفرینش جزو مجهولاتی برای خالق ما بوده که او می‌خواسته با به وجود آوردن این تضادها در فرایند تکامل عملکرد و نتیجه رفتار ما را بسنجد و تجربه و محاسبه کند!

آیا خالق ما می‌تواند وارد دنیای مجازی آفریده ما بشود؟

اگر فرض کنیم که دانش ما تا اندازه‌ای ارتقا پیدا کرده که می‌توانیم جهان‌های شبیه به جهان خودمان را در دنیای مجازی خلق کنیم، که موجوداتش همانند ما دارای شعور و احساس باشند، می‌توانیم بگوییم

در این سطح تکاملی از جهان فیزیکی گذر کرده‌ایم و دیگر در حصار جهان سه‌بعدی نخواهیم بود. در چنین مرحله‌ای، خواهیم توانست چیستی خود را از ذرات به امواج یا برعکس تغییر دهیم و این تغییر چیستی به ما این امکان را خواهد داد که خودمان را از جهان ذره‌ای (به ظاهر آرگانیک) به جهان مجازی ببریم و فرایندها مان را در آن سطح تکاملی انجام دهیم. همچنین، خواهیم توانست به آسانی پا به جهان‌های مجازی خود ساخته بگذاریم.

البته تجسم تمام این‌ها زمانی ساده‌تر می‌شود که به فلسفه دنیای جهان مجازی باور داشته باشیم چراکه در آن صورت می‌توانیم با کاربرست قوانین مکانیک کوانتوم به چیستی اصلی خود که همان انرژی امواجی است پی ببریم و چیستی تجسمی و شکلی خود را در این جهان حاصل برنامه‌ای بدانیم که خالق ما با تعریف و طراحی آن توانسته ما را از انرژی امواجی به انرژی ذره‌ای تبدیل کند و این ذرات نیز با پیروی از برنامه بنیادی اشکال گوناگونی از جهان هستی را به وجود آورده و می‌آورند.

به هر روی، با این نگرش می‌شود استنباط کرد که خالق ما، بی‌شک، با امکانات و دانشی که داشته توانسته دنیایی به این بزرگی (از نظر ما) خلق کند؛ پس می‌توانسته و می‌تواند در صورت تمایل وارد دنیای مجازی ما بشود و به هر شکل و روش مشخصی در زندگی ما عمل و دخالت بکند. البته او حتی می‌تواند کاری کند ما هیچ‌وقت متوجه حضورش نشویم ولی از آن جایی که پیش‌تر هم توضیح دادیم خالق ما خالق مطلق نیست چه بسا او نیز در اجرای برنامه جهان ما بارها دچار خطا و اشتباه شده باشد و بدون آگاهی ما موفق به تصحیح و فعال‌سازی دوباره آن شده باشد. حتی با وجود بیرون بودن بعضی خطاهای اجرایی صورت گرفته در برنامه جهان ما از دست خالق مان - چیزی که احتمالش

بوده و هست و ما را نیز متوجه ناطبعی بودن رویدادهای زندگی مان نکرده - واکاوی آن برای ما دست کم در گذشته امکان نداشته چراکه بیشتر دانشمندان ما همه چیز را از دیدگاه علمی می کاویدند تا این که به رویدادهای عجیب و غریب بسنده کنند. در این میان، شواهد مردم هم صرفاً در حد یک گفتاورد پنداشته می شده و نه یک سند علمی.

آیا خالق ما بر تک تک ما در این زندگی نظارت دارد و ما را کنترل می کند؟

اگر گستره تخیلات علمی و فلسفی خود را کمی بازتر کنیم و به درجه تکاملی خالق خود بیندیشیم، می بینیم با وجود بازتاب اهمیت و بزرگی این جهان هستی در درک و احساس ما، چنین جهانی برای خالق ما این می تواند صرفاً پروژه ای به شمار بیاید که خود آن را خلق کرده است و همان گونه که پیش تر هم مطرح شد این پروژه آفرینشی می تواند برای اهداف علمی، پژوهشی و یا حتی برای سرگرمی پدید آمده باشد. حال با توجه به این که خالق ما بخواهد همه خلقت خود را زیر نظر بگیرد و کنترل بکند می شود به این پرسش ها اندیشید که:

- کنترل و نظارت تک تک موجودات این جهان و یا جهان هایی مانند جهان ما چه اهمیت خاصی می تواند برای خالق ما داشته باشد؟
- اصلاً آیا خالق ما امکان نظارت و کنترل تک تک ما را دارد؟

اگر قرار باشد یک خالق همه چیز را خودش کنترل و نظارت بکند، چه نتیجه مهمی را می تواند از جهانی که خودش کنترل و اداره می کند بگیرد؟ یک بازی رایانه ای را در نظر بگیرید؛ این بازی زمانی از گیرایی

و هیجان بیشتری برخوردار می‌شود که قهرمانان بازی از عملکرد مستقلی برخوردار باشند و بر اساس برنامه‌کلی داده‌شده به آن‌ها بتوانند واکنش‌های خودخواسته‌ای در بازی رقم بزنند. این در حالی است که برنامه‌های مجازی ما به آن سطح تکاملی هم نرسیده‌اند که بازیگران‌شان در برخورد با نیازهای خود بتوانند مانند ما هوشمندانه رفتار کنند و یا احساسات‌شان کنش‌های منطقی و از پیش تعیین‌شده آن‌ها را تغییر بدهند. بنابراین، گویا خالق ما با نهادینه کردن اساس فرایند تکامل در آغاز آفرینش، که به‌طور خودکار نسبت به محیط زندگی صورت می‌گیرد، سبب ایجاد رفتار مستقلانه و هوشمندانه موجودات شده تا بتواند رفتارهای پیش‌بینی‌نشده جهان ما را تجربه کند.

اصولاً همه ارتباطات ما با خالق و جهان هستی در خود ما یعنی دی -ان- ای نهادینه شده است تا نسبت به تکامل خود به تأمین نیازها مان اقدام می‌کنیم. البته باید اذعان داشت که ما انسان‌ها هنوز نتوانستیم به بازدهی و توانایی‌های مهمی که مغز ما می‌تواند در این جهان هستی انجام بدهد دست بیابیم. شاید تنها با کاربست چند درصد از اندیشه خودمان به زندگی می‌پردازیم. به هر روی، خالق ما اهرم‌ها و ابزارهای سنجش جهان‌مان را در اختیار دارد تا در رابطه با خواسته‌ها و نیازهای خودش از آن‌ها بهره ببرد. چه بسا رویدادهای بسیار بزرگ جهان ما ناشی از دخالت مستقیم خالق ما باشند که هنوز از درک و واکاوی‌شان ناتوانیم.

جهان خالق ما چگونه جهانی هست؟

همان‌گونه که ما برای شناخت آفریدگار خود از نگرش و واکاوی خلقت او بهره می‌گیریم، می‌توانیم با نگاه فلسفی و علمی به جهان خود

به شناختی تجسمی و فلسفی از جهان خالق خود دست یابیم. کافی است دنیای مجازی امروزِ خودمان را نگاه کنید؛ با این که ما هنوز در آغاز راهِ درک و شناخت جهان مجازی هستیم و دانش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ما آن‌چنان پیشرفته نیست ولی از همین امکانات هم در مسیر پیشرفت و ارزش‌ها بهره برده می‌شود و هم در مسیر اهداف زیان‌بار و نابودکننده ارزش‌ها. برای نمونه، ما در زمینه نرم‌افزاری با خلق ویروس‌های گوناگون اقدام به نابودی و دزدی در پروژه‌های مجازی خود می‌کنیم که نمونه‌های بسیار بسیار کوچک آن را می‌توانیم در حملات ویروس‌ها به اطلاعات شخصی و عمومی در رایانه‌ها و دیگر ابزار ارتباطی ببینیم و در سطح گسترده‌تر و بالاتر هم می‌شود به هکرهای تجاری و نظامی دولت‌ها اشاره کرد که یک جنگ مجازی بسیار خطرناک و نابودکننده جهانی را آغاز کرده‌اند.

پس اگر با همین بینش و تفکر به دورنمای آینده‌ای نگاه کنیم که دانش بالاتری را در دنیایی مجازی برای ساخت دنیایی همچون دنیای ما در اختیارمان می‌گذارد تصور کنید چه خواهد شد. آیا در چنین آینده‌ای افراد، گروه‌ها و یا دولت‌هایی که بتوانند به این دانش دسترسی داشته باشد با اهداف تبه‌کاری خود به نابودی یکدیگر و ارزش‌های ما خواهند پرداخت؟ به‌ویژه کشورهایی که ارزش‌های انسانی و محیطی در آن‌ها از کمترین اهمیتی برخوردار است. بی‌شک، جهان ما نمی‌تواند در برابر چنین تخریبی پایدار بماند و از آنجا که بیشترین قدرت و امکانات در دست نیروهای ضدارزشی جهان ما قرار دارد، چنین شرایطی می‌تواند به نابودی جهان ما منجر شود اما، همان‌گونه که تاکنون دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم، ماندگاری و پایداری جهان ما با وجود همه تناقض‌ها توازن خود را تاکنون حفظ کرده است و انتظار می‌رود با پیشرفت و تکامل ما در آینده نیز همچنان مجبور

خواهیم بود این توازن را در جهان خود به وجود بیاوریم.
 با این فرضیه که اگر جهانِ خالق ما هم چنین باشد، می‌توانیم فرض کنیم که پروژهٔ جهان ما می‌تواند دست یک خالق و یا دارای خالق‌های زیادی باشد که برنامه‌های آن را به اتفاق اجرا کرده‌اند یا همواره درگیر اجرای آن هستند. برای نمونه، آیا خالقِ وجود دارد که بلوک شرق را کنترل و هدایت می‌کند و خالقِ دیگر که بلوک غرب را و یا ماجرا بسیار آشفته‌تر از این‌هاست که خالق‌های کوچک و بزرگ در تداخل همدیگر دنیای ما را کنترل و اجرا می‌کنند؟ مثلاً خالقِ در قالب و شخصیتی به‌نام هیتلر در جهان دیروز ما پدیدار می‌شود و پس از آن همه جنایت و ویرانی از صحنه خارج می‌شود و چه بسا امروز در قالب خالق‌های دیگری پدیدار شده و در حال ایفای نقش است. و چون ما در دنیای مجازیِ خدا و یا خدایان مان هستیم، تا امروز از شناخت آن‌ها ناتوان بوده‌ایم.

بنابراین، با نگرش به اوضاع و عملکرد خود و جهان‌مان می‌توانیم تصور و فرض کنیم که خالق ما دارای چه پیش یا پس‌زمینه‌ای است. احتمال این‌که جهان‌های موازی به شکل و تکامل‌های گوناگونی وجود داشته باشند اصلاً بعید نیست اما حتی با وجود گوناگونی این جهان‌ها باز هم می‌شود انتظار داشت که خالق در آفرینش این جهان‌ها از پس‌زمینهٔ دانش و تجربهٔ خود الهام گرفته و آن‌ها را بر حسب اهداف و نیازش آفریده.

جهان‌های ناآرگانیکِ خالق

ما به‌گونه‌ای آفریده شده‌ایم که باور کنیم جهان هستی‌مان ارگانیک

است و هر آنچه که در آن قرار دارد هم شکلی واقعی و ارگانیک دارد اما اگر خالق ما جهانی نأرگانیک آفریده باشد، این جهان چگونه جهانی خواهد بود و موجودات آن جهان چه استنباطی از خود و جهان خود خواهند داشت؟ برای آگاهی از پاسخ به این پرسش ما باید شناختی از جهان‌های مجازی خالق‌مان داشته باشیم و بدانیم چه عوامل و قوانینی در آن‌ها حاکم‌اند. از طرفی، این نکته هم حائز اهمیت است که با این‌که امروزه بسیاری از ما بر این باوریم در دنیایی مجازی زندگی می‌کنیم ولی چنین باوری عوامل تصور ارگانیک بودن جهان ما را تغییر نمی‌دهد چراکه ما همچنان بر اساس ارگانیک بودن هستی فکر و زندگی خواهیم کرد زیرا قوانین بینادی جهان ما بر این اساس به وجود آمده‌اند.

برداشت امروز ما از جهان مجازی بیشتر آمیزه‌ای از تجسم و تخیلی از دنیای مجازی خودمان است اما واقعیت این است که ما نمی‌توانیم با تکیه و استنباطی که از جهان خودمان داریم واکاوی درستی از جهان مجازی خالق انجام بدهیم. بی‌شک، ما هنوز کاملاً به ساختار و قوانین اصلی هستی خودمان پی نبرده‌ایم و بیشتر دانش ما تا به امروز از راه فیزیک کلاسیک به دست آمده که به تازگی با شناخت از قوانین آغازین فیزیک کوانتوم موفق شده‌ایم باورها و تصورات گوناگونی از جهان مجازی داشته باشیم. با این وجود، می‌توانیم از حس و اندیشهٔ موجودات جهان مجازی هم تخیلاتی داشته باشیم: این‌که آن‌ها هم می‌توانند مانند ما ارزش‌ها و ضدارزش‌ها را در زندگی‌شان داشته باشند و شاید زمان بُعدی از ابعاد جهان آن‌ها باشد و عوامل بسیاری که ما در زندگی داریم ممکن است در جهان مجازی آنها هم باشد. هرچند، همهٔ این‌ها تخیلات ما از جهان مجازی است نه بر اساس دانش یا تجربه‌مان.

مرگ

مرگ بزرگ‌ترین چالش و نیز آشکارترین ترس تمام موجودات زندهٔ جهان هستی ماست و با وجودی که انسان‌ها می‌دانند به سبب چیرگی بعد زمانی در این جهان زندگی‌شان هم پیرو یک فرایند زمانی به ظاهر پایان‌یافتنی است، باز هم همیشه در نگرانی و تشویش ناشی از مرگ بسر می‌برند و تمام تلاش‌شان را می‌کنند تا بیشتر زندگی کنند و این علاقه‌مندی تا اندازه‌ای است که حتی انسان‌هایی هم که به دلایل گوناگون از بیماری‌های سخت و درمان‌ناشدنی رنج می‌برند و بیشتر لحظات‌شان را با درد و رنج سپری می‌کنند هم حاضر به ترک زندگی نیستند و نمی‌خواهند به دلخواه خود مرگ را انتخاب کنند و تمام تلاش خودشان را می‌کنند که زندگی را با وجود آن همه درد و زجر ادامه بدهند.

علت این علاقه‌مندی شدید را می‌شود در برنامهٔ بقای نسل دانست که از همان آغاز خلقت در ما نهادینه شده است. تصور کنید اگر چنین علاقه‌ای به زنده ماندن در ما نبود و نگرانی و ترس از مرگ برای ما نهادینه نشده بود، بیشتر موجودات به محض این‌که انگیزهٔ خود را در زندگی از دست می‌دادند یا به هر مشکلی برمی‌خوردند مرگ را انتخاب می‌کردند و به آسانی حاضر به ترک زندگی می‌شدند. بی‌شک، در چنین شرایطی بقای نسل نمی‌توانست به شکل امروزی بقا و ادامه پیدا بکند.

پدیدهٔ مرگ برای ما بیشتر یک تراژدی بسیار بزرگ است که نه تنها ما را مجبور می‌کند تمام وابستگی‌ها و علاقه‌مندی‌های خودمان در زندگی را ترک کنیم بلکه تا واپسین لحظه نگران زندگی وابستگی‌ها باشیم که پس از مرگ ما نیز زندگی‌شان ادامه خواهد یافت. و مهم‌تر از

همه ابعاد تاریک و ناشناختهٔ جهانی است که ما نمی‌دانیم پس از مرگ بر ما چه خواهد رفت و اصلاً آیا مرگ پایان همه‌چیز است یا آغازی دیگر. به همین دلیل، شناخت زوایای مرگ و ابعاد آن بدون پرداختن به جهان‌بینی شدنی نخواهد بود.

زندگی پس از مرگ

مرگ و سرنوشت پس از مرگ هم از دیگر عوامل خودشناختی هستند که بخشی از فرایند خلقت به شمار می‌آیند. ما نمی‌توانیم خودِ واقعی را بشناسیم بی‌آنکه بدانیم چگونه آغاز شده‌ایم و چگونه نقش خود را در این زندگی به پایان می‌رسانیم و نیز پس از ترک این زندگی بر ما چه خواهد رفت. برای پاسخ به این پرسش مهم نمی‌شود تنها به نظریه‌های اعتقادی و مذهبی که بیشترشان فاقد ارزش‌های منطقی و علمی هستند تکیه کرد، نظریه‌هایی که بیشتر به مصلحت اشخاص سودجو و فرصت‌خواه ساخته و پرداخته شده‌اند و یا توسط کسانی پدید آمده‌اند که جهان را در یک دایرهٔ خودباوری و بسته معنا کرده‌اند. مهم‌تر از همه اینکه اگر به همهٔ نظریه‌های اعتقادی توجه کنیم، می‌بینیم که همهٔ آن‌ها متکی به دوران ارتجاع و گذشتهٔ بسیار دور از تکامل امروزی هستند و خاستگاه بیشتر آن‌ها واپس‌گرایی مردم آن روزگار است و اگر خوب دقت کنیم متوجه می‌شویم که به پیروان خود پاداش پس از مرگ می‌دهند و نوید جهانی را می‌دهند که انسان‌ها پس از مرگ در آن به آرامش و لذت‌های همیشگی دست خواهند یافت تا بدین وسیله بتوانند شکیبایی و بردباری و تاب‌آوری پیروان خود در برابر بردگی و استثمار این جهان را داشته باشند و نیز آن‌ها را از تنبیه و

عذاب جهان پس از مرگ می‌ترسانند تا مبدا پیروان‌شان از دستورات آن‌ها سرپیچی کنند. در نتیجه، همه قوانین و ساختار این باورها در پس سودجویی متولیان این باورها جای گرفته‌اند که از راه این ترفندها توانسته‌اند از سالیان متمادی تاکنون با بردگی و استثمار پیروان خود از زندگی خوب و آسان‌تری برخوردار باشند.

البته نظریه‌های فلاسفه مطرح تاریخ تأمل‌پذیرند ولی همان‌گونه که پیش‌تر هم مطرح کردیم فلسفه جهان‌بینی باید با تکامل روز هم‌مسیر و همراه باشد تا بتواند بازتاب درستی از دانش و فهم ما در شناخت جهان هستی در اختیارمان بگذارد. بنابراین، زمانی یک نظریه تأمل‌پذیرتر و معتبرتر خواهد بود که همسو با جهان تکاملی ما پیش برود.

حال، باید برای شناخت درست‌تر مرگ و زندگی پس از آن به دانش مکانیک کوانتوم اشاره کنیم که می‌تواند ابعاد واقعی‌تر و روشن‌تری از جهان هستی به ما بدهد. ما در بخش‌هایی از این کتاب اشاره کوتاهی به جهان کوانتومی کردیم و دیدیم که واقعیت در نظریه‌ها و آزمایش‌های کوانتومی بسیار متفاوت‌تر از چیزی است که تاکنون از دانش فیزیک کلاسیک برداشت کرده‌ایم و با این درک می‌شود گفت آنچه که ما از مرگ استنباط کرده‌ایم و تاکنون آن را به‌عنوان یک تراژدی در زندگی پنداشته‌ایم چیزی جز یک برداشت فیزیکی و تجسمی نیست.

مرگ و زندگی در جهان ما تنها پیرو یک برنامه آفرینشی است که بر اساس ذرات کوانتومی طراحی و برنامه‌ریزی شده‌اند. مرگ یک بُعد این برنامه آفرینش است که نیروی تشکیل‌دهنده زندگی ما با تبدیل شدن از ذرات به موج در جهانی بنیادی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که می‌دانید، در نظریه‌های مکانیک کوانتوم دیدیم که این ذرات دارای به اصطلاح «شعور» هستند و جهان هستی را می‌فهمند و بدان واکنش

نشان می‌دهند. از طرفی، همهٔ جهان هستی ما از دید اُرگانیک هم از این ذرات تشکیل شده است، ذراتی که دریافتیم دارای شعور و قابل تبدیل به امواج هستند و مهم‌تر این‌که حالات این ذرات را فقط ما می‌توانیم با کمک احتمالات حدس بزنیم و محاسبه کنیم و تاکنون نیز هیچ قطعیتی که نشان‌دهندهٔ ثباتی در حالات این ذرات باشد یافت نشده است.

گویا این ذرات توسط خالق ما برای آفرینش جهان مان استفاده و برنامه‌ریزی شده‌اند و این‌که انرژی تشکیل‌دهندهٔ خود ذرات چگونه به وجود آمده یا توسط چه چیزی و چه کسی شکل گرفته یک پرسش مهم و مبهم دیگری در شناخت آفرینش است. شاید با شناخت بیشتر این ذرات در آینده بتوان به بسیاری از پرسش‌های مبهم جهان خودمان پاسخ داد. چه بسا در تکامل‌های بعدی بتوانیم چیستی خودمان را از ذرات به امواج تغییر بدهیم که در آن صورت دیگر ما موجودی به نام انسان و زیستی همچون زندگی اکنون را نخواهیم داشت و، بی‌شک، اندیشه و ارزش‌های ما هم به گونهٔ دیگری دگرگون خواهند شد.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا با مرگ ما، چیستی این ذرات، که ما را به شکل یک انسان درآورده‌اند، چه می‌شود؟ آیا از بین خواهد رفت؟ با توجه به نظریه‌های جهان کوانتومی می‌شود این گونه استنباط کرد که مرگ فقط برای جسم‌پنداری موجودات تعریف می‌شود، بدین معنی که وقتی ما، اصطلاح مرگ را برای یک موجود زنده به کار می‌بریم، تجسم شکلی که برای آن موجود زنده قائل بوده‌ایم و می‌شناسیم از فعالیت باز می‌ایستد و اگر بپذیریم که این جسم تنها از تجسم ما در جهان مجازی تشکیل شده است و با تبدیل ذرات تشکیل‌دهندهٔ این جسم به موج، ما شاهد بی‌حرکتی این جسم تجسمی خواهیم بود، در حالی که هیچ تغییری در چیستی اصلی انرژی ذرات تشکیل‌دهندهٔ جسم حاصل نشده است و

تنها با تغییر حالت از ذرات به موج از جهان به ظاهر اُرگانیک ما ناپدید می‌شود و در جهان بنیادینِ خالق قرار می‌گیرد. هرچند، ما که هنوز در این هستی زنده هستیم جسم بی‌حرکت شخص به ظاهر مرده را خواهیم دید و درگیر فرایند مراسم خاک‌سپاری، سوزاندن یا هر روش دیگری خواهیم شد که بر اساس آیین و سنت و ارزش‌های اجتماعی بر او انجام می‌گیرد. اما باید بدانیم که این ما هستیم که برنامه‌ریزی شده‌ایم تا آن‌هایی را که پس از پایان برنامه یا مأموریت کسانی که از جهان ما می‌روند به شکل مُرده و بی‌حرکت تجسم بکنیم، در حالی که پس از تبدیل ذرات ما به امواج دیگر اثری از شکل و جسم همیشگی در این هستی نخواهد بود و هر آنچه که ما از یک جسم مُرده تجسم و تصور می‌کنیم زادهٔ تخیلات و افکار ماست که برایش برنامه‌ریزی شده‌ایم. شاید بتوانیم برخی احتمالات پس از تبدیل شدن مان به انرژی امواجی را تفسیر کنیم:

- دوباره تبدیل به ذرات می‌شویم و به شکل دیگری در همین جهان و یا در جهان‌های دیگری ظاهر می‌شویم.
- به انرژی امواجی تبدیل می‌شویم و در جهان بنیادیِ خالق قرار می‌گیریم و در انتظار برنامه‌ریزیِ تازه برای ایفای نقشی تازه می‌مانیم.
- اگر جهان‌های موازی واقعیت داشته باشند، که بعضی از پژوهش‌گران و فیزیک‌دانان کوانتومی به آن‌ها باور دارند و گویا دلایل منطقی هم برای اثبات‌شان ارائه می‌کنند، همزمان با مرگ در این جهان، ذرات تشکیل‌دهندهٔ ما با احتمال متفاوت‌تری در جهان دیگر ادامهٔ نقش خواهند داد. برای نمونه، اگر فرض کنیم ما در این جهان بر اثر یک تصادف رانندگی بمیریم، همزمان با مرگ ما در این جهان در جهانی دیگر از آن تصادف جان سالم به در می‌بریم و به زندگی ادامه می‌دهیم.

به هر روی، همه این استنباط‌ها متکی بر تفسیر و واکاوی یافته‌های دانش و تجربه امروز ما از شناخت جهان هستی هستند. چه بسا داستان این ذرات تشکیل‌دهنده به اصطلاح روح ما پس از مرگ به گونه دیگری اجرا شود که البته بستگی به برنامه خالق و یا خالقان ما خواهد داشت. از همه مهم‌تر چیستی و ویژگی‌های اصلی انرژی تشکیل‌دهنده امواج است که احتمالاً از جهان اصلی ناشی می‌شوند.

با این همه، باید بدانیم که شناسایی درست مرگ و جسم بی‌حرکی که ما به اصطلاح آن را مُرده می‌نامیم تنها بخشی از برنامه تجسمی‌مان از پایان نقش یک موجود زنده در جهان هستی به شمار می‌آید که، در واقع، نقش تصور ما را از پایان فرایند زندگی برای بازماندگان ایفا می‌کند و نه چیز دیگر. بنابراین، می‌شود از نکات بالا این نتایج را برداشت کرد:

- تراژدی مرگ تنها حاصل یک برنامه بنیادین خالق است که در ما ایجاد شده است.
- باورهای عقیدتی و سنتی درباره مرگ بیشتر خاستگاه عوام‌گرایانه و ارتجاعی دارند و از هیچ جایگاه منطقی و علمی برخوردار نیستند.
- بهتر آن است که از باور داستان‌هایی که متولیان آن‌ها انسان‌های ناآگاه و سودجویی بوده‌اند و مرگ را بر اساس منافع روزشان معنا و تفسیر می‌کنند خودداری کنیم. زمانی کار این شیادان به جایی کشیده بود که جهان پس از مرگ را به عنوان بهشت و جهنم نامگذاری می‌کردند و به انسان‌های ساده‌لوح می‌فروختند. شوربختانه، هنوز هم این سوداگران با این ترفندها خیلی از انسان‌های ساده را فریب می‌دهند و با ایجاد ترس از جهنم و یا وعده پاداش در بهشت پس از مرگ تا می‌توانند از این راه سوءاستفاده و سودجویی می‌کنند.

• دانشمندان فیزیک و ریاضی و غیره با همهٔ دانش و تجربهٔ تکاملی که تاکنون به دست آورده‌اند تنها به گوشه‌ای از بزرگی آفرینش جهان هستی خودمان پی برده‌اند، در حالی که جهان ما جهان اصلی نیست و خالق ما هم خالق کل جهان نیست. در این صورت، ما چطور باید به باورهای اشخاصی ایمان آوریم که بیشتر آن‌ها حتی از دانش روز و عادی هم برخوردار نیستند و صدها سال است که کل جهان را با داستان‌های واهی و ناواقعی و در جهت منافع خودشان معنا و تفسیر می‌کنند؟

پاداش و مجازات انسان‌ها

تقریباً همهٔ ما انسان‌ها در طول زندگی از خود پرسیده‌ایم:

- عاقبت کارهای نیک و بد ما و دیگران چه می‌شود؟
- آیا یک سنجش بنیادین بر اندیشه و کردار ما در هستی وجود دارد؟
- چرا بیشتر جهان ما همیشه زیر تسلط ضدارزش‌ها بوده و هست؟
- آیا پاداش و یا مجازاتی بر اعمال و رفتار ما انسان‌ها در این جهان و یا جهان پس از مرگ وجود دارد؟
- و بسیاری از پرسش‌هایی که تا لحظهٔ مرگ با آن‌ها درگیریم.

شاید این نیاز فکری در فرایند انگیزهٔ ادامهٔ حیات در ما نهادینه یا اکتسابی شده باشد که خود را در مقابل انجام کارهای خوب و ارزشمند امیدوار می‌کنیم و در اندیشهٔ گرفتن پاداش و یا مجازات در برابر ستم‌ها و ضدارزش‌هایی به سر می‌بریم که از سوی خالق بر ما روا می‌شوند. هرچند، این‌گونه به نظر می‌رسد که چنین تفکری بیشتر از راه ادیان و مذاهب به پیروان خود القا و وعده شده است. تقریباً در بیشتر این گروه‌ها به‌نوعی به امیدواری دریافت پاداش و مجازات از سوی خالق تأکید فراوانی شده

است. چنانچه می‌بینیم حتی اندیشهٔ بسیاری از پیروان این مذاهب و ادیان از همین راه در جهت مقاصد و اهداف رهبران و مبلغین این گروه‌ها قفل می‌شود تا جایی که آن‌ها در اعمال خود هیچ اهمیتی به ارزش‌های محیطی و اجتماعی قائل نمی‌شوند.

به هر روی، پاسخ بخشی از پرسش‌های بالا را می‌شود از واقعیت‌های زندگی‌مان دریابیم و بخش دیگر را هم می‌توانیم از راه فلسفهٔ جهان‌بینی تصور و برداشت کنیم. با این وجود، به علت حضور در جهان تکاملی نمی‌شود ادعا کرد پاسخ‌های ما کاملاً درست و دقیق هستند اما دست‌کم اندیشه و عملکرد ما برای زمان حال معتبر خواهد بود که این خود دلیل مهمی برای اندیشه در ابعاد جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و داشتن استنباطی منطقی و فلسفی از زوایای پنهان آن به شمار می‌آید.

اگر فرض کنیم که خالق در قالب آفرینش هستی پاداش و مجازاتی برای ما در نظر گرفته باشد، در آن صورت این پرسش پیش می‌آید که او بر اساس چه ارزش‌هایی می‌تواند ما را قضاوت کند و آیا ارزش‌های اجتماعی ما ملاک قضاوت او خواهند بود یا او چنین کاری را بر اساس معیارهای خاصی انجام خواهد داد. بی‌شک، بیشتر ارزش‌های ما تنها در زمان و مکان خاص معتبرند و هرچه تکامل پیدا می‌کنیم ارزش‌های ما هم دگرگون می‌شوند. از طرفی، همان‌گونه که در بخش‌های پیشین هم صحبت کردیم ارزش‌های ما از عوامل بنیادین خلقت نیستند بلکه اصولی اکتسابی در همزیستی و محیطی‌اند و نمی‌تواند به عنوان معیار سنجش قضاوت خالق به شمار بیایند. در واقع، انتظار پاداش و یا مجازات از سوی خالق نیاز فکری ما و ناشی از شکست‌ها و بی‌عدالتی‌های حاکم بر زندگی ماست.

بنابراین، منطقی به نظر می‌رسد که اگر کاری در جهت ارزش‌های خود و دیگران انجام می‌دهیم نباید انتظار پاداش خاصی از خالق باشیم چراکه این بر عهده مدیریت جامعه است که با دادن پاداش و امتیازهای شخصیتی ارزش‌ها را در بین مردم آن جامعه رواج و گسترش بدهد و نیز با قوانین خاصی انسان‌های خلاف‌کاری را در جهت ضدارزش‌های اجتماعی حرکت می‌کنند با اصول صحیح و علمی کنترل کند و با تربیت و آموزش درست‌شان باعث سوق آن‌ها به ارزش‌های اجتماعی شود.

بخش سوم: خودشناسی

حال، این پرسش پیش می‌آید که ما برای شناخت از خود باید به کدام نظریه جهان‌بینی باور داشته باشیم که همسو با شناخت دقیق خودمان هم باشد. واقعیت این است چه ما در دنیای مجازی باشیم یا در دنیای آرگانیک، از دید خودمان وجود داریم و وجودمان را کاملاً حس می‌کنیم. ما لذت‌ها و دردها را کاملاً می‌شناسیم و احساس‌شان می‌کنیم و نیز شادی‌ها و غم‌ها را هم بخوبی می‌فهمیم و درک می‌کنیم. خوشبختانه به گونه‌ای خلق شده‌ایم که بر واقعی بودن جهان خودمان شک نکنیم و اگر امروز فلسفه توانسته دنیایی مجازی طرح کند و یا ما می‌توانیم آن را باور کنیم باید خوشحال باشیم که به آن اندازه از دانش و درک در این جهان رسیده‌ایم که می‌توانیم شناختی نسبتاً واقع‌بینانه و منطقی‌تری از هستی و خود داشته باشیم به گونه‌ای که می‌شود ادعا کرد جدا از هرج و مرج جهانی که امروز دچارش هستیم این یک افتخار زمانی است که نصیب ما شده است. ما ضمن این که می‌توانیم شناخت

روشنی از گذشته خود داشته باشیم، توانایی تجسم دورنمای آینده خود را هم داریم و از همه مهم تر این که می توانیم جهان بینی دقیق تری از هستی تجربه کنیم. هرچند بهتر است در این جهان بینی پیرو تکامل و اندیشه های علمی و نوین باشیم و به دنبال باورها و فلسفه هایی نباشیم که با پیچیده کردن جهان هستی خود را در بن ست یک دایره زندانی می کنند. با این وجود، باور کردن جهان از دیدگاه ارگانیک و واقعی از اهمیت موضوع «شناخت خود» در این کتاب کم نمی کند. شناخت خود تنها دریچه ای است که ما می توانیم نگاه اصولی و منطقی تری به خود و جهان هستی داشته باشیم و نقش بیشتری به خودمدیریتی و خودآگاهی مان در زندگی ببخشیم.

اما ما در فرایند این زندگی باید از قواعد و قوانینی که خالق مان در ما نهاده کرده است پیروی کنیم تا هرچه بیشتر بتوانیم به این قوانین و اصول نهاده در ضمیرمان نزدیک شویم و آن ها را بشناسیم و آسان تر و موفق تر در زندگی عمل کنیم. هرچند رعایت این قوانین و قواعد تنها مختص انسان هایی که در راستای ارزش های اجتماعی گام برمی دارند نیست و بلکه انسان هایی هم که برخلاف ارزش های اجتماعی حرکت می کنند و اعمال آن ها به زیان بیشتر جامعه می انجامد ولی چنانچه این قوانین و قواعد نهاده در خود را در مسیر اهداف شان به کار بگیرند، موفقیت بیشتری را در برنامه های خود به دست خواهند آورد، حتی با وجود این که عملکرد آن ها به زیان جامعه باشد. اگر چنین نبود، ما امروز شاهد این نبودیم که شماری سودجو و ضدارزش بیشترین منابع جهان را به سمت خود سوق بدهند و با موفقیت از آن ها بهره ببرند و تقریباً بیش از نود درصد مردم را هم به نوعی در استعمار و سوءاستفاده خود گرفتار کنند. هرچند، می شود ادعا کرد که همین تقابل ارزش ها و ضدارزش ها به نوعی بخشی از اهداف آفرینش ما هستند.

به هر روی، منطقی به نظر می‌رسد که جهان‌بینی ما متکی بر ارزش‌های اجتماعی و علوم روز باشد تا ما را در شناخت خود کمک و هدایت کند و گرنه اندیشه و عملکرد ما برای هویت سوم قفل خواهد بود تسلطی بر اندیشه و افکار خود نخواهیم داشت و از پس شناخت و مدیریت خودمان برنخواهیم آمد.

شناخت از خود

امروزه بیشتر ما انسان‌ها در فرایندی از تکامل قرار داریم که به موجودات سرگردان و خطرناکی تبدیل شده‌ایم؛ خطرناک از آن جهت که عملکرد ما در این هستی به‌سوی نابودی جهانی می‌رود، جهانی که خودمان هم در آن زندگی می‌کنیم.

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین به قوانین تضادها (conflict) پرداختیم و توضیح دادیم که هستی ما در تقابل با تضادها شکل گرفته و خلق شده است اما امروز بر اساس رشدی که در فن‌آوری، در نتیجه، ارتباطات به وجود آمده است موجب جهش فزاینده‌ای در تکامل ما انسان‌ها شده است که این روند تکاملی نسبت به گذشته بسیار بی‌سابقه بوده است و این تکامل سریع موجب شده است که روند تضادها هم سیر خیزانی به خود بگیرند و هم از تعادل طبیعی خودشان که در گذشته از آن برخوردار بودند خارج شوند و این همه ما را به‌طور نگران‌کننده‌ای در پرتگاهی برگشت‌ناپذیر قرار داده است.

در گذشته، در اثر بروز هر گونه تضاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا عقیدتی با امکانات و ابزارهایی که در دست انسان‌ها بودند انتظار نمی‌رفت که عملکرد ما در تقابل با ارزش‌های یکدیگر باعث بشود

کُرهٔ زمین، که محل زندگی ما و دیگر موجودات زنده است، آسیب کلی ببیند و نابود بشود و اگر هم هر گونه برخورد ویران‌گری در زندگی اجتماعی و محیطی ما به وجود می‌آید، پس از مدتی به گونه‌ای ترمیم می‌یافت. و حتی، در پایان، بسیاری از این آسیب‌ها زندگی ما را از جهات گوناگونی دچار دگرگونی و جهش می‌کرد و سیر رشد و تکاملی ما سرعت بیشتری می‌گرفت، مانند رشد صنعت در بسیاری از کشورها پس از جنگ جهانی دوم.

ولی امروز با امکانات گسترده در زمینهٔ دانش، فن‌آوری و ارتباطات سریع که در اختیار انسان‌ها قرار گرفته این امکان وجود دارد که با برخوردی جدی، چه به صورت آگاهانه و چه ناآگاهانه، کُرهٔ زمین را از شرایط زیستی خارج کنیم و آسیب‌های جبران‌ناپذیری را بر خود و محیط زندگی مان وارد آوریم: از بروز آسیب‌های هسته‌ای گرفته تا آلاینده‌های زیستی و سلاح‌های پنهانی که هنوز برای مردم عادی آشکار نیستند ولی، بی‌شک، در صورت بروز یک درگیری جهانی می‌توانند به نابودی انسان‌ها و محیط زیست منجر شوند.

از همه مهم‌تر طرز تفکر و مدیریت گردانندگان جامعه است. در گذشته جوامع از تشکلهای کوچک گرفته تا دولت‌ها از تعادلی نسبی برخوردار بودند و اگر هم این تعادل در هر زمانی به دلایل گوناگون به هم می‌خورد، حتی با بروز برخوردهای کوچک تا جنگ‌های بزرگ اقتصادی و سیاسی و عقیدتی هم جامعه دوباره به تعادل نسبی برمی‌گشت و با تجربهٔ بیشتری به تکامل خود ادامه می‌داد و ارزش‌های پایدارتری در جامعه پدیدار می‌شد. اما، بدبختانه، امروز گروه‌های ضدجامعه و تبه‌کارِ بیشتری بر جهان حاکم شده‌اند و اصلاً پیرو ارزش‌های اجتماعی ما نیستند و با برخورداری از امکانات اقتصادی، سیاسی، عقیدتی و اجتماعی بیشترِ مدیریت جهان را در اختیار دارند

و تلاش می‌کنند همه‌چیز و همه‌کس را بر مبنای منافع شخصی و گروهی خودشان تنظیم کنند. منافی که پیرو هیچ‌گونه محدودیت و قانونی نیستند و حتی این منافع می‌توانند متضاد با منافع اکثریت جامع بوده باشند و چه بسا باعث ویرانی جامعه و محیط زیستی بشوند که خودشان هم درش زندگی می‌کنند.

بنابراین، ما نه آنقدر آگاه یا توانمندیم که شناخت از خودمان را مدیریت کنیم و خود را از سیطره تسلط و افکار و اندیشه‌های بیمار و سودجویانه رها کنیم و بر اساس ارزش‌های درست و معتبر خود را بهینه‌سازی کنیم و دست به رفع کاستی‌های ژنتیکی و اکتسابی خود بزنیم و برداشت و قضاوت‌مان در زندگی را بر اساس ارزش‌های اصولی و منطبق بر منطق و قوانین پذیرفته‌شده جامعه‌ای آگاه بنا کنیم. از طرفی به دلیل رشد ادراک‌مان هم نمی‌توانیم منکر اشکالات زیاد خودشناسی‌مان نباشیم و از این مسائل بی‌تفاوت بگذریم.

واقعیت این است که ما خالق خود نیستیم و به انتخاب خودمان هم پا به این دنیا نگذاشته‌ایم. بدن فیزیکی و ادراک ما نیز بر حسب عوامل گوناگونی شکل و تکامل یافته و می‌یابد و، بی‌شک، هیچ نظم و عدالتی هم به مفهوم متداول امروزی ما در این تکامل وجود نداشته و ندارد. این رشد و حرکت بر حسب جبر حاکم بر محیط صورت گرفته و می‌گیرد؛ در واقع، تکامل بر حسب خطا و تصحیح به وجود آمده است تا یک تکامل منسجم و برنامه‌ریزی‌شده و همان‌گونه که گفته شد ما در یک جهان تقابلی زندگی می‌کنیم که نمی‌تواند عاری از اشکال باشد.

بر اساس مطالبی که پیش‌تر ارائه شد، در جوامع ابتدایی این اشکالات تکاملی بیشتر از یک فرایند طبیعی برخوردار بوده است ولی امروز نقطه ضعف‌های تکاملی انسان‌ها با هوشمندی در جهت سوءاستفاده‌های کلان دولت‌ها، گروه‌ها و احزاب، مذاهب و اشخاص

سودجو قرار گرفته است و آن‌ها ما را در جهت سودجویی خود تربیت و مدیریت می‌کنند، حتی فرهنگ‌های ژرف و ریشه‌ای هم در همین راستا در جامعه شکل می‌گیرند. با این وجود، امروز بسیاری از انسان‌های هوشمند، روشنفکر و آزاد می‌دانند که با چه بحرانی در جهان رودررو هستند و از سرچشمهٔ این بحران‌ها آگاهند. ما در این جا به چند نمونهٔ بارز این بحران‌ها و به هم ریختگی‌های فعلی کرهٔ زمین نگاهی می‌اندازیم:

- کشمکش‌های سیاسی
- جنگ‌های اقتصادی
- جنگ‌های مذهبی و عقیدتی
- تجارت مواد مخدر و اعتیاد
- قاچاق و فروش انسان
- مسابقهٔ تسلیحاتی
- نابرابری‌های اجتماعی و فاصلهٔ طبقاتی بسیار زیاد
- و ...

چه کسانی در رأس این بحران‌ها را مدیریت و هدایت می‌کنند؟ در واقع، خارج از آن لایهٔ معمول اجتماعی که ما درش زندگی می‌کنیم و به تصور خود زندگی ما زیر پوشش قوانین و امنیت اجتماعی قرار دارد (چنانچه در یک محیط یا کشور آزاد و پیشرفته زندگی کنیم) لایه‌های دیگری در حیطهٔ زندگی ما حضور دارند که بی‌آن‌که به سادگی دیده و لمس شوند ما را به طور جهت‌گیرانه هدایت و راهبری می‌کنند. آن‌ها امکانات گسترده‌ای برای کنترل جامعه در اختیار دارند: از رسانه‌ها گرفته تا سازمان‌های اطلاعاتی، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، ارتش و گروه‌های تبهکار و فشار و ... در این جا

به طور کوتاه به شماری از گروه‌ها و سیستم‌هایی که ما را مدیریت و کنترل می‌کنند اشاره می‌کنیم:

- دولت‌های استعمارگر و سلطه‌جو که پیشرفت و ترقی خود را در واپس‌گراییِ جوامع دیگر می‌دانند.
- دولت‌های دیکتاتور و فاشیست که بقای حکومت خود را در ارتجاع، غارت، شکجه و کشتار جامعه می‌بینند.
- سازمان‌ها و تشکیلات قدرتمند اقتصادی و سیاسی
- سازمان‌های اطلاعاتی مستقل و وابسته
- تشکیلات عقیدتی و مذهبی
- اشخاص بانفوذ و سودجو

عوارض این سوءمدیریت‌ها و سودجویی‌ها در جامعه امروز چه می‌تواند باشد؟

- جهت‌دهی خدمات جامعه و امکانات اجتماعی و طبیعی به منافع شماری خاص
- ایجاد فاصله طبقاتی زیاد
- کشتار انسان‌ها
- بیمار کردن جامعه و به‌هم‌ریزیِ تکامل طبیعیِ زندگی
- از بین بردن منابع محیط زیست
- از بین بردن منابع اقتصادی
- ناامن و بی‌اعتماد کردن محیط اجتماعی
- توسعه و تسلط انسان‌های بیمار در مدیریت‌های اجتماعی
- تربیت انسان‌های خطرناک و غیرقابل اعتماد مانند گروه‌های تروریستی و غیره
- استفاده و هدایت فن‌آوری برای مقاصد زیان‌بار

در واقع، بیشتر ما کم‌وبیش از این موضوعات آگاهیم و هر روز به‌گونه‌ای با آن‌ها رودررو می‌شویم. با این‌که همه‌روزه تاوان این به‌هم‌ریختگی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی را به‌گونه‌ای می‌پردازیم ولی به‌مرور در طول زندگی‌مان به آن عادت کرده‌ایم و با آن زندگی می‌کنیم. البته اگر هم بخواهیم به هر شکلی در برابر این ویرانی‌ها اقدام کنیم، در صورت موفقیت هم صرفاً می‌توانیم در سطوح و لایه‌های جزئی تغییراتی به وجود بیاوریم که تأثیر مهم و اساسی بر روند کلی و ویران‌گری یادشده نخواهد گذاشت.

همان‌گونه که اشاره شد این مسائل در فرایند تکامل ما انسان‌ها گریزناپذیرند و ادامه خواهند داشت ولی نکته نگران‌کننده این‌جاست که ابعاد و گستردگی ویرانی این به‌هم‌ریختگی‌ها امروزه آن‌چنان گسترده شده است که حتی دولت‌ها و سازمان‌های اجتماعی هم از مهار آن ناتوان‌اند. برای نمونه، اگر یک نگرش ساده به نقشه و ساختار سیاسی جامعه کُره زمین بیندازیم، خواهیم دید که مدیریت‌های سیاسی امروز به‌علت جهش‌های ارتباطی بین جامعه و تکامل سریع در علم و صنعت بسیار متفاوت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته در زندگی ما انسان‌ها حضور دارند و نقش بازی می‌کنند. همچنین، گستره مدیریت‌ها فراتر از نقشه‌های جغرافیایی پیش می‌رود و مشکل دوچندان زمانی پدید می‌آید که این مدیریت‌ها به‌دست انسان‌های ناشایسته و ناتوان اداره می‌شوند و بدتر از آن وقتی است که جوامع به‌دست انسان‌های بیمار اداره شوند، انسان‌هایی که خود آن‌ها در یک فرایند نابودگری و ناهنجاری تربیت و رشد یافته‌اند و در جهت نابودی برنامه‌ریزی شده‌اند و حال از فرصت‌های به‌دست‌آمده بهره می‌برند و تبدیل به افرادی ویران‌گر و خطرناک می‌شوند. در نهایت، آن‌ها جامعه را به سوی مشکلات بی‌شماری سوق می‌دهند و بار بیماری روحی خود را

بر دوش مردم آن جامعه می‌گذارند.

البته این تنها عاملی نیست که ما با آن روبه‌رویم، عوامل مهم دیگری که امروز ما انسان‌ها با آن رودررو هستیم ادامهٔ حضور پررنگِ باورها و مذاهبی است که زمانی به‌علت نبود شناخت و آگاهی از خود و جهان هستی به وجود آمدند و رشد کردند و باورهای ژرفی را در بین جامعه به وجود آوردند. امروزه کافی است نگاهی سطحی به این مذاهب یا باورها بیندازیم تا ببینیم چطور همهٔ آن‌ها از بسیاری جهات با هم در اشتراکند، اشتراکاتی مانند:

- نداشتن شناخت کافی از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم
- ترس از مرگ
- ترس از بلایای طبیعی مانند زمین‌لرزه، طوفان و غیره، به‌ویژه در گذشته که مردم را زیر تأثیرات زیادی قرار می‌دادند.
- ناتوانی‌های شخصی در برخورد با مسائل اجتماعی و طبیعی
- نداشتن اعتماد به نفس و منطق در مدیریت شخصیت خود

البته ترس یک عامل مهم و نهادینه در همهٔ ما موجودات زنده هست و بعدها در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد و خواهیم دید که این عامل نقشی اساسی در این باورها ایفا می‌کند. به‌طور کلی، انسان‌ها با تکیه بر یک باور مذهبی و اعتقادی می‌خواهند خود را به نیرویی لایتناهی بسپارند که آن‌ها را در برابر هر چیزی که از شناخت و برخورد با آن ناتوانند محافظت بکند و نیز محرم رازهای پنهان‌شان باشد.

همان‌گونه که پیش از این نیز دیدیم، خاستگاه این باورهای مذهبی دربارهٔ محیط زندگی، اجتماعی و سیاسی ما متفاوت است و از قواعد و رسوم خاص خود پیروی می‌کند. گاه برای زیر تأثیر قرار دادن

و یا گسترش و تسلط آن بر دیگری با هم رویارو می‌شوند و حتی جنگ‌های گسترده‌ای را هم در گذشته رقم زده‌اند. با این‌که در گذشته این باورهای دینی در بُعد مثبت‌شان می‌توانستند در نظام و تعادل‌های اجتماعی نقش ایفا کنند ولی همین نیاز حسی و وابستگی انسان‌ها به این باورها موجب رشد سوداگرانی شد که از راه گسترش‌شان سود شخصی و گروهی خود را بر جامعه چیره کنند چراکه این اشخاص به تجربه و آگاهی دریافته‌اند که به‌آسانی می‌شود از راه این باورها پیروان خود را در جهت اهداف خود مدیریت و راهبری کنند و این مدیریت می‌توانست برای آن‌ها قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به همراه بیاورد.

همان‌گونه که گفته شد، همه این باورهای عقیدتی و مذهبی در اثر نبود شناخت منطقی خود و جهانی است که در آن زندگی می‌کنند و می‌خواهند با پناه بردن به یک نیروی ذهنی (مانند خدا) که برخواسته از آن باورهاست خود را زیر چتر پشتیبان آن نیروی ناشناخته جای بدهند و همه کامیابی‌های خود را هم به حساب مهر و موهبات او بگذارند و شکست‌هاشان را هم به پای تنبیه گناهان‌شان و یا این‌گونه تلقی می‌کنند که خدا آن‌ها را با سختی‌ها و بلاهایی که در برابرشان قرار می‌دهد می‌آزماید. نکته نگران‌کننده این‌جاست که تقریباً همه رهبران و هدایت‌کنندگان این گروه‌ها تلاش می‌کنند از همان آغاز اندیشه آزاد پیروان و هواداران خود را با قوانین الهی که برای آن‌ها نقل و بیان می‌کنند قفل کنند و آن‌ها را از اندیشه آزاد بر حذر دارند چون به‌خوبی می‌دانند اگر آن‌ها بتوانند در زمینه باورهاشان به پژوهش و مطالعه بپردازند، در اثر شناخت بیشتر و تجربه و دانش، قوانین و آداب و رسوم‌شان را زیر پرسش خواهند برد؛ هرچند، ما در یک مقطع زمانی زندگی می‌کنیم که از جنبه جهش تکاملی در دانش، صنعت

و فن آوری توانسته‌ایم از جهان‌بینی گسترده‌تری برخوردار باشیم و بتوانیم شناخت بهتر و دقیق‌تری نسبت به خود و جهان هستی پیدا کنیم و برای امنیت و آسایش بیشتر در زندگی‌مان ارزش‌های درست‌تر و منطقی‌تری را برای خود و محیط اجتماعی‌مان ایجاد کنیم.

اما از طرفی می‌بینیم که با وجود این همه پیشرفت علمی و اجتماعی هنوز شمار بسیاری از ما انسان‌ها نتوانسته‌ایم خودمان را از قیدوبندهای عقیدتی و مذهبی رها کنیم تا شناخت آزادتری از خود و جهان خود داشته باشیم و اجازه می‌دهیم همان انسان‌هایی که صدها سال پیش از ناآگاهی جامعه سوءاستفاده کردند و با ایجاد قوانین خاص خودشان ما را کنترل می‌کردند امروز هم با بهره‌گیری از ساختارهای علمی و تجربی روز و با شناخت دقیق‌تر نیازها و خلأهای روحی ما انسان‌ها نهایت سوءاستفاده را به کار می‌برند تا کنترل و مدیریت بیشتری را بر پیروان خود داشته باشند و و آن‌ها را در جهت اهداف شخصی و گروهی و حتی در سطح بالاتر یعنی کشوری و جهانی تربیت و مدیریت کنند. همه ما به آسانی می‌توانیم نمونه‌های بارز آن را در جوامع امروزی ببینیم تا جایی که انسان‌ها تا اندازه‌ای برنامه‌ریزی و کنترل می‌شوند که حاضرند مواد منفجره بر خود ببندند و با انفجار آن خود و دیگر انسانهایی را بکشند که در واقع هیچ نقشی در زندگی او و یا منافع شخصی‌اش نداشته‌اند. چنین چیزی می‌تواند بیانگر این باشد که هنوز اندیشه ما انسان‌های امروزی با وجود این همه پیشرفت و شناخت می‌توانند در جهت‌های خاصی برنامه‌ریزی و قفل شده باشند ولو این که این برنامه‌ریزی برخلاف ارزش‌های متمدن روز ما باشد و موجب نابودی ما و جامعه ما بشود.

واقعیت آشکار

در واقع، این مسائل در فرایند خلق و تکامل انسان‌ها به وجود آمده‌اند و چه بسا نقطهٔ عطفی برای نابودی موجودات و تمدن آن‌ها هم باشند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد به احتمال زیاد ما در یک پروژهٔ آزمایشگاهی و پژوهشی و یا به‌عنوان یک بازی برای سرگرمی موجودات یا نیروهای متمدن و پیشرفته‌تر از خودمان خلق شده‌ایم و احتمال این‌که آغاز جهان ما در اثر یک رویداد واقعی مانند انفجار بزرگی بوده که موجب به وجود آمدن جهان ارگانیکی ما شده بسیار بسیار ناچیز است.

به هر روی، ما موجودات کاملی نیستیم؛ از طرفی دیگر جدا از فرهنگ‌ها و یک‌سری ویژگی‌های مشترکی که با هم داریم ولی هر کدام از ما نسبت به شرایط و محیط زندگی و تربیت‌مان برنامه‌ریزی خاصی شده‌ایم و واکنش‌های متفاوتی در برابر مسائل زندگی‌مان از خود بروز می‌دهیم ولی برای این‌که بتوانیم زنده بمانیم و زندگی کنیم از فرایند طبیعی و نهادینه در برنامهٔ مغزی‌مان بهره می‌بریم تا دست‌کم در ظاهر با محیط و دیگران همسان باشیم و بتوانیم پوشش و حمایت لازم برای رسیدن به اهداف‌مان را از محیط و اجتماع دریافت کنیم. تا هنگامی که تربیت و شعورمان متکی بر ارزش‌های درست زمان‌مان باشد، رشد اجتماعی ما می‌تواند دوسویه باشد: هم به سود زندگی خودمان و هم جامعه‌ای که درش زندگی می‌کنیم ولی اگر برنامه‌ریزی مغزی ما چه از جنبهٔ ژنتیکی و چه تربیتی آسیب ببیند یا در مسیرهای خاصی جهت داده بشود، تفکر و عملکرد ما در مسیر ارزش‌های منطقی و تکامل‌یافتهٔ روز نخواهند بود بلکه رو به سوی ضدارزشهای موجود خواهند گذاشت.

امروزه انسان‌های بسیار موفق در عرصهٔ سیاسی، اقتصادی، علمی و غیره در محیط اجتماعی ما حضور دارند ولی می‌دانیم که همهٔ این انسان‌های به‌ظاهر موفق پیرو ارزش‌های درست اجتماعی نبوده و نیستند و منافع خودشان را همسو با ارزش‌ها جامعه نمی‌بینند بلکه خیلی از همین انسان‌های متخصص در مسیرهای خاصی که مغایر با منافع دیگران و جامعه هستند گام برمی‌دارند و زندگی می‌کنند. نمونه‌های زیادی را می‌شود در این زمینه یادآور شد مانند دانشمندانی که در آزمایشگاه‌ها سرگرم ساخت سلاح‌های شیمیایی برای نابودی انسان‌ها هستند یا شیمی‌دان‌هایی که در آزمایشگاه‌ها مشغول پژوهش و ساخت مواد مخدرند تا بتوانند سود و منافع کلانی را برای خود فراهم کنند و هرگز به اهمیت نابودی عملکرد خود بها نمی‌دهند و یا حتی می‌توان به دانشمندانی اشاره کرد که با بهره‌گیری از علم و آگاهی خود به کشف و تولید تسلیحات کشتار جمعی می‌پردازند و یا سیاست‌مداری که با زور و کشتار جامعه را در جهت سوءاستفادهٔ خود کنترل و مدیریت می‌کند.

این‌جا این پرسش پیش می‌آید که انسانی که دارای این همه پیشینهٔ علمی و پژوهشی است و، بی‌شک، تلاش زیادی هم در زندگی کرده تا به این مراحل برسد، چرا باید راهی را انتخاب کند که به ویرانی جامعه و کشتار هموعان خودش منجر شود؟ این همان موضوعی است که ما در این کتاب می‌خواهیم با شناخت از خود به زوایای تاریک و پنهان خودمان پی ببریم و بفهمیم که این کیست که این اعمال را از راه ماشین وجودی «من» انجام می‌دهد. آیا این خود من است یا خیر؟ برای این‌که بتوانیم راه چاره‌ای برای بحران امروز بشریت بیابیم، باید در آغاز ساختار واقعی خود را بشناسیم و بدانیم که ما چه و هستیم و چگونه خلق شده‌ایم و چه عواملی چیرستیِ امروزمان را

به ما بخشیده‌اند. ما بدون شناخت ریشه‌ای از خود قادر نخواهیم بود مدیریت درستی بر خود و زندگی خود داشته باشیم.

ساختار ما

برای درک دقیق و شناخت از خود در آغاز باید ساختار جسم فیزیکی و روحی خود را بشناسیم و با عملکرد آن آشنا بشویم. شاید اگر بدانید که علت بسیاری از ناکامی‌های ما در زندگی به علت عدم شناخت از خودمان رخ می‌دهند تا علت دیگر. اگر تربیت و پرورش ما از همان کودکی در راستای شناخت از خود آغاز می‌شد، جهان ما نیز بسیار متفاوت‌تر از شرایط امروزش به چشم می‌آمد.

جسم فیزیکی ما

وقتی خوب به جسم فیزیکی خود نگاه بکنیم، می‌بینیم که نقش ماشین عمل و حرکت‌دهنده افکار و اندیشه زندگی ما را ایفا می‌کند و نیازهای فکری و جسمی‌مان را به وادی عمل می‌کشانند. حال، پرسش این است که این جسم ما ساخته کیست. آیا ما نقشی در ساخت، طراحی یا انتخاب این جسم داشته‌ایم؟ آیا این ماشین فیزیکی ما از یک مدیریت اصولی و علمی برای ساختارش بهره جسته است؟ آیا خالق این جسم از دانش و اطلاعات لازم برای خلق آن برخوردار بوده است؟

وقتی به جهان می‌نگریم، می‌بینیم همه موجودات این هستی که ما تاکنون دیده و شناخته‌ایم از یک نقطه و برنامه ساختاری که توسط کدهای دی.ان.ای در آن‌ها نهاده شده است ریخت و قالب گرفته‌اند

و عملکرد حیاتی خود را دریافت می‌کنند. گویی کل جهان در فرایندی برنامه‌ریزی شده طرح‌ریزی و شکل گرفته است. حال، با بررسی این فرایند در جهان می‌خواهیم کمی بیشتر به شناخت خودمان پی ببریم. با نگاهی که به ریخت و قالب موجودات می‌کنیم به این واقعیت می‌رسیم که فرایند خلقت بر آن بوده تا ریخت و قالب موجودات در اثر تکامل و نسبت به شرایط محیط و زندگی پدید بیاید نه با پیروی از یک برنامه از پیش طرح‌ریزی و سازماندهی شده. بنابراین، نباید در پی این باشیم که خالق ما مخصوصاً و عمداً این ریخت و قالب را برای ما خلق کرده است؛ در واقع، ما یکی از فرایندهای گوناگون خلقت در جهان تضادها هستیم و چون هیچ عدالتی (به مفهوم ارزش‌های ما) در این فرایند خلقت وجود نداشته، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم دریابیم که ما چرا چنین و چنان خلق شده‌ایم و دیگری به نوعی دیگر ... گویی خود خالق ما نیز بر آن بوده تا عملکرد ما را در این تضادها و تناقض‌ها تجربه کند. اما نکته مهم نوع قضاوت و برخورد محیط و جامعه با این ریخت و قالب فیزیکی ماست.

آیا امروز جوامع و قوانین حاکم در آن در شناخت و چپستی بخشی از این ماشین فیزیکی بر اساس اصول برابر با دیگر ماشین‌های فیزیکی خلق شده برخورد می‌کند؟

آیا تأثیر روانی این شکل ظاهری انسان‌ها مورد سنجش درست جامعه ما قرار می‌گیرد؟

آیا جامعه در صدد کنترل و مدیریت این ماشین‌های فیزیکی برمی‌آید؟

آیا مدیران جامعه برنامه مدونی برای بهینه‌سازی شکل فیزیکی جانداران در اختیار دارد؟

و بسیاری از پرسش‌های از این دست.

پاسخ این پرسش‌ها را تا اندازه‌ای می‌توانیم با یک نگاه ساده به ماشین‌های فیزیکی خودمان و قوانینی که در این رابطه در جامعه وجود دارند بیابیم. لحظه‌ای به خودتان بیندیشید، به این‌که ظاهر جسم فیزیکی شما چقدر در کامیابی یا ناکامی شما در انجام کارهای روزانه زندگی‌تان تأثیر داشته است. حتی در کشورهای پیشرفته و دارای فرهنگ متری و با وجود قوانین برابر هم باز شاهد قضاوت‌های گسترده‌ای در سطح جامعه و حتی در مواردی قضاوت‌های رسمی درباره جسم فیزیکی‌مان هستیم. شکی نیست که دنیایی که ما در آن خلق شده‌ایم با تفاوت‌های بسیار و ضعف‌های گسترده و نابرابری آفریده شده است که جسم فیزیکی ما هم پیرو یکی از همین تفاوت‌ها و تناقض‌هاست. برای نمونه، در این‌جا به مواردی که بر تفاوت‌های آشکار ماشین فیزیکی ما دلالت دارند می‌پردازیم:

جنسیت:

- آیا زن به دنیا آمده‌اید؟ از جنسیت خود راضی هستید یا شاید می‌خواستید مرد باشید یا هیچ‌کدام؟
 - آیا از مرد بودن خود راضی هستید یا آرزو می‌کردید زن به دنیا می‌آمدید یا از جنسیت دیگری برخوردار می‌شدید؟
 - اگر همجنس‌گرا هستید، این انتخاب خود شما بوده یا گرایش‌ها و برنامه‌های نهاده‌ی مغزتان شما را به این انتخاب کشانده‌اند؟
- زیبایی، رنگ و غیره :
- آیا شما از حد نصاب زیبایی مطرح در جامعه روز برخوردار هستید یا حس می‌کنید ظاهرتان مورد قضاوت منفی جامعه قرار می‌گیرد؟
 - آیا از رنگ پوست خودتان راضی هستید و چنین چیزی چقدر در زندگی شما تأثیر گذاشته است؟

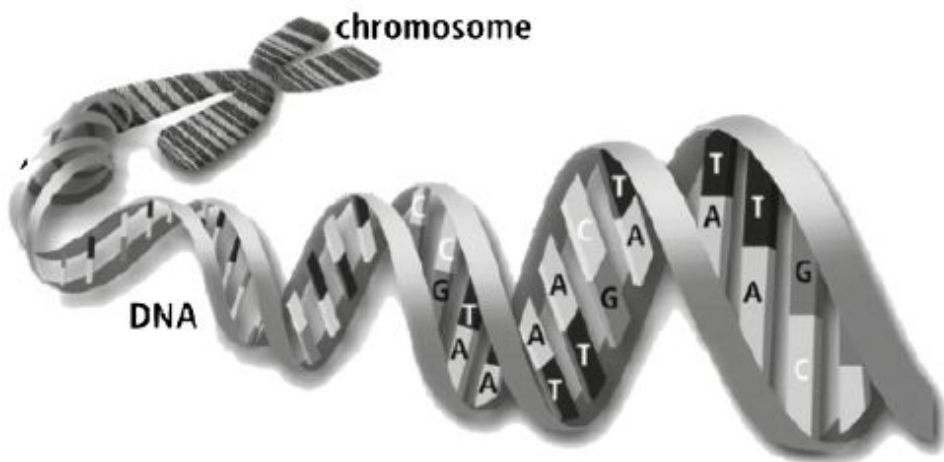
- آیا قدتان کوتاه است یا بلند؟
- آیا از تناسب اندام برخوردار هستید؟
- کاستی‌های جسمی :
- آیا شما با جسم سالم به دنیا آمده‌اید یا با کاستی‌های جسمی و فکریِ مادرزادی؟

به جز این‌ها، رویدادهای ناخواسته زندگی ما نیز تأثیر بسزایی بر سرنوشت ما می‌گذارند. هرچند، امروزه می‌شود با فن‌آوری پیشرفته بسیاری از کاستی‌های جسمی و ظاهری را برطرف کرد ولی از آن جایی که این تضادهای نهادینه در خلقت ما وجود دارند، امکان یکسان‌سازی آن‌ها، دست‌کم نسبت به دانش امروز ما، ناشدنی و اجراناپذیر به شمار می‌آید. مهم این است که ما در فرایند شناخت باید بدانیم که ترکیب، ریخت و محتوای این جسم توسط دی. ان. ای و از لحظه تولد و از پدر و مادر و نسل‌های گذشته به ما منتقل می‌شوند. بنابراین، ما در لحظه تولد هیچ نقشی در کمیت و کیفیت ریخت فیزیکی مان نداریم.

اما مسئله این جاست که ما در طول تمام زندگی مان مجبور خواهیم بود با این جسم کنار بیاییم و با همین جسم اقدام به تأمین نیازهای خود در محیط پیرامون مان بکنیم که، در واقع، بزرگ‌ترین چالش‌ها را در زندگی برای ما رقم خواهد زد و مورد قضاوت پنهان و آشکار دیگران قرار خواهد گرفت که می‌تواند هم نقش مثبت و هم منفی در زندگی ما ایفا کند و نیز بر شکل‌گیری یک دنیای نابرابر و بی‌عدالت در پیش روی ما تأثیرگذار باشد.

اندیشه و افکار ما (برنامه مغزی ما)

آنچه که ما در زندگی روزانه خود انجام می‌دهیم و توسط آن بر پیرامون و دیگران تأثیر می‌گذاریم یا خود زیر تأثیرش قرار می‌گیریم، در واقع، بازتاب واکاوی و خروجی برنامه مغزی ما پیرو عوامل گوناگونی است که عملی می‌شوند؛ یعنی برنامه مغزی ما افکار و اندیشه ما را نسبت به جهان پیرامون شکل می‌دهد و از توانایی‌ها، استعدادها و تجاربمان بهره‌مند می‌شود و اعمال ما را در زندگی می‌سازد. گفتنی است بازخورد این خروجی از اثرات مهم دیگری است که آن در بحث شناخت مورد سنجش قرار خواهیم داد.



مغز ما چگونه برنامه‌ریزی شده است؟

برنامه بنیادی (DNA)

نخستین برنامه بنیادین زندگی ما از راه دی. ان. ای در سلول‌های ما شکل می‌گیرد و نهاده می‌شود. در واقع، این برنامه بنیادین نه تنها ویژگی ظاهری و باطنی فیزیک ما را تعیین می‌کند بلکه فعالیت‌های

حیاتی و نارادیِ جسم ما را هم به‌طور خودکار کنترل می‌کند و هدایت بخش اساسی و زیربناییِ آن را به عهده می‌گیرد.

از سویی، به نظر می‌رسد که همین دی. ان. ای به‌گونه‌ای ارتباط ما با دنیای خالق و جهانِ او هم هست. چراکه برنامهٔ دی. ان. ای بنیان خلقت ما در این جهان به شمار می‌رود که توسط خالق‌مان طرح‌ریزی شده است. برنامهٔ دی. ان. ای، ضمن داشتن اطلاعات بنیادین از پیش برنامه‌ریزی‌شدهٔ خلقت، پیرو انتقال روند تکاملی انسان از نسلی به نسل دیگر بوده و نسبت به بازخورد دریافتی از شرایط و نوع زندگی ما دگرگون می‌شود. البته این دگرگونی در درازمدت شکل می‌گیرد تا منجر به تثبیت نسبی در دگرگونی‌های زندگی ما شود. همان‌گونه که می‌دانیم، میلیون‌ها سال طول کشیده تا برنامهٔ مغزیِ ما از تک‌سلولی‌های ساده به ۱۰۰ میلیارد نرون در مغز ما به تکامل برسد. البته این زمان فقط در اندیشه و در جهان ما طولانی به چشم می‌آید چراکه خودِ زمان هم یکی از ویژگی‌های فرایند خلقت است که به احتمال زیاد محدودیت خاصی برای برای خالق ما به شمار نمی‌آید؛ در واقع، ما در فرایند زمانی خلقت خالق‌مان محصور شده‌ایم.

همان‌گونه که اشاره کردیم، مهم‌ترین بخش برنامهٔ دی. ان. ای مغزیِ ما اطلاعات و برنامه‌های زیربنایی مغز است که در طول رشد ماشین فیزیکی‌مان ما را به‌طور خودکار کنترل و هدایت می‌کند، مانند جست‌وجو در پی غذا، بهره‌گیری از حس‌گرهای بدن و هورمون‌هایی که به‌طور پیچیده‌ای رشد ما را کنترل می‌کنند و نیز برخی ویژگی‌ها همچون بعضی ناهنجارهای رفتاری و روانی و در بعضی موارد حتی کاستی‌های جسمی انتقالی از پدر و مادر و یا نسل‌های پیشین.

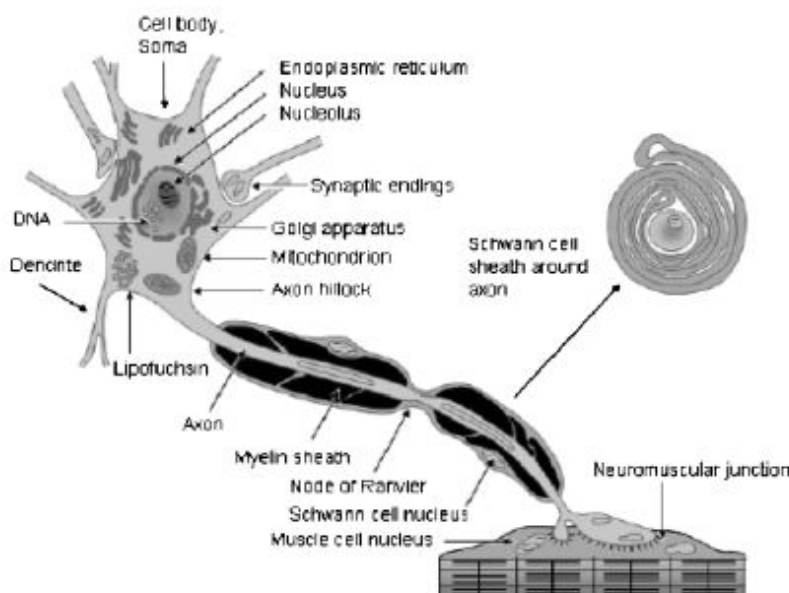
بنابراین، می‌بینیم که نخستین برنامه‌ریزی حیات ما توسط دی. ان. ای پایه‌گذاری می‌شود و ما هیچ انتخاب یا گزینه‌ای در این برنامه‌ریزی

نداشته‌ایم و تا امروز هم به‌جز در موارد بسیار خاص و نادر نتوانسته‌ایم تغییر و اصلاحی در برنامه‌دی. ان. ای ایجاد کنیم. با وجودی که برنامه‌دی. ان. ای یک برنامه بنیادین است و از سوی خالق طرح‌ریزی و نهادینه شده ولی می‌بینیم در طول زمان خودش را با شرایط و محیط زندگی هماهنگ می‌کند و دگرگون می‌شود. در واقع، همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردیم خودِ کدهای دی. ان. ای از دو جهت شاخص عمل می‌کنند:

۱. کدهایی که مرتبط به خلقت ما هستند و ظاهراً تغییرناپذیرند و با خالق و جهان هستی ارتباط دارند.
 ۲. کدهایی که، چه از جنبه فیزیکی و چه از جنبه روحی، به تکامل ما انسان‌ها بستگی دارند و تغییرپذیرند و می‌توانند نسبت به شرایط محیطی و زیستی دچار تکامل و یا تغییر بشوند.
- در واقع، ما بدون این‌که خودمان نقش و انتخابی داشته باشیم، با تفاوت‌های زیادی از همدیگر به دنیا می‌آییم و حیات‌مان را آغاز می‌کنیم، نسل‌هایی که ریخت و حتی بازدهی مغزی‌شان در برابر محیط زندگی آن‌ها بسیار متفاوت‌تر از نسل‌های دیگری است. فرایند طبیعی خلقت به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که هر نسلی نسبت به محیطی که در آن به دنیا می‌آید قالب تکاملی خود را پیموده تا بتواند نیازهای خودش را نسبت به محیطی که درش زندگی می‌کند تأمین کند و به سازگاری برسد و حتی در گذشته نه‌چندان دور هم می‌بینیم که تفاوت این قالب در نسل‌های گوناگون نسبت به مکان‌های گوناگونی که در آن‌ها زندگی می‌کردند به‌خوبی به چشم می‌خورد.
- امروز با رشد فن‌آوری و فراگیری سرعت انتقال اطلاعات همه ما در هر جای جهان که باشیم می‌توانیم با هم در ارتباط باشیم و تفاوت‌ها و تناقض‌ها را در خلقت‌مان ببینیم و مورد بررسی و واکاوی قرار

بدهیم. شاید هم این یکی از شگفتی‌های پنهان خلقت ما برای خالق باشد که بتواند از این راه چالش و برخورد موجودات با تناقض‌های نهادینه در خلقت را تجربه کند.

نرون‌ها



در این جا به طور کوتاه به فرایند ذخیره اطلاعات که به شکل اکتسابی در مغز ما انجام می‌گیرد می‌پردازیم. در مغز انسان امروزی حدود یک صد میلیارد سلول نرونی وجود دارد که نه تنها مهم‌ترین و اصلی‌ترین نقش را در یادگیری ما ایفا می‌کنند بلکه عملکرد ما را هم نسبت به نیازها مان تعیین و توسط اجزای خروجی بدن مان به مرحله اجرا در می‌آورند. اطلاعات آغازین نرون‌ها توسط دی.ان.ای ما تعیین و برنامه‌ریزی می‌شود و اطلاعات بعدی به طور اکتسابی از محیط زندگی گرفته و در

آن ذخیره می‌شود و همزمان تمام واکنش‌ها و عملکرد ما در زندگی چه از دید احساسات و چه از جنبه فیزیکی از راه همین اطلاعات ذخیره شده و برنامه‌ریزی نهاده می‌شود. این ای واکاوی و اجرا می‌شود. بنابراین، همه کارهای ما از همین اطلاعات ژنتیکی و اکتسابی ذخیره در نرون‌های ما سرچشمه می‌گیرند.

برنامه اکتسابی مغز

برنامه اکتسابی برنامه‌ای است که در اثر بازخورد نیازهای حیاتی ما از اجتماع و محیط زندگی در مغز ما ذخیره و برای تجربه بعدی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. از آنجایی که اصل و بنای حیات تمام موجودات بر زنده ماندن و ادامه حیات است، تمام فرایند زندگی ما به‌طور طبیعی باید در این اصل بگنجد و پیرو آن باشد. آنچه که ما به‌طور ساده ولی از پیش نهاده از جهان پیرامون خود توقع داریم نیاز ما را برای زنده ماندن برآورده بکند می‌تواند شامل عوامل زیر بشود:

- امنیت فیزیکی و روحی
- مواد غذایی مورد نیاز بدن ما
- بقای نسل برای تداوم حیات

برای رفع این نیازها ما برنامه بنیادین دی. این ای را داریم که در آغاز در مغز ما نهاده شده و با بهره‌گیری از آن می‌توانیم از محیط خود درخواست‌های حیاتی‌مان را طرح و برای برآورده کردن‌شان تلاش کنیم، درخواست‌هایی که تقریباً بین همه موجودات مشترک‌اند. اما نوع پاسخی که ما برای رفع این نیازهای بنیادین خود از محیط

زندگی دریافت می‌کنیم تفاوت‌های آشکاری در روند زندگی ما به وجود می‌آورد که می‌تواند بر شکل‌گیری کیستی و شخصیت ما تأثیر بگذارد و، در کل، سرنوشت ما را رقم بزند.

حال، پس از نخستین برنامهٔ دی. ان. ای که با آن خلق شده‌ایم، زندگی‌مان با یک برنامهٔ اکتسابی آغاز می‌شود و این برنامه از همان آغاز شکل‌گیری حیات ما یعنی آمیختگیِ ژن‌های نرومادهٔ آغاز به ایفای نقش می‌کند. گرچه ما هنوز چشم به جهان خارج نگشوده‌ایم و در داخل رَحِم مادر به سر می‌بریم ولی شرایط و اوضاع حیات ما در آن‌جا هم می‌تواند اثرات دیگری بر برنامهٔ مغزی ما ایجاد کند که این اثرات از شرایط زندگی درون رَحِم مادر تأثیر می‌گیرند که خود پیرو وضعیت زندگی فیزیکی و روحی اوست.

در واقع، آغاز یک برنامهٔ اکتسابی از رَحِم مادر رقم می‌خورد و تفاوت‌های اساسی پس از پدیداریِ ژن‌های انتقالی از این‌جا آغاز به ایفای نقش می‌کنند به‌گونه‌ای که نوع و وضعیت زندگی مادر و نیز سلامتی او می‌توانند تأثیر بسزایی بر جنینی بگذارند که هنوز به دنیا نیامده.

شوربختانه، حتی امروز هم با وجود این همه پیشرفت علمی و آگاهی زیادی که در کشورهای پیشرفته در همین زمینه حاصل شده است شاهد عدم توجه لازم و مدوّن از سوی مدیران و مجریان جامعه برای مدیریت چنین پرورشی هستیم و گردانندگان جامعه بهای لازم را به آن نمی‌دهند. شاید هم این به‌خاطر به‌هم‌ریختگی‌ها و ناهنجاری‌های گستردهٔ اجتماعی باشد که اولویت‌ها را از نگرش ژرف به مدیریت را از خود سلب می‌کند، غافل از این‌که تأثیرات سوء این بی‌توجهی‌ها بعدها گریبان خودِ جامعه را با ناهنجاری‌های دیگر خواهد گرفت.

به هر روی، پس از تولد و چشم‌گشودن به جهان واقعی و رویارویی

با نخستین درخواست‌های حیاتی ما از محیط زندگی و بازخوردهای این نیازها موجب ایجاد یک برنامه و تجربه اکتسابی در مغز ما می‌شود که اساس رفتارها و ارزیابی‌های ما در زندگی، آینده ما را تشکیل خواهد داد. از همین جا به تفاوت‌های اساسی دیگری می‌رسیم که در حیات ما موجودات آغاز به ایفای نقش می‌کنند.

در ادامه بررسی‌ها خواهیم دید نیازهایی که در یک محیط امن و پایدار رفع می‌شوند بسیار متفاوت‌تر از محیطی که ناامن و ناپایدار خواهد بود که البته امروز شاهد گسترده‌تری بیشتر این تفاوت‌ها هستیم. جوامعی که از قوانین متری و پیشرفته برخوردارند و عدالت‌های اجتماعی در آن‌ها به‌طور نسبی چیره است، با جهانی که در آن هرج و مرج رواج دارد و پیرو هیچ قانون و نظامی نیست تفاوت‌های آشکاری دارند. به هر روی، می‌بینیم که در همه این حالات ما، در آغاز، هیچ نقشی در انتخاب چیزی نداشته‌ایم: کسی را فرض کند که در یک محیط متری به دنیا می‌آید و نیز شخص دیگری را که در یک محیط واپس‌گرا چشم به جهان می‌گشاید.

کیستی سوم ما

شکل‌گیری خود واقعی ما

پس از برنامه‌ریزی ژنتیکی و اکتسابی مغز ما، خود واقعی مان زاده می‌شود. این خود واقعی کسی نیست جز بخش واکاوی و نتیجه‌گیری برنامه‌های ژنتیکی و اکتسابی در برابر بازخورد دریافتی از جهان واقعی، خودی که در اثر این محاسبات پیچیده مغزی می‌تواند شاهد درستی و نادرستی این دو برنامه (ژنتیکی و اکتسابی) در زندگی واقعی

خود باشد که جسم فیزیکی او را هدایت می‌کند. خودِ واقعی بیشتر زمانی می‌تواند در زندگی ما حضور و نقش پررنگی داشته باشد که برنامه مغزی ما را قفل نکرده باشند چراکه با قفل بودن مغز ما خودِ واقعی نخواهد توانست به واکاوی عملکرد ما نسبت به جهان آزاد پردازد و بازخوردهای دریافتی از جامعه و محیط تأثیر چندانی در ارزیابی و تصحیح برنامه‌های ژنتیکی و اکتسابی ما نخواهد گذاشت که این موضوع به‌طور جداگانه در بخش «قفل بودن مغز ما» توضیح داده می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد، وقتی با این دو برنامه ژنتیکی و اکتسابی به رشدمان ادامه می‌دهیم، کم‌کم خودِ واقعی ما در محیط زندگی آغاز به ایفای نقش می‌کند؛ هرچند، هنوز و حتی تا پایان زندگی این عوامل ژنتیکی و اکتسابی در برداشت، واکاوی و واکنش‌های ما در طول زندگی تأثیرگذار خواهند بود و نقشی اساسی را در روند زندگی ما خواهند داشت ولی مقدار اثربخشی این دو عامل به رشد و تکامل شخصیت سوم ما وابسته خواهد بود و این‌که چقدر در فرایند رشد و بلوغ عقلی به تکامل و استقلال رسیده شده باشد. هرچه شخصیت سوم ما بیشتر به تکامل برسد، می‌تواند مستقل‌تر از دو شخصیت ما در زندگی نقش ایفا کرده و عملکرد آن‌دو را زیر تأثیر خود قرار بدهد اما چنان‌چه ما به علت شرایط گوناگون فرایند رشدمان پیرو و فرمان‌بردار عوامل ژنتیکی و اکتسابی باشیم، کیستی سوم ما که خودِ واقعی ما نیز هست کمترین عملکرد و تصمیم‌گیری را در زندگی مان خواهد داشت. در واقع، این جسم ما خودرویی خواهد بود که دیگران آن را در جهت اهداف خود خواهند راند و ما نیز فقط نقش ابزار حرکتی آن‌ها را بازی خواهیم کرد و هیچ نقش اساسی دیگری در زندگی مان نخواهیم داشت.

عوامل اساسی در رشد و تکوین شخصیت سوم

عوامل اصلی که در رشد شخصیت اصلی (کیستی سوم) می‌توانند تأثیر بیشتری داشته باشند عبارتند از:

- شناخت کلی از وجود خودمان و داشتن جهان‌بینی مبتنی بر منطق و دانش روز
- قفل نبودن فرایند واکاوی اندیشه‌مان
- داشتن آگاهی کافی از علوم روز اجتماعی
- عدم وابستگی و پایبندی به هر گونه آداب و رسوم، قیدوبند فرهنگی، باورها، مذاهب و کلاً هر باوری که ما را از دگرگون‌پذیری باز دارد و یادگیری و باورهای ما را محدود کند. هرچند، باید توجه داشت که پایداری به فرهنگ و آداب و رسومی که خود دگرگون‌پذیر هستند و به نسبت تکامل و ارزش‌های روز دگرگون می‌شوند می‌تواند ما در دریافت ارزش‌های روز محیط زندگی مان کمک و هدایت بکند و باعث رشد کیستی سوم ما بشود.
- شناخت کافی از ارزش‌های متری و پذیرفته‌شده در جوامع پیشرفته

در واقع، هرچه ما در زمان رشد و تکامل مان از یک محیط آزاد و متری برخوردار باشیم، شخصیت سوم مان بیشتر به رشد و استقلال خواهد رسید.

محصول نقش ما در زندگی

تا حالا فکر کرده‌اید که محصول کلی ما در طول زندگی چه می‌تواند باشد؟ بی‌شک، تاکنون با شناخت خود دریافته‌اید که عملکردی که

ناشی از برنامه‌ریزی اطلاعات ژنتیکی و اکتسابی باشد نمی‌تواند محصول زندگی ما باشد چراکه با رفتارهای ما می‌تواند در رویارویی با اطلاعات ژنتیکی و اکتسابی محاسبه‌پذیر باشند اما آنچه که پیش‌بینی‌ناپذیر به چشم می‌آید همان کیستیِ سوم ماست که نسبت به دو عامل اصلی با ارزش‌های روز به قضاوت متفاوت‌تری می‌رسد و در بیشتر اوقات با عملکرد آن دو شخصیت در تضاد است. از طرفی تنها عاملی که انسان‌ها را با دیگر موجودات متمایز می‌کند واکاوی اطلاعاتی است که در نرون‌های مغزمان ضبط شده است و هنگام بازخوانی بر حسب نیازمان واکنش لازم را نشان می‌دهد.

ساختار ذخیره و خروجی اطلاعات در انسان‌ها

ما در بخش‌های پیش به‌طور کوتاه به عواملی که کیستی و شخصیت ما را در این جهان تشکیل داده‌اند اشاره کردیم و به‌طور کلی از دو کیستی ژنتیکی و اکتسابی نام بردیم که در فرایند تکاملی ما نهادینه و برنامه‌ریزی شده‌اند و همین‌طور از کیستیِ سومی یاد بردیم که در طول زندگی‌مان در کنار این دو کیستی به وجود می‌آید. اما در ادامه شناخت خود لازم است بیشتر از این با چگونگی دریافت و ذخیره اطلاعات و نیز پردازش و خروجی این اطلاعات هرچند به‌طور کوتاه آشنا بشویم تا دیدگاه گسترده‌تری در شناخت خود داشته باشیم که بی‌شک در بخش «مدیریت خود» به این اطلاعات رجوع خواهیم کرد.

مغز انسان از جنبه زیست‌شناسی از بخش‌های گوناگونی تشکیل و تکامل یافته است که بتواند بازدهی و هماهنگی بیشتری با زندگی امروز ما داشته باشد. با این‌که ما هنوز از شبیه‌سازی کامل مغز و یا

انتقال اطلاعات آن ناتوانیم ولی می‌توانیم از جهات نظری به بیشترین عملکرد آن پی ببریم و آن را واکاوی کنیم و نیز می‌توانیم یک دورنمایی نه‌چندان دور از شبیه‌سازی آن داشته باشیم که به هر حال در فرایند تکامل و رسیدن به این مرحله گریزناپذیر است.

دریافت و ذخیرهٔ اطلاعات

تمام چیزهایی که ما در طول زندگی از راه ورودی‌های خود یعنی حواس پنجگانه دریافت می‌کنیم در مغز ما به‌عنوان اطلاعات و بر اساس اثربخشی و اهمیت آن‌ها کدبندی و در حافظه‌مان ذخیره می‌شوند که این خود مراحل گوناگونی را می‌پیماید. برای این‌که بزرگی و گستردگی حافظهٔ خود را بهتر درک کنیم، لازم است به یک‌سری اطلاعات ارقامی در این مورد توجه کنیم: مغز ما تقریباً از یک بیلیون نرون تشکیل شده است اما اطلاعات تنها در این یک بیلیون نرون ذخیره نمی‌شود؛ اگر چنین می‌شد، گنجایش مغز ما فراتر از یک آی‌پد یا یک فلاش درایو نمی‌بود اما با توجه به این‌که هر کدام از این نرون‌های مغز ما با هزار نرون دیگر در ارتباط هستند و می‌توانند اطلاعات دریافتی را در همین هزار ارتباط با نرون‌های دیگر کدبندی و ذخیره کنند، در نتیجه ظرفیت ذخیرهٔ اطلاعات به‌صورت تصادفی افزایش می‌یابد تا جایی که ظرفیت ذخیره‌سازی حافظهٔ ما را تا به یک میلیون گیگابایت افزایش می‌دهند.

ضمناً جالب است بدانیم که اگر این مقدار ظرفیت برای ضبط فیلم دیجیتال همانند فیلم‌های تلویزیونی استفاده می‌شد، دو و نیم پتی بایت گنجایش برای ضبط سه میلیون ساعت نمایش تلویزیونی کافی می‌بود

که در آن صورت می‌باید بیش از ۳۰۰ سال به‌طور مدام تلویزیون تماشا کنیم تا بتوانیم از تمام فضای ذخیره‌شده بهره‌مند شویم. با این حساب، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که گنجایش حافظه ما چندین برابر مدت زمان زندگی ما خواهد بود.

حال، موضوع مهم در بحث ذخیره اطلاعات این است که بیشتر اطلاعات دریافتی تقریباً مشابه هم هستند همچون اجسام، رویدادها و غیره اما آنچه که در این روند حائز اهمیت است برداشت و نوع واکاوی اشخاص در هنگام ذخیره‌سازی اطلاعات است. برای نمونه، یک میوه را در نظر بگیرید که می‌تواند به‌عنوان یک ماده غذایی برای همه ما مفید باشد اما این میوه در برداشت اشخاص می‌تواند به‌شکلی متفاوت طبقه‌بندی و ارزیابی شود؛ برخی از مزه آن خوش‌شان نمی‌آید و یا به‌دلیل باورهای خود از آن دوری می‌کنند و یا بسیاری دلایل دیگر که از همان اطلاعات ژنتیکی و اکتسابی ناشی می‌شوند که شخص بر اساس‌شان تربیت شده و اطلاعات را از آن همان زوایه تربیتی برداشت و ذخیره می‌کند.

پردازش و خروجی اطلاعات

ما همواره ضمن این‌که در حال ذخیره‌سازی اطلاعات جدید هستیم از اطلاعات ذخیره‌شده هم بسته‌به نیازهای خودمان و از راه خروجی‌های خود بهره می‌بریم مانند بهره‌گیری از زبان برای بیان دیدگاه‌ها و خواسته‌ها، بهره‌گیری از اجزای بدنمان برای انجام و تحقق خواسته‌ها و غیره ... که باز در این‌جا معمولاً از یک ساختار جسمی مشابه همچون اجزای بدن برای خروجی‌ها بهره

و کمک می‌گیریم ولی این خروجی می‌تواند نتیجهٔ بسیار گوناگونی را در اشخاص گوناگون داشته باشد که این نتیجه به نوع واکاوی بستگی خواهد داشت که شخص به‌هنگام پردازش آن موضوع انجام می‌دهد که این همان چیزی است که نگرش و دیدگاه‌های ما را نسبت به هم متمایز می‌کند.

از طرفی، شما زمانی می‌توانید یک خروجی متناسب با نیازها تان به دست آورید که پیش‌تر در آن زمینه اطلاعات مرتبط و لازم را در حافظهٔ خود ذخیره یا تجربه کرده باشید، وگرنه نمی‌توانید پاسخ درستی به آن نیاز خاص بدهید. هرچند، پردازش مغز شما سعی خواهد کرد در این رابطه از اطلاعات ذخیره‌شدهٔ دیگر کمک بگیرد و به‌نوعی به آن واکنش نشان بدهد که، بی‌شک، نتیجهٔ موفق‌آمیز نخواهد بود ولی آنچه که بیشتر از همه در بخش خروجی اطلاعات با اهمیت و مورد ارزیابی است نوع پردازش اطلاعات موقع استفاده است. با این‌که خود اطلاعات به‌هنگام ذخیره شدن به‌نوعی زیر تأثیر عوامل گوناگون مورد شناسایی و ارزیابی خاصی قرار گرفته‌اند و کدبندی شده‌اند ولی هنگام بازخوانی و خروجی اطلاعات موضوع با یک پردازش سریع و متأثر از شرایط خاص درونی و بیرونی در خروجی پدیدار می‌شود که می‌تواند بیانگر شخصیت و کیستی ساختاری او هم باشد.

بنابراین، آنچه که بیشتر در فرایند خروجی حائز اهمیت است به سیستم پردازش مربوط می‌شود که اطلاعات را واکاوی می‌کند و، در آغاز، از دو پایگاه اطلاعاتی برای پردازش بهره می‌برد: یکی اطلاعات ژنتیکی که تأثیرات بنیادینی در واکاوی نیازهای ما دارد و دیگری اطلاعات اکتسابی که پایگاه داده‌های گذشته است و مبنای تجربهٔ ما از انجام کار مربوطه. هرچند، در جزئیات عوامل پیچیدهٔ دیگری هم در واکاوی مسائل ما دخالت دارند مانند وضعیت و شرایط جسمانی و

بازخوردهای برگشتی از تجارب گذشته.

چه زمانی پردازش مغز ما آغاز به کار می کند؟

برای این که بتوانیم درک درستی از کار کردن اندیشه و واکنش هاما داشته باشیم بهتر است به طور خلاصه بدانیم که چه زمانی پردازش مغز ما به سوی واکاوی می رود و در خروجی ما واکنش به وجود می آورد.

- زمانی که اطلاعات ذخیره شده به علت ناتمامی فرایند آن و یا به هر دلیلی که اطلاعات ما هنوز در آن مورد به نتیجه نرسیده و بلا تکلیف از آن گذشته و یا گریز زده ایم، اندیشه ما به خلوت، استراحت و یا خواب فرو می رود و یا هر زمانی که اطلاعات ورودی با اطلاعات ذخیره شده ارتباط و یا مشابهت داشته باشد، در ضمیر ظاهر ما به طور خودکار آغاز به واکاوی اطلاعات می کند. همچنین، این واکاوی می تواند بدون آن که ضمیر ظاهر ما را درگیر کند و ما متوجهش باشیم در ضمیر باطن ما انجام بگیرد و اثرات آن در رفتارهای روزانه ما نمود پیدا کند مانند بسیاری از تنش ها و نگرانی ها و یا واکنش های غیرطبیعی ما.

- پردازش مغز ما با ورود هر گونه اطلاعاتی به تندی آغاز به واکاوی می کند و آن اطلاعات را با نیازهای ما مطابقت می دهد و نتایجی را به طور آشکار و یا حتی نا آشکار در خروجی به وجود می آورد.

- پردازش مغز ما از راه دیگران که به گونه ای اندیشه ما را هک و قفل کرده اند در جهت واکاوی منافع آنان به کار می افتد.

- ما از راه کیستی سوم خود اقدام به پردازش اطلاعات خاص از اطلاعات ذخیره شده می کنیم و یا به دنبال اطلاعات جدید می رویم.

با اشاره کوتاهی که در بالا به پردازش مغزمان داشتیم می شود باور داشت که مغز زمانی ما را درگیر یک پردازش می کند که یک محرک و یا نیاز درونی و یا بیرونی وجود داشته باشد و اگر ما بتوانیم این تحریکات و یا نیازهای خود را مهار کنیم و نیز باورهای خود را بر اساس منطق و ارزش ها بنا کنیم، خواهیم توانست پردازش اطلاعات اندیشه خود را هم مدیریت کنیم.

شیوه ذخیره اطلاعات در نرون ها

بهتر است دوباره به عملکرد نرون ها برگردیم و با یکی از شایع ترین اختلالاتی که در زندگی روزانه ما رخ می دهد آشنا بشویم. همه اطلاعات اکتسابی که ما از زمان تولد دریافت می کنیم به نوعی کدبندی شده اند و بسته به اهمیت و موقعیت شان در نرون ها ذخیره می شوند که خود این کار پیرو فاکتورهای بسیاری است ولی آنچه که بیشتر در پردازش ورودی اطلاعات مورد توجه و اهمیت قرار دارد نوع و چگونگی دریافت و تجربه این اطلاعات است که ما در آغاز به دو حالت عمده آن اشاره می کنیم و سپس به جزئیات هر دو حالت می پردازیم:

۱. اطلاعاتی که منجر به نتیجه شده است.

۲. اطلاعاتی که به نتیجه نرسیده.

اطلاعات ورودی که منجر به نتیجه شده است:

بسیاری از کارهایی که ما در جهت رفع نیازها مان انجام می دهیم در یک فرایند زمانی پایان گرفته اند و در نرون های حافظه طولانی مدت ما ذخیره می شوند. وضعیت این اطلاعات تجربه شده به هنگام ذخیره

شدن در نرون‌ها بسیار مهم است و می‌تواند تأثیر بسزایی در رفتارهای آینده ما داشته باشد که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

- اطلاعات تجربه‌شده مورد رضایت و در جهت انتظارات ما بوده است.
- اطلاعات بدون نتیجه خاصی به پایان رسیده و ذخیره شده است.
- اطلاعات تجربه‌شده مورد رضایت ما نبوده و ما از نتیجه خشنود

نیستیم

- اطلاعات تجربه‌شده منجر به تراژدی و تأسف ژرفی در زندگی ما شده است.

زمانی که یک تجربه با هر وضعیتی به نتیجه برسد، پردازش این گونه اطلاعات در هنگام استفاده به نتیجه آن تجربه برخواهد گشت و در خروجی ما نقش خواهد داشت. برای نمونه، اگر ما در آزمون رانندگی شرکت کنیم و پذیرفته شویم، این تجربه با یک نتیجه مثبت به پایان رسیده و در حافظه ما ذخیره می‌شود و بی آن‌که ما متوجه بشویم بار مثبت این نتیجه در کارهایی این چنین و مشابه آن در آینده به ما قدرت اعتماد به نفس و امیدواری خواهد داد.

در بسیاری از اوقات ما کاری را بدون نتیجه ولی با دلیل و توجیه به پایان می‌بریم. در این جا با وجودی که انتظارات ما از انجام کار برآورد نشده است ولی به علت پایان یافتن فرایند آن کار و متقاعد شدن از ناکامی آن تجربه اطلاعات دریافتی پایان یافته به شمار می‌آیند و در نرون‌ها به عنوان یک کار پایان یافته ذخیره می‌شوند و معمولاً چنین اطلاعاتی با وجود عدم حصول نتیجه بار منفی چندانی در پردازش‌های بعدی نخواهد داشت ولی می‌تواند موجب ایجاد مهارت در تجربه‌های بعدی ما بشود و نیز در ایجاد انگیزه بیشتر در فعالیت‌های

جدید و یا مشابه مؤثر باشد.

زمانی هم ما کاری را به دلایل گوناگون و با نتیجه نارضایت بخشی به پایان می‌رسانیم و آن اطلاعات به عنوان تجربه ناموفق در نرون‌های ما ذخیره می‌شود و بازتاب این تجربه در خروجی ما در عین این که پیرو فاکتورهای زیادی خواهد بود ولی اگر ما شخصیتی منطقی و متعادل نداشته باشیم، هر تجربه ناموفقی می‌تواند بازتابی منفی در عملکردهای آینده ما به وجود بیاورد ولی اگر ما یک شخص منطقی باشیم و نتایج دریافتی را با واکاوی درست بررسی کنیم، به مراتب بار منفی تجارب ناموفق هم بسیار کم خواهد بود.

بسیاری از عقده‌های روانی، بی‌اعتمادی‌ها و نداشتن اعتماد به نفس و ... نتیجه ذخیره تجاربی هستند که به موفقیت نرسیده‌اند و نیز شرایط غیرمنطقی و چیره در فرایند این تجارب نقش اصلی را داشته است مانند محروم شدن از امکاناتی که باور داریم باید داشته باشیم ولی به دلایل غیرمنطقی و با زور مانع دسترسی ما به آن امکانات می‌شوند. گاهی هم ما با تراژدی و رویدادهای پیش‌بینی نشده روبه‌رو می‌شویم که می‌توانند تأثیرات فیزیکی و احساسی را در زندگی ما رقم بزنند که گاه جبران‌پذیر هم نیستند. بی‌شک، ذخیره این گونه تجارب تلخ در نرون‌ها با بازتاب‌های بسیار قوی در زندگی آینده ما همراه خواهد بود که اگر آن اطلاعات به درستی بازیافت و بازنگری نشود می‌تواند بار منفی بسیار زیادی را در زندگی آینده ما به وجود بیاورد که بیشتر مواقع پنهان هستند و علل آن به طور مستقیم قابل شناسایی نیستند چراکه پردازش خروجی ما بیشتر تحت تأثیر مجموع تجارب مرتبطی است که دارای بار منفی و یا مثبت زیادی در گذشته همراه بوده باشد.

اطلاعات ورودی که منجر به نتیجه نشده است

در این گونه موارد تلاش ما در رویارویی با محیط زندگی خود به منظور رفع نیازها مان به نتیجه نمی‌رسد و اطلاعات کسب و تجربه شده همواره بی‌نتیجه و با وضعیت‌های خاصی در نرون‌های ما ذخیره می‌شوند که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- تجارب ناموفق که به علت ناتوانی‌های ما به نتیجه نمی‌رسند.
- موانع طبیعی که موجب ناکامی ما در کسب نتیجه می‌شوند.
- بی‌عدالتی‌ها و فشارهای نابرابر اجتماعی ما را از نتیجه باز می‌دارند.
- کنترل‌ها و نظارت‌های عقیدتی و مذهبی مانع نتیجه‌گرایی در نیازهای ما می‌شوند.
- بسیاری از وابستگی‌های حسی و عاطفی مانع رسیدن ما به نتیجه می‌شوند.

مهم است بدانیم تا زمانی که یک تجربه به دلایل بازدارنده از ادامه فرایند باز می‌ماند، این تجربه تا مدت‌ها در ضمیر ظاهر ما با بازتابی منفی جلوه‌گر و پردازش می‌شود تا راهی برای توجیه و یا جبران آن پیدا بشود و اگر موفق به توجیه و یا اصلاح آن تجربه نشویم، گرچه اثر ظاهری آن رفته‌رفته کم خواهد شد ولی با ذخیره آن در ضمیر باطنی هم‌چنان به شکل فعال باقی خواهد ماند.

به موجب همین بخش مهم مشکلات روانی ما زمانی بروز می‌کنند که ما در گذشته به دلایلی که برخی از آن‌ها در بالا آمد نمی‌توانیم تجربه‌ای را به پایان ببریم و آن فرایند به طور ناتمام در نرون‌های ما ذخیره می‌ماند ولی بسته نمی‌شود و ارتباطش با ضمیر ظاهر ما قطع

نخواهد شد و همواره با رویارویی اطلاعاتی که به گونه‌ای مرتبط با یا حتی شبیه تجربه‌ی ناتمام ما باشند با آمدن به پردازش خروجی، ما را درگیر خواهد کرد که در بسیاری از موارد حالت‌های تشنج، افسردگی، عدم تمرکز و بسیاری از ناراحتی‌های روحی دیگر را در ما رقم می‌زند و در واکنش‌های روزانه‌ی ما نقش مؤثری خواهد داشت. شوربختانه، در موارد بسیار حادّ موجب سوق دادن شخص به سمت خودویران‌گری نیز خواهد شد.

حال، اگر ما جزو کسانی باشیم که به دلایل گوناگون موفق به بستن بسیاری از پوشه‌های اطلاعاتی دریافتی در گذشته نشده باشیم، بی‌شک شخصیت ما پیرو یک نابسامانی در خروجی‌اش شده که بسته به و اهمیت این پوشه‌ها می‌تواند کل زندگی ما را زیر تأثیر خودش قرار دهد و اگر به درستی به آن‌ها پرداخته نشود می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیر و پیش‌بینی‌نشده‌ای را برای خود شخص و جامعه‌ای که او درش زندگی می‌کند به همراه داشته باشد.

شوربختانه، ما نمی‌توانیم این نابسامانی روحی را به آسانی در دیگران و حتی در خودمان تشخیص بدهیم و همیشه رفتارها و کارهای خروجی خود را به گونه‌ای توجیه می‌کنیم. (یادمان باشد که توجیه مسائل در زندگی ناشی از یک بازخورد حفاظتی است که در رویارویی با خودویران‌گری پردازش ما نهادینه شده است) نتیجه‌ی این نابسامانی‌های روحی فردی باعث به وجود آمدن یک جامعه‌ی بیمار شده که همه‌ی ما امروز شاهدش هستیم ولی چون بیشتر ما دچار این وضع هستیم این رفتارها رفته‌رفته به شخصیت عادی اجتماعی ما تبدیل شده‌اند و تمیز آن‌ها کار دشواری است.

عملکرد خودکار مغز ما^۱

موضوع دیگری که در رابطه با پردازش و واکاوی مغز ما مهم است عملکرد خودکار مغز است که بی‌آنکه ما در ضمیر ظاهرمان هدایتش کنیم در حالت خودکار قرار می‌گیرد و کار مورد نظر را بدون کلنجار ما در ضمیر باطن‌مان انجام می‌دهد.

پردازش خودکار مغز مانند خیلی از اجزای بدن‌مان در طول سالیان متمادی در جهت دسترسی آسان به نیازهامان تکامل یافته و به یک سیستم خودکار در مغز تبدیل شده است که به اصطلاح بدان DMN یا شبکه^۲ حالت پیش‌فرض^۲ گفته می‌شود. این بحث در پژوهش‌هایی که از سال ۱۹۹۰ بر روی بخشی از رفتارهای مغز ما انجام گرفته و بعدها از جهت‌های گوناگون علمی جزو یکی از عملکردهای مهم مغز در زندگی روزمره ما به شمار آمده است. گویا مغز در عین انجام کارهای زمان حال اطلاعات دریافتی برای برنامه‌ریزی آینده را هم به کار می‌گیرد.

عملکرد پردازش خودکار مغز

اگر رفتار و کارهای روزانه خود را در نظر بگیریم، می‌بینیم بسیاری از آن‌ها در طول یک روز همین‌طور ماه‌ها و سال‌ها مثل هم یا با کمی تفاوت تکرار می‌شوند مانند پیمودن یک مسیر همیشگی تا محل کار و برگشت از آن یا اجرای یک دستورپخت غذایی، بستن یا باز کردن یک پیچ یا حتی کاربرست اصطلاحات محاوره‌های روزمره و خیلی

1. Automatic Pilot Mode
2. Default Mode Network

دیگر از کارها و رفتارهایی از این گونه که باعث فعال شدن بخش خودکار مغز می‌شوند و همین بخش پس از واکاوی متوجه تکرار این کارها می‌شود و آن‌ها را برای کدبندی خودکار به خاطر می‌سپرد؛ در آینده این گونه کارها بدون پردازش مغز از این بخش خودکار بهره می‌برند و بی‌نیاز از کنترل ضمیر آگاه ما انجام می‌گیرند.

مزیت پردازش خودکار

- باعث سرعت عملکرد مستقیم می‌شود.
- می‌توانیم همزمان چند کار را با هم انجام بدهیم.
- سبب افزایش بازدهی کار ما می‌شود.
- نیاز به تمرکز زیادی ندارد.
- متکی به تجربه و آزمون گذشته است و احتمال خطا را کم می‌کند.
- موجب اعتماد به نفس در هنگام انجام کارها می‌شود.

اشکالات پردازش خودکار

- موجب عملکرد ناخواسته ما در بسیاری از کارهای روزانه‌مان می‌شود.
- می‌تواند مانع از خلاقیت و نوآوری در بسیاری از کارهایی بشود که ما به‌طور خودکار دست به انجام آن‌ها می‌زنیم.
- کارها را مانند یک ربات و بدون تغییر تکرار می‌کنیم.
- بیشتر پیرو واکاوی گذشته است تا حال و آینده.
- موجب تکرار ناخودآگاه رفتارهای ناهنجار ما می‌شود که در گذشته و به‌طور مکرر در زندگی‌مان رخ داده‌اند و کیستیِ سوم ما را زیر تأثیر قرار می‌دهد.
- زمانی که مغز ما به‌دلایلی که پیش‌تر گفتیم قفل می‌شود، اندیشه

ما می‌تواند به نفع دیگران و به طور خودکار پردازش شود و کارهایی را به صورت روزمره و خودکار و به مصلحت دیگران انجام دهد.

تفاوت عادت و پردازش خودکار مغز

در بیشتر عادت‌ها، ضمیر ظاهر ما فعال است و مغزمان در حال پردازش این به اصطلاح «عادات» به سر می‌برد. برای نمونه، ما عادت داریم هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزیم، رایانامه‌های را بررسی کنیم. در همین هنگام، اندیشه‌ی ما فعال است و به واکاوی اطلاعات می‌پردازد؛ گرچه بخشی از این عمل می‌تواند به طور خودکار پردازش بشود مانند پاسخ به زنگ تلفن به محض بیدار شدن اما، به طور کلی، عادت نمی‌تواند به مفهوم پردازش خودکار مغز باشد.

با این نگرش کوتاه می‌توان اندکی دریافت که چگونه مغز ما کارهای مورد نیازمان را پردازش می‌کند و در خروجی ظاهر می‌کند. هرچند، به نظر می‌رسد راه زیادی مانده تا بتوانیم مغز را کاملاً بشناسیم و شبیه‌سازی کنیم ولی با شناخت از خود می‌توانیم به واکاوی فیزیکی و روانشناسی آن پردازیم.

ضمیر باطن ما

پس از یک آشنایی کوتاه با چگونگی ورود و ذخیره‌ی اطلاعات در نرون‌های مغز ما بهتر است ببینیم چگونه می‌توانیم مدیریتی بر پردازشی داشته باشیم که برای اطلاعات ذخیره‌شده در ضمیر باطنی ما صورت می‌گیرد تا بتوانیم یک خروجی کنترل‌پذیر و منطبق بر منافع منطقی‌مان

را به دست بیاوریم.
لازم است چند نکته مهم را در مورد ضمیر باطنی مان در نظر داشته باشیم:

- ضمیر باطنی ما مرکز اطلاعات بنیادی و نهادینه برای زنده نگهداشتن ما در این جهان است.
- بخش ارتباط دهنده جهان ما با جهانی پیوند خورده که ما در آن خلق شده ایم.
- مرکز تماس با منبع (تماس با انرژی ای که ما از آن خلق شده ایم)
- بخش توانایی ها و آگاهی های پنهان ماست.
- آگاهی از آینده (ضمیر باطنی ما محدود به زمان حال نیست و می تواند به پردازش آینده هم پردازد)

در این جا باید دوباره بر این نکته مهم تأکید کنیم که تمام ساختارهای سیستم ارتباطی ما با خالق که ما را خلق و جهانی که انرژی ما را تأمین کرده در خود اتم های تشکیل دهنده وجود ما نهادینه شده است که مرکز ارتباطی آن در همین ضمیر باطنی ما قرار دارد و ما به هیچ عنوان به دیگران نیازی نداریم تا واسطه ارتباط ما با خالق یا منبع مان باشند چراکه هیچ کس از خودمان به ضمیر باطن ما نزدیک تر نیست و اگر دیگران هم بخواهند به اطلاعات این بخش باطنی ما دسترسی داشته باشند و با آن ارتباط برقرار کنند باز هم با بهره گیری از اندیشه خود ما خواهد بود.

بنابراین، بهتر است خودمان یاد بگیریم ارتباط نزدیک تری با ضمیر باطنی مان داشته باشیم و از امکانات بسیار نهادینه و ماورای آن در زندگی مان بهره ببریم اما برای شناخت دقیق سیستم پردازش

ضمیر باطن‌مان به‌کمک و محاسبات مکانیک کوانتوم نیازمندیم که بتواند الگوهای درست و ثابت‌شده‌ای را از این بخش وجودمان به ما ارائه دهد. با این حال، از آنجایی که ما هنوز در آغاز مسیر واکاوی کوانتومی و عملکرد اتم‌های تشکیل‌دهنده وجودمان هستیم. بنابراین، فعلاً باید به مدیریت اطلاعات ذخیره‌شده در ضمیر باطن‌مان پردازیم تا شناخت بیشترمان از این سیستم ارتباطی با جهانی که ما را خلق کرده محقق شود.

وقتی ما به شناخت از خود رسیده باشیم، بسیاری از باورها مان، که فاقد پایگاه علمی و منطقی هستند، اعتبار خود را در پردازش نیازهای روزانه ما از دست خواهند داد؛ حتی اگر اندیشه ما بر حسب عادت خودکار به آن‌ها رجوع بکند، این باورها نخواهند توانست نقش پررنگی در تصمیم‌گیری‌ها و عملکردمان داشته باشند چراکه پردازش ضمیر باطنی ما بیشتر از اطلاعاتی تأثیر می‌گیرد که این اطلاعات از اعتبار بالای در نرون‌های مغز ما برخوردار باشند. بنابراین، ما می‌توانیم پس از به وجود آوردن باورهایی که از جایگاه ارزشی درستی برخوردار هستند آن‌ها را جایگزین ارزش‌های بی‌اعتبار و بی‌ارزش‌مان بکنیم.

بخش چهارم: قفل بودن مغز ما

آیا اندیشهٔ ما قفل شده است؟

اگر ما در رویارویی با ارزش‌های مترقی موجودِ زمان خود دگرگون نشویم و از نسبت به علوم و تکامل روز دیدگاه آزادی به دست نیاوریم، به احتمال زیاد اندیشهٔ ما قفل و فیلترگذاری شده است؛ یعنی برنامهٔ مغزی ما به گونه‌ای تربیت و پرورش یافته که ما را از انتخاب و یادگیری آزاد در دریافت اطلاعات و امکانات موجودِ روز باز می‌دارد و اندیشهٔ و دیدگاه ما را در جهت خاصی هدایت می‌کند که بیشتر توسط دیگران کنترل می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد تا خود ما.

ما انسان‌ها در طول تکامل خود نسبت به مکان و زمان، ارزش‌ها و قوانینی که در محیط زندگی مان جاری است واکنش نشان می‌دهیم و در جهت رفع نیازها مان سعی می‌کنیم خودمان را با شرایط موجود تطبیق بدهیم. هر چقدر این دگرگون‌پذیری بالا باشد، راهبری و مدیریت خودِ ما را در زندگی بالا می‌برد و تسلط و نقش ما را در هدایت

اهداف و افکارمان بیشتر می‌کند. دگرگون‌پذیری یکی از مهم‌ترین و شاخص‌ترین رفتارهای ما برای رشد شخصیت سوم‌مان به شمار می‌آید که در اثر بازخوردهای نسبت به رفتار ژنتیکی و اکتسابی‌مان در برخورد با محیط زندگی دگرگون و بهینه‌سازی می‌شوند و شخصیت سوم ما را شکل می‌دهند.

در دنیای امروز ما، که ارتباطات در سطحی گسترده در زندگی ما فراگیر شده است و دسترسی ما به اطلاعات جهان پیرامون‌مان بسیار آسان شده، دگرگون‌پذیری می‌تواند زندگی ما را در جهت همسوسازی با ارزش‌های روز دگرگون و امنیت و آسایش بیشتری برای ما مهیا کند.

حال ببینیم که آیا شخصیت ما قفل شده است یا خیر ...

قفل شدن اندیشه

منظور از قفل شدن اندیشه چیست؟ زمانی که پردازنده مغز ما نسبت به



ورودی‌های جسم ما به‌طور ازادانه عمل نکند و اطلاعات دریافتی را در جهت‌های خاصی فیلتر کند، ما یک انسان قفل‌شده خواهیم بود که محدودیت‌های بسیار زیادی را در دریافت و واکاوی اطلاعات پیرامون خود خواهیم داشت حتی اگر این اطلاعات و آگاهی‌ها برای رشد و موفقیت زندگی‌مان ضروری و مهم باشند. برای نمونه، شما یک گوشی همراه امروزی را در نظر بگیرید که ممکن است به همه شبکه‌ها دسترسی داشته باشد و یا فقط در انحصار یک شبکه باشد. بنابراین، اگر گوشی شما باز باشد، شما می‌توانید از هر شبکه‌ای به سلیقه و نفع خود بهره ببرید، حال این‌که اگر گوشی شما فقط در انحصار یک شبکه قرار داشته و قفل شده باشد، مجبور خواهید بود فقط از یک شبکه خاص استفاده کنید. در این صورت، گزینه‌های شما در استفاده از گوشی همراه‌تان بسیار محدود خواهد بود و کلاً منافع بهره‌مندی شما از آن با تنظیم و مدیریت آن شرکتی خواهد بود که شبکه شما را در انحصار خود دارد؛ هرچند، اندیشه ما قابل مقایسه با امکانات و تأثیرگذاری یک گوشی همراه و شبکه‌اش نیست و قفل بودن اندیشه ما می‌تواند در کل زندگی ما تأثیرگذار باشد و حتی سرنوشت ما را به آسانی به نفع و سوءاستفاده دیگران تغییر بدهد.

قفل شدن مغز چگونه انجام می‌گیرد؟

مغز ما انسان‌ها در هر کجایی از این کره خاکی که به دنیا بیاوریم، به‌جز عوامل ژنتیکی، عملاً در فرایند رشد و نمو آغاز به دریافت و ذخیره اطلاعات و تجربه خواهد کرد و این اطلاعات و تجارب در صد میلیارد نرون مغزی ما بسته به چیستی، اهمیت و تأثیرگذاری‌شان ذخیره

و به گونه‌ای خاص و به‌طور کوتاه‌مدت و یا طولانی‌مدت کدبندی و برنامه‌ریزی خواهد شد و به هنگام نیاز به‌نسبت اهمیت و تأکیدشان در پردازنده مغز ما پدیدار می‌شوند و در عملکرد روزانه‌مان نقش آفرینی خواهند کرد. مهم است بدانیم سرنوشت ما در گرو همین اطلاعات یا در واقع خاطراتی است که مغز ما در فرایند زندگی، به‌ویژه در زمان رشد، دریافت می‌کند.

پردازنده مغز ما از این اطلاعات و تجارب ذخیره‌شده برای رفع کلیه نیازهای زیستی‌مان، که به‌طور کوتاه در پایین نام برده می‌شوند، استفاده خواهد کرد.

- تأمین مواد مورد نیاز جسمی
- تأمین امنیت و حفاظت از خود
- ادامه بقای نسل

از آن‌جا که زندگی موجودات زنده در زمین بر حسب جبر و رویارویی‌ها، برنامه‌ریزی و طراحی شده است و این فرایند پیرو هیچ قوانین عادلانه‌ای به‌مفهوم امروزی ما نیستند، هر موجودی که توان تطبیق بیشتری با محیط را پیدا بکند بیشتر و شاید آسان‌تر به بقای زندگی‌اش ادامه خواهد داد. این موجود برای زنده ماندن خودش می‌خواهد اقدام به هر کاری بکند تا زنده بماند، حتی اگر این کار منجر به از بین بردن و کشتن هم‌نوعان خودش بشود. بر این اساس، انسان‌ها همواره در جهت تأمین منافع خود ترسی از کنترل و سوءاستفاده از هم‌نوعان خودشان نداشته و ندارد و چنان‌چه در تاریخ هم می‌بینیم زمانی که برده‌داری در گستره گسترده‌ای در جامعه حتی با وجود شعارهای برابری انسان‌ها توسط ادیان و مذاهب بسیار رایج بوده

است. سیطرهٔ این تسلط‌ها و کنترل‌ها به فاکتورهای گوناگونی بستگی داشته و دارد و انسان‌ها، در طول تکامل، به‌خوبی تجربه کردند که چگونه با کنترل و سوءاستفاده از دیگران می‌توانند قدرت‌شان را در زندگی افزایش بدهند و حق انتخاب بیشتری نسبت به دیگران به دست بیاورند ولو این‌که این منافع نامشروع و در جهت تخریب زندگی دیگران باشند. انسان‌ها برای کنترل دیگران به‌کمک دانش و تجربه شیوه‌های گوناگونی را به کار می‌بندند و تداوم و جهت‌دار بودن همین کنترل‌ها منجر به قفل شدن پردازندهٔ بسیاری از انسان‌ها شده و آن‌ها را از زندگی طبیعی و انتخاب آزاد باز داشته.

چه عواملی موجب قفل شدن مغز ما می‌شوند؟

پردازشگر مغز ما ممکن است بر اساس عوامل گوناگونی در زندگی مان زیر تأثیر قرار گرفته و قفل شده باشد که در این جا به چند مورد اصلی و مسبب قفل شدن اندیشه اشاره می‌کنیم:

۱. به‌طور غیر عمدی و در اثر رویدادهای طبیعی و ناخواسته
۲. شرایط خاص و غیراصولی در روند تربیت ما
۳. شرایط یک فرایند عمدی توسط خانواده، اشخاص، گروه‌ها، احزاب، مذاهب و باورها و یا دولت‌ها و سیستم‌های سیاسی و اقتصادی. در بخش‌های زیر به هر یک از این عوامل به‌طور کوتاه می‌پردازیم.

به‌طور غیر عمدی در اثر رویدادهای طبیعی و ناخواسته

بعضی شرایط و رویدادهای طبیعی می‌توانند پردازندهٔ مغز ما را زیر

تأثیر شدیدی قرار بدهند و اندیشه‌ما را برای مدتی و چه بسا تا همیشه قفل کنند و دگرگون‌پذیری را از ما سلب بگیرند و یادگیری آزاد را هم سخت و یا ناشدنی کنند؛ هرچند، چنین حالتی، به‌ویژه در زمان امروز آن‌چنان گسترده نیست ولی می‌تواند وجود داشته باشد و پیش بیاید.

در این جا به چند رویداد می‌پردازیم که می‌توانند منجر به قفل شدن افکار ما بشوند. در نظر بگیرید در اثر یک رویداد طبیعی مانند زلزله و سیل و حتی درگیری‌های بزرگی همچون جنگ و مانند این‌ها که می‌توانند زندگی ما را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم تحت‌الشعاع خود قرار بدهند و با خارج کردن آن از روند عادی شرایط خاصی را بر ما حاکم کنند مانند رویدادی که باعث رسیدن آسیب‌های شدیدی به خود یا عزیزان مان بشود و جبران و ترمیم آن برای ممکن نباشد. این رویدادها بسته به نوع و مقیاس‌شان و چگونگی درک و برداشت ما از آن‌ها می‌توانند تأثیرات متفاوتی در زندگی ما بر جا بگذارند که در مواردی پردازنده مغز ما را برای مدت‌ها و یا برای همیشه قفل کنند و ما را از حرکت به جلو باز بدارند. این شرایط به زمانی مربوط است که رشد و تربیت ما از وضعیت عادی برخوردار نیست و یا بر روند رشد و تربیت ما شرایط خاصی حاکم است که این نابسامانی تربیتی و تأثیرش می‌تواند با سلب اعتماد به دنیای آزاد مغز ما را قفل کند و باورهای آزادانه را در یادگیری و کسب اطلاعات روزمره از ما بگیرد.

فرض کنید شما در خانواده‌ای به دنیا آمده‌اید که به علت مشکلات خاصی مانند بیماری‌های پنهان روحی یا اعتیادها، اعتماد آنان نسبت به محیط و جامعه دچار آسیب می‌شود و در شرایط بسیار بسته و پنهان به زندگی خود ادامه می‌دهند و به هر چیزی به دیده شک و تردید نگاه می‌کنند. در چنین حالتی ممکن است بچه‌ای که در این وضعیت تربیت می‌شود و رشد می‌کند رفته‌رفته زندگی خود را به یک

دایرهٔ بسته محدود کند و از یادگیری آزاد باز بماند و در باورهای تعریف شدهٔ محیط تربیتی خود بماند یا زمانی که محیط زندگی ما مانند خانواده‌هایی که برای مدتی طولانی و یا برای همیشه گوشه‌ای خارج از اجتماع را برای زندگی انتخاب می‌کنند دور از محیط اجتماعی باشد می‌تواند اندیشهٔ فرزندان را نسبت به یک محیط و شرایط خاص متعصب کند.

قفل شدن مغز ما زیر شرایط یک فرایند عمدی

فرایند عمدی در قفل کردن مغز ما یعنی کسانی به‌طور عمد و هدفمند اطلاعات‌دهی و تربیت ما را در جهت اهداف خودشان مدیریت می‌کنند تا اندیشه و عملکرد ما را تنها در جهت منافع خودشان کنترل کنند و به کار گیرند. این اشخاص در بیشتر موارد دارای تشکیلات و سازمان‌ها و حتی دولت‌های منسجمی هستند که به‌طور کلان تربیت ما انسان‌ها را در جهت پیشبرد اهداف خودشان برنامه‌ریزی می‌کنند. این گونه برنامه‌ریزی‌ها در گذشته به دلیل نبود گسترش تبلیغات و سرعت کند رسانه‌ها و اطلاعات اجتماعی تنها در قالب آداب و رسوم، مذاهب و توسط حاکمان منطقه‌ای انجام می‌شد و به علت نبود دانش و اطلاعات کافی از فرایند یادگیری و عملکرد مغز انسان‌ها این کار بیشتر متکی بر فریب، زور، شکنجه و تجربه انجام می‌گرفت تا به گونه‌ای تخصصی و برنامه‌ریزی شده مانند انسان‌هایی که از کودکی فقط برای جنگ و نبرد تربیت می‌شدند و یک زندگی خشونت‌آمیز و وحشی را به سود گروه و یا حاکمانی خاصی پیش می‌گرفتند و هیچ‌گاه از یک زندگی طبیعی و عادی برخوردار نبودند.

یا انسان‌های که در جهت ادیان و مذاهبی تربیت شده و تمام زندگی خودشان را وقف اهداف گردانندگان آن مذاهب می‌کردند. و حتی در برخی موارد اجازه داشتن یک زندگی مشترک را هم نمی‌یافتند. اما امروزه این‌گونه اطلاعات دهی و برنامه ریزی در قالب تخصص و در بیشتر مراحل از اصولهای روانشناسی اجتماعی و فردی استفاده میشود. و بطور دقیق تری تربیت ما را به نفع خودشان مورد هدف قرار میدهند.

بنابراین اندیشه و افکار ما نسبت به مکان ، زمان ، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها، آداب و رسوم و مذاهب حاکم بر ما برنامه ریزی خواهد شد. و آینده زندگی ما را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد. هر چه این برنامه‌ها جهت دار و هدف گیر باشد بیشتر ما را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

کنترل زندگی ما توسط دیگران

شوربختانه، در جامعه امروز زندگی ما بیشتر ابزار اندیشه دیگران بوده تا خود واقعی مان. برای درک این واقعیت کافی است ۲۴ ساعت از زندگی شبانه روز خود را بررسی و واکاوی کنیم تا ببینیم چقدر از این ۲۴ ساعت را به میل و اندیشه واقعی خودمان به طور مستقل رفتار و عمل کردیم، آن‌طور که بر حسب انتخاب و ارزش‌های خودمان بوده باشد.

خواهیم دید که در طول این مدت نوع پوشش و غذا خوردن و روابط اجتماعی و کاری و حتی مسائل زندگی خصوصی زیر تاثیر دیگران خواهد بوده تا خودمان. همین‌طور درخواهیم یافت که ما چقدر

پیرو تبلیغات و مدیریت‌های آشکار و پنهانِ چیره بر جامعه هستیم و حتی در بیشتر این موارد متوجه این وابستگی و پیروی نمی‌شویم؛ اگر هم بشویم، آن را در روند زندگی خود بسیار عادی و معمولی می‌دانیم. بیشتر نگرانی در این جاست که این مدیریت‌های چیره بر زندگی ما در بیشتر موارد مغز را با برنامه‌ریزی و حساب‌شده فقط در جهت اهداف خودشان هک و قفل کرده‌اند و ما ناخواسته زندگی‌مان را با مسیر اهداف و برنامه‌های آنان تطبیق می‌دهیم. امروزه با پیشرفت فن‌آوری و ارتباطات، این کنترل‌ها اندیشه‌ما را به شکلی بسیار هدفمند و علمی مورد هدف قرار می‌دهند و مدیریت‌های کلانی در این پروژه‌های باورسازی در مردم مشغول به کار هستند و میلیاردها دلار خرج این برنامه‌ها می‌کنند.

آیا مغز ما قفل شده است؟

اگر شما در هر باوری استقلال رأی ندارید و خود را مجاز به تشخیص درستی و یا نادرستی آن باور ندانید و معیار سنجش و قضاوت زندگی‌تان را باورهای زیر تشکیل می‌دهد:

- فرهنگ خاص
- سنت‌ها و آداب و رسوم
- مذاهب
- آیین‌ها و باورهای خاص
- پیروی از یک گروه، حزب و یا هر تشکیلاتی
- تعصب‌ها و قیدوبندها

مغز شما به‌نوعی در جهت این باورها قفل شده است.

بیشتر ما انسان‌ها در گذشته به علت نبود شناخت و دانش کافی در جهان‌بینی خود و ترس طبیعی از مرگ و جهان پر از ابهام به باورها و مذاهبی پناه می‌بردیم. در واقع، با ایمان آوردن به آن مذاهب و باورها می‌خواستیم درگیر شناخت دنیای بی‌پایان نشویم و یک چهارچوب مشخص و ساده برای زندگی روزمره و حتی زندگی پس از مرگ خود پیدا بکنیم.

آیا شما نگران تغییر در افکار و اندیشه‌تان هستید ؟

خیلی از ما انسان‌ها به گونه‌ای تربیت شده‌ایم که از دگرگونی اندیشه خود ترس و واهمه داریم و همیشه نگران پیامدهای ناشی از این دگرگونی‌های به سر می‌بریم. در نتیجه، بیشتر اوقات تلاش می‌کنیم از تغییرات اساسی در روند زندگی مان خودداری کنیم.

آیا شما برای یادگیری محدودیت‌هایی در خود حس می‌کنید؟

بعضی از ما در مراحل یادگیری و تجربه، وسواس و حساسیت‌های خاصی به خرج می‌دهیم و محدودیت‌های زیادی در فرایند یادگیری بر خود اعمال می‌کنیم. اگر پاسخ شما به پرسش‌های بالا «آری» است، بی‌شک پردازنده مغز شما تماماً یا تا اندازه مهمی قفل شده است.

انسان‌های قفل شده از چه نوع زندگی برخوردار هستند؟

اشخاصی که اندیشه‌شان به دلایلی که پیش‌تر توضیح داده شد قفل

شده باشد یک زندگی بسیار وابسته و واپس‌گرا را دنبال می‌کنند؛ آن‌ها حتی در غذا خوردن و پوشش هم نمی‌توانند نسبت به روز تغییر کنند و همچون نیاکان خود لباس می‌پوشند و غذا می‌خورند بی آن‌که جرأت کنند از خودشان بپرسند علت انجام و انتخاب این کارها چه می‌تواند باشد و اگر انجام این کارها در گذشته دارای اعتبار و ارزشی اجتماعی و شخصیتی بوده می‌شود پرسید آیا انجام آن‌ها با ارزش‌ها و منطق‌های امروزمان هماهنگ هستند یا نه. همان‌گونه که گفته شد، وقتی شخصیت ما به هر دلیلی قفل شده باشد، شاهد این‌گونه پیامدها در زندگی‌مان خواهیم بود و بدتر این‌که ما این قفل‌های شخصیتی را به‌طور خودکار به بچه‌ها مان منتقل خواهیم کرد. ما در جامعه با رویارویی با این اشخاص نمی‌توانیم به‌سادگی ارتباط برقرار بکنیم یا هدفی را پی بگیریم چراکه آن‌ها بیشتر برنامه‌ها و کارهای محول را از فیلتر شخصیتی خود می‌گذرانند و نتیجه کار به‌نوعی از باورهای قفل‌شده آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. هرچند، ممکن است این اشخاص خودشان را به‌ظاهر با قوانین و ضوابط محیط کاری و جامعه تطبیق دهند اما به‌محض این‌که فرصت یا قدرت پیدا کنند باورهای شخصیتی خود را با کارهای محول‌شده در هم خواهند آمیخت. و ما امروز شاهد این‌گونه کارها در بسیاری از تشکیلات‌ها و سازمان‌های اجتماعی هستیم. در واقع، بسیاری از کارشکنی‌ها و اختلالات کارهای اجتماعی دلالت بر همین باورهای قفل‌شده بوده که در عرصه اجتماعی خودش را نشان می‌دهد.

دوستی می‌گفت: «روزی برای انجام آزمایش خون به درمانگاه محل رفته بودم و پرستاری که آزمایشم را انجام داد به‌ظاهر مراحل استریل کردن را انجام داد اما، در پایان، وقتی می‌خواست شروع به گرفتن خون بکند با انگشتانش سر سرنگ را خم کرد و وقتی به او

گفتم شما نمی‌بایست به سر سرنگ دست می‌زدید رو به من گفت: «من دستکش دارم.» من هم در پاسخ به گفتم: «شما با همین دستکش خودکار را برداشتید و به میز و صندلی دست زدید و دستکش شما می‌تواند آلوده شده باشد.» به هر حال، او با ناخرسندی مجبور شد سر سرنگ را عوض کند ولی فکر نمی‌کنم که اعتراض من و یا خیلی‌های دیگر تغییری در باور این شخص ایجاد کنند.»

ما می‌دانیم که یک پرستار پیش از استخدام آزمایش و آزمون‌های لازم و سختی را می‌گذراند و او، بی‌شک، این اطلاعات را داشته و می‌دانسته اما از آن‌جایی که شخصیت او به باورهای تربیتی‌اش قفل شده است به هنگام عملکرد تا می‌تواند از انجام قوانین و ضوابط کاری سر باز می‌زند و بر اساس باورهای خودش پیش می‌رود. در واقع، باورهای تربیتی او بر علم و دستورات کاری، که برای مشارکت در جامعه یاد گرفته است، می‌چربند.

شخصیت‌های قفل شده می‌توانند در دو گروه جای بگیرند:

۱. اشخاص فعال
۲. اشخاص منفعل و غیرفعال

اشخاص فعال

این افراد دارای نقشی فعال در زندگی خود هستند و اهداف و برنامه‌های خود را به‌طور جدی دنبال می‌کنند و برای رسیدن به هدف خود هم بسیار مصمم‌اند ولی اشکال اساسی فعالیت‌های آن‌ها را می‌شود به این صورت دسته‌بندی کرد:

- بیشتر فعالیت‌های آن‌ها دارای اعتبار و ارزش‌های روز نیستند.
- همیشه وابسته به ایده و باورهای خاصی هستند و دنباله‌رو قوانین و ضوابط آن‌ها هستند.
- از دگرگونی نگران‌اند و از آن وحشت دارند.
- زندگی و ارتباطات‌شان بسیار امنیتی و بسته است.
- هراسی از زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و قوانین اجتماعی ندارند و در راه اندیشه و باورهاشان از جامعه هزینه می‌کنند و حتی حاضرند جان خود و دیگران را به آسانی به خطر بیندازند.

اشخاص غیرفعال و منفعل

این اشخاص از مسئولیت‌های مهم و جدی در زندگی خودشان برخوردار نیستند، بسیار سردرگم‌اند و در در بیشتر موارد به عنوان ابزار یک بار مصرف مورد سوءاستفاده دیگران قرار می‌گیرند و می‌شود ویژگی‌های این اشخاص را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- سلب اعتماد از خود و دیگران
- ناتوانی در تغییر و تحول
- نداشتن استقلال فکری و علمی
- نداشتن هدف و برنامه‌ای خاص برای زندگی
- بی‌تفاوتی و انفعال در زندگی

چگونه قفل شخصیتی‌مان را هک کنیم؟

با شناختی نخستین از خودمان و آگاهی از دگرگونی‌پذیری و یا دگرگونی‌ناپذیری شخصیت‌مان برنامه‌ریزی هک کردن قفل شخصیتی

خود را آغاز می‌کنیم. هک کردن قفل شخصیت‌مان را باید جدا از شناخت و بهره‌گیری از اهرم‌های فکری مدام به خودمان یادآور شویم و در اعمال و رفتار روزانه‌مان تکرار کنیم. بهتر است هک قفل شخصیت‌مان را با توجه به مراحل زیر آغاز کنیم.

- به تمام باورهایی که موجب محدودیت و یا سلب آزادی اندیشه و عمل ما در زندگی می‌شوند صرفاً به عنوان اطلاعات نگاه کنیم و ابزارهای کنترل‌گر آن‌ها را در اندیشه‌مان از اعتبار بپندازیم. برای نمونه، اگر باور داریم باید در مورد پوشش خودمان بدون دلیلی منطقی پیرو نسل‌های پیشین و یا باور و آیین خاصی باشیم، باید اطلاعات این باور را در ضمیر باطن‌مان بازنگری کنیم و آن را با ارزش‌های روزمان تطبیق بدهیم و هماهنگ کنیم. چنان‌چه پیروی از این اطلاعات از منطق و ارزش‌های روز ما برخوردار نباشند، باید به فکر ترک آن باور باشیم که البته این کار زمانی ممکن خواهد بود که ما از استقلال فکری برخوردار باشیم. برای نمونه، اگر در خانواده‌ای باشیم که همگی آن باور را با تعصب دنبال می‌کنند و نقش چیره‌ای در فضای خانواده دارد بهتر است نخست استقلال فکری خود را از آن‌ها جدا کنیم تا بتوانیم مستقلاً در باورهای نادرست و اشتباه خود بازنگری کنیم و آن‌ها را از اعتبار بپندازیم. ممکن است این تغییرات و یا ترک بسیاری از این باورها مدتی در ما ایجاد سردرگمی بکنند ولی پس از مدتی به شرایط جدید عادت می‌کنیم و آن باورها اعتبار خود را در اندیشه ما از دست خواهند داد.

بنابراین، نخستین گام در هک کردن باورهای قفل‌شده این است که به خود بقبولانیم که همه باورهای ما از یک سری اطلاعات تشکیل شده است و این اطلاعات ممکن است به طور غیر عمدی و یا عمدی در ما یک باور نادرست و غیر منطقی را پدید آورده باشد که با ارزش‌های

روز ما هماهنگ نباشد و به ما آسیب بزند.

- تغییر و یا قطع تمام وابستگی‌های فکری و عملی خود از اشخاص، گروه‌ها، احزاب، تشکیلات‌ها و سازمان‌هایی که به نوعی در کنترل فکری و شخصیتی ما می‌کوشند.

باور این نکته بسیار مهم است اطلاعاتی که ما در زندگی به دست می‌آوریم به‌طور مستقل و دور از هر گونه وابستگی و زور در ضمیر باطن ما ذخیره می‌شوند، در حالی که شما با پذیرش هر باور و آیینی ضمیر باطن خود را بدون هیچ فیلتری در اختیار آن‌ها می‌گذارید و نخستین کاری که آن‌ها انجام می‌دهند قفل کردن ضمیر شما از دگرگونی و سنجش اطلاعات و باورهای آن‌ها است.

- ترس و وحشت خود را در زندگی شناسایی کنیم و دلایلی منطقی برای توجیه آن‌ها بیابیم. برای هک کردن قفل ضمیر باطنی‌تان باید به ترس خود از دگرگونی چیره شوید چون ترس و نگرانی عواملی هستند که نمی‌گذارند قفل ضمیر باطنی خود را باز کنیم و گرایش ما به وضعیت فعلی را حفظ می‌کنند و هر گونه دگرگونی در وجود ما را با نگرانی روبه‌رو می‌کنند.

- سعی کنیم تمام ارتباط‌ها و روابطمان را بر اساس منافع زندگی خود که همسو با ارزش‌های پیشرفته روز اجتماعی است برقرار کنیم. ما باید خود را از روابطی که ما را از منافع منطقی و ارزش‌های روز دور می‌کند دور نگه داریم و وقت خود را درگیر رابطه‌ای که داری اعتبار و ارزش اجتماعی نباشد نکنیم.

- دوری از رسانه‌هایی که به‌طور یک‌جانبه اطلاعات خودشان را در ما القا می‌کنند. یکی از عوامل مهمی که به القای باورهای پنهان در

ضمیر باطن ما کمک می‌کند قرار گرفتن در معرض تبلیغات رسانه‌های اجتماعی به‌طور رسمی و یا غیررسمی است. برای نمونه، وقتی ما یک برنامه تلویزیونی را تماشا می‌کنیم، جدا از آنچه که می‌بینم در لایه‌های دیگر نمایش اطلاعاتی پخش می‌شود که مستقیماً ضمیر باطن ما را هدف قرار می‌دهد و باورهایی را در جهت‌هایی خاص در ما ایجاد می‌کند و در بیشتر مواقع بی‌آن‌که خودمان بدانیم در مسیر اهداف آن‌ها قرار می‌گیریم.

- باید وابستگی‌های حسی یک‌طرفه که موجب کنترل ما می‌شود فاصله بگیریم. جدا از روابط اجتماعی که ما بیشتر تلاش داریم دقت بیشتری به دریافت اطلاعات از دیگران بکنیم، در بیشتر روابط حسی فیلتر کنترل خود برای دریافت اطلاعات از وابستگان‌مان را خاموش می‌کنیم که در بسیاری از مواقع اعتماد بیش از اندازه به اطلاعات دریافتی از بعضی از وابستگان نزدیک خود باعث زدن آسیب‌هایی خاص به منافع و ارزش‌های ما می‌شود و حتی در مواردی این وابستگی‌ها کنترل ما را یا به‌طور عمد و یا غیرعمد به دست آنان خواهد داد که این کار موجب ناتوانی و آسیب‌دیدگی منافع و ارزش‌های ما خواهد شد.

بخش پنجم: فاکتورهای جهان تقابلی ما

مهمترین عوامل نابرابر و ناخواسته در زندگی ما کدامند؟

چه عواملی در خلقت موجب نابرابری‌ها و تفاوت‌های بین ما می‌شوند؟ تفاوت‌هایی که از آغاز آفرینش ما پدید می‌آیند و تا پایان زندگی ما ادامه خواهند داشت و ما نیز هیچ انتخاب و نقشی در آن‌ها نداشته و نداریم و این عوامل مهم ما را با موارد نابرابر و نا عادلانه‌ای روبه‌رو می‌کنند.

- خلقت ناخواسته
- پدر و مادر
- زادبوم
- باورها، و مذاهب، فرهنگ
- اقتصاد
- سیاست و مدیریت‌های اجتماعی
- پیشامدها و رویدادها

در ادامه، به طور کوتاه به نقش عوامل بالا خواهیم پرداخت.

خلقت ناخواسته

همان گونه که پیش تر به طور خلاصه اشاره کردیم، ما موجودات زنده بی آن که بدانیم و یا بخواهیم خلق شده و با جهانی رودررو شده ایم که به طور ناخودآگاه در هر شرایط و وضعیتی که به دنیا آمده باشیم وابسته این زندگی و ادامه آن خواهیم شد اما تناقض ها و تفاوت های آشکاری که از همین خلقت با انسان پدیدار می شود سرنوشت اصلی او را تعیین می کنند و نقش او را در فرایند زندگی رقم می زنند که با معیارهای ارزشی حال حاضر ما نمی توان نشانی از عدالت و انصاف در این روند دید. هرچند، در این فرایند جهانی چندان عملی به نظر نمی رسد که موجودی که هنوز به دنیا نیامده بتواند دخل و تصرفی در خلقتش داشته باشد. به هر روی، این نوع بقای نسل در برنامه آفرینش ما بوده است. ما می دانیم که خلقت موجودات بر اساس یک برنامه تکاملی صورت گرفته است و همیشه بقای نسل در موجودات یکی از عوامل اصلی آفرینش بوده و هست و برای این که بقای نسل در ادامه حیات تضمین شود، باید یک عامل مهارناشدنی در ما نهادینه می شد که به طور ناخواسته ادامه فرایند بقای نسل را ممکن می کرد تا مانعی بر سر راه آن قرار نگیرد. به همین دلیل، جذابیت و کشش جنسی در ما موجودات نهادینه شده است که، در واقع، گریزی از آن نیست، دست کم این عامل تاکنون به خوبی در ایجاد بقای نسل عمل کرده است. هرچند، امروزه با پیشگیری های گوناگون بارداری را مهارشدنی کرده اند و این کشش و جذابیت های جنسی را در جهت لذت و خوش گذرانی به کار می گیرند..

در میان انسان‌های امروزی، بچه‌ها به دلایل گوناگون خلق می‌شوند که مرسوم‌ترین آن‌ها بر اثر روابط زناشویی است تأثیرپذیر از فرهنگ‌ها و باورهای بین زن و شوهر است. ولی در همه این روابط و قوانین زناشویی تنها چیزی که کمتر از همه مورد توجه و اهمیت قرار دارد خودِ نوزاد است که به دنیا می‌آید. در این جا به دلایلی اشاره می‌کنیم که بچه‌ها به موجب آن‌ها به دنیا می‌آیند:

- تولدهای ناخواسته در اثر لذت از روابط جنسی
- استحکام بخشی به روابط زناشویی و خانوادگی، به ویژه در فرهنگ‌های سنتی.
- نیازهای روحی در زوجین برای گریز از تنهایی و یا افزایش قدرت خانواده و اقتصاد آن
- باورهای مذهبی و فرهنگی نهان در فرزندآوری
- تأثیرپذیری از تبلیغات دولت‌ها برای رشد جمعیت

گرچه در گذشته نقش خود نوزاد در زندگی آینده‌اش، به علت عدم آگاهی کافی و دانش اجتماعی، بررسی و واکاوی نمی‌شد و بچه‌ها به دلایلی که در بالا آورده شدند به دنیا می‌آمدند، حتی امروز هم با وجود پیشرفت‌های علمی و اجتماعی بسیاری از نوزادان بر اساس احساسات انسان‌ها خلق می‌شوند و نه یک واکاوی درست و منطقی که دست‌کم متضمن نسبی آینده نوزاد باشد.

همان گونه که اشاره شد، ما از جنبه دانش و شعور اجتماعی آن قدر رشد کرده‌ایم که در بخش‌های گوناگون آفرینش اقدام به اصلاح و مدیریت آن می‌کنیم؛ چرا در مورد آفرینش انسان این کار را نکنیم؟ چرا قوانینی را در مورد این خلقت ناخواسته مدون و پیاده نکنیم که

بتوانیم مدیریت بیشتری بر خلقت نوزادان داشته باشیم؟ آیا شما تاکنون فکر کردید که وقتی عروסקی تولید می‌کنید ویژگی‌های گوناگونش را همچون رنگ، ریخت، جنسیت و در عروسک‌های کمی هوشمندتر نیز نوع رفتار آن و نیز نیاز بازار، مدیریت مالی و غیره توسط اشخاص و کارشناسان زیادی بررسی و واکاوی می‌کنید و حتی پس از تولید هم به بازخورد آن از سوی مشتریان اهمیت می‌دهید تا در تولیدات بعدی اشکالاتش برطرف شود؟

حال، برای تولید یک انسان چه می‌کنیم؟ بیشتر انسان‌ها به همان شکل طبیعی که قانون طبیعت برای بقای نسل در موجودات نهادینه کرده به وجود می‌آیند ... پس این همه شعور و تکامل فن‌آوری و دانش امروزی در کجای این کاستی بزرگ قرار دارد؟ آیا نباید خلقت خود را مدیریت کنیم؟ یا هنوز هم خلق انسان‌ها را به روش بدوی خلقت بسپاریم تا در کمال بی‌مسئولی بار بی‌مدیریتی خود را بر دوش دیگران و جامعه بگذاریم و شاهد این همه زجر و شکنجه انسان‌هایی باشیم که ما مستقیماً در خلقت‌شان نقش داشته‌ایم؟ در ادامه و در همین زمینه، به بحث پیرامون مدیریت خلقت خواهیم پرداخت.

پدر و مادر

اگر از خلقت اصلی بگذریم، که گویا در حال حاضر کاری از دست ما برای زیر پرسش بردن آن ساخته نیست، به خالقانی می‌رسیم که در فرایند خلقت به شکلی مستقیم ما را خلق کرده‌اند و آن‌دو کسانی نیستند به‌جز پدر و مادر ما. با یک بررسی کوتاه می‌بینیم که پدر و مادر یکی دیگر از تفاوت‌های مهم و نابرابر در آفرینش انسان به شمار می‌آیند،

انسانی که نمی‌تواند بر خلق خود تأثیری بگذارد و یا پدرومادرش را انتخاب کند؛ او از پدرومادری خلق می‌شود که در موقعیت‌ها و وضعیت‌های گوناگونی قرار دارند:

- پدرومادری که از سلامتی و تعادل نسبی خواه ژنتیکی و خواه فیزیکی و یا حتی روانی برخوردار هستند.
- پدرومادری که آگاهانه نوزادی را به دنیا می‌آورند.
- پدرومادری که در مکانی مساعدی از جنبه محیطی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زندگی می‌کنند.
- پدرومادری که دارای دانش و شعور و امکانات لازم برای تربیت بچه هستند.

یا برعکس،

- پدرومادری که ما را ناخواسته به دنیا می‌آورند و چه بسا از تولد ما هم خشنود نیستند و وجود ما را مشکل و دردسر زندگی‌شان می‌دانند.
- پدرومادری که ناقل بیماری‌های ژنتیکی‌اند و آن را چه آگاهانه و یا ناآگاهانه به فرزند خود منتقل می‌کنند و یا دیگر بیماری‌های فیزیکی و روحی - روانی که می‌توانند به نوزاد انتقال پیدا کنند و به‌طور مستقیم و یا نامستقیم در زندگی آینده نوزاد تأثیر بگذارند.
- پدرومادری که در یک محیط نامساعد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زندگی می‌کنند و شرایط سختی بر زندگی‌شان حاکم است..
- پدرومادری که از دانش و آگاهی کافی برای رشد و تربیت فرزند برخوردار نیستند.

در روزگاری که به نظر می‌رسد ما نسبتاً پیشرفته شده‌ایم و از ارزش‌های انسانی آگاهی یافته‌ایم ولی شاهد تولد نوزادانی هستیم که نطفه‌شان در بیشتر اوقات به‌طور تصادفی و ناخودآگاه بسته می‌شود و

یا پدر و مادر صرفاً برای مقاصد خاصی بچه‌دار می‌شوند و یا همواره با دنباله‌روی از یک فرهنگ و آداب و باوری خاص اقدام به فرزندآوری می‌کنند. در هر حال، در این میان تنها چیزی که از اهمیت کمتری برخوردار است زندگی و سرنوشت ناروشن خودِ نوزاد در آینده است. می‌بینید که کاستی‌های بزرگ خلقت با انسان زاده می‌شوند؛ هرچند، همه این‌ها تنها به چشم ما کاستی به شمار می‌آیند و با ارزش‌هایمان سازگاری ندارند، در حالی که همگی از عوامل اصلی آفرینش هستند و همان‌گونه که بارها اشاره شد، فرزندآوری یکی از اصول و پایه خلقت در بقای حیات هستی است. این‌طور به نظر می‌رسد که در بیشتر موارد برای رسیدن به ارزش‌های انسانی باید در جهت خلاف عوامل نهادینه در خلقت حرکت کنیم!

همان‌گونه که گفته شد پدر و مادر نقشی اساسی در این خلقت ایفا می‌کنند و برای این‌که بقای حیات در فرایند هستی تضمین شود، وابستگی‌های حسی بین نوزاد و پدر و مادر از همان تشکیل نطفه به وجود می‌آید تا نوزاد بتواند در جریان رشد و تکامل خود از مراقبت و پشتیبانی لازم پدر و مادر برخوردار باشد و این تنها ویژه‌انسان‌ها نیست چراکه حتی حیوانات هم به‌طور غریزی این وابستگی‌ها را نسبت به نوزادان خود دارند.

وقتی متوجه می‌شویم پدر و مادری که به این اندازه در فرایند خلقت نقش اساسی را بازی می‌کنند و بسیاری از عوامل خلقت هم توسط همین پدر و مادر به نوزاد منتقل می‌شوند، چگونه هنوز به مدیریت آفرینشی پدر و مادر در جامعه نپرداخته‌ایم و برنامه منسجمی برای کنترل و قانون‌مندی آن پیاده نکرده‌ایم؟ جالب این‌جاست که مهندسی ژنتیکی که سال‌هاست در مراکز علمی تدریس می‌شود و مورد توجه بیشتر دانش‌پژوهان قرار گرفته است و در عمل هم گویا آزمایشگاه‌ها

و شرکت‌های دولتی و خصوصی پژوهش‌ها و خدمات ارائه می‌دهند ولی جای تأسف این‌جاست که در مدیریت‌های جامعه قوانینی وجود ندارند که پدرومادر را موظف به رعایت مواردی بکنند که پیش از فرزندآوری مورد آزمایش سلامتی ژنتیکی قرار بگیرند.

هرچند، در بیشتر کشورهای پیشرفته و روبه‌تکامل سازمان‌های عریض و طویلی برای بررسی مشکلات ناشی از پدرومادرها در جامعه تشکیل شده که به واکاوی بزهکاری‌های اجتماعی مرتبط با مسئولیت تربیتی و پرورشی پدرومادر می‌پردازند که به روشنی در آن‌ها مشهود است و بودجه‌های کلانی هم به ساماندهی این مسائل اختصاص می‌دهند ولی باز هم در اجرا قانون مدوّنی وجود ندارد که پدرومادر را به‌خاطر خلقت نوازاد خود مسئول بداند و آن‌ها را بابت کوتاهی در تربیت و آموزش او مورد پرسش و بازخواست قرار بدهد؛ به همین دلیل نمی‌شود پیشرفت مهمی را در این زمینه در جامعه امروزی شاهد بود.

زادبوم

کره زمین، جایی که ما موجودات این جهان شناخته‌شده درش زندگی می‌کنیم، از جنبه زیست‌محیطی، منابع طبیعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بسیار گوناگون است و از جهت جغرافیایی نیز ذخائر و منابع طبیعی آن به‌طور مساوی و یکسان در همه‌جا تقسیم نشده‌اند و سکونت انسان‌های امروزی در هر بخش از آن ناشی از یک گذشته زیست‌محیطی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده است و انسان‌ها به‌طور نا‌عادلانه و نامنتقی به‌دلیل ذکر یادآوری‌شده در بخش‌های گوناگون این کره زندگی کرده‌اند. به همین دلیل انسان‌ها از همان آغاز

در تلاش بودند تا بخش‌های سکونت‌پذیر و دارای ذخایر را مورد تصاحب خود قرار بدهند و گویا بیشتر جنگ‌ها و درگیری‌هایی که در طول تاریخ رخ داده‌اند و یا حتی اکنون هم انجام می‌گیرند به‌خاطر تصاحب این منابع و ذخائر طبیعی بوده و هست.

در واقع، این ویژگی فقط خاص انسان‌ها نبوده و حتی در جانوران هم برای حراست و یا حتی تصاحب محل زندگی بهتر تلاش و ستیز وجود داشته و دارد و می‌شود گفت این یکی از ویژگی‌های ژنتیکی و اکتسابی است که سبب می‌شود همیشه برای زنده ماندن دنبال مناطق بهتر و مطمئن بگردیم. هرچند وضع امروزی انسان‌ها به‌گونه دیگری است. از طرفی این تفاوت آشکار جغرافیایی در طول زمان موجب فقر اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای در بخش‌هایی از کره زمین شده است که بازتاب آن را امروز می‌توان به‌آسانی در نقاط گوناگون دید.

حال، به دنیا آمدن یک انسان در گوشه‌ای از زمین هم یکی دیگر از آن نابرابری‌ها و تفاوت‌هاست که در سرنوشت او نقش بسزایی خواهد داشت. به‌عنوان نمونه، انسانی را در نظر بگیرید که در یک کشور پیشرفته با تمدن و فرهنگ به دنیا می‌آید و او را در برابر انسانی بگذارید که در مناطق پست محیطی و اجتماعی زاده می‌شود. در حقیقت، هر دو یک کیستی انسانی دارند و تعریف اخلاقی و منطقی از دید ارزش‌های متمدن امروزی ما بر هر دو آن‌ها یکسان است اما در عمل منطقه جغرافیای ما تفاوت آشکاری بر سرنوشت ما ایجاد می‌کند. در گذشته که گستردگی ارتباطات در سطح امروزی فراگیر نبوده و این تمایزها آن‌چنان به چشم نمی‌خورد، به‌ویژه در نقاط دورافتاده که کسی نمی‌دانست زندگی در گوشه دیگری این کره خاکی به چه نحوی می‌گذرد. اگر هم افرادی باخبر می‌شدند، نمی‌توانستند بازتاب

گسترده‌ای در اندیشه همه ساکنان زمین داشته باشند. بنابراین، بیشتر انسان‌ها در همان محیطی که چشم به جهان گشوده بودند زندگی را با همه سختی‌هایش تاب می‌آوردند. ولی امروز با فراگیری ارتباطات و رسانه‌ها حتی در دورافتاده‌ترین نقاط جهان هم تقریباً همه از نحوه زندگی و فرهنگ‌های یکدیگر می‌توانند باخبر شوند و به آسانی شرایط و امکانات زندگی را با هم مقایسه کنند و به ارزیابی وضعیت‌شان بنشینند. از این رو، ما امروزه شاهد مهاجرت‌های گسترده‌ای در سطح زمین هستیم که به موجب آن این شمار زیادی از ساکنین کشورهای فقیر و بی‌ثبات دنیا به سوی کشورهای ثروتمند و باثبات حرکت می‌کنند و گاهی این مهاجرت‌ها آن‌چنان برای انسان‌ها اهمیت پیدا می‌کند که حاضرند نه تنها هرچه دارند را به خاطرشان بدهند تا موقعیت جغرافیایی و اجتماعی خود را عوض کنند بلکه در بسیاری از مواقع زندگی خود و خانواده‌شان را هم در این راه به خطر می‌سپارند.

اما به جز مهاجرت‌های گسترده، این تفاوت‌های جغرافیایی (سیاسی و فرهنگی) موجب بروز تضادهای درون اجتماعی هم شده‌اند و در نتیجه درگیری‌ها و بحران‌های زیادی را در بسیاری از مناطق کره زمین به وجود آورده‌اند که در بخش‌های دیگر نیز به آن خواهیم پرداخت.

خانواده

از عوامل کلان اجتماعی که بگذریم به عامل کوچک ولی مهم خانواده می‌رسیم. همان‌گونه که می‌دانیم خانواده نقشی مهم و اساسی در شکل دادن به شخصیت ما ایفا می‌کند. پدر و مادری که در به وجود آمدن هستی ما نقش مستقیم و اصلی را داشتند، حال به عنوان خانواده نوزاد

نقش مسئولیت مهم دیگری را در شکل دادن به شخصیت اکتسابی او خواهند داشت. هرچند، باید به صراحت به این اصل تلخ اعتراف کرد که مسئولیت‌های یک انسان نمی‌توانند فراتر از شعور و آگاهی او پیش بروند. بنابراین، نمی‌شود کس و یا کسانی را نسبت به وظیفه‌ای مسئول بدانیم که آن‌ها از شعور و آگاهی لازم در درک آن مسئولیت برخوردار نیستند. هرچند، این دلیل نمی‌شود که هر کس از آگاهی و شعور کافی برخوردار نباشد به حال خود رها شده و هر کاری را بخواهد بکند بی‌آن‌که مسئول باشد. البته مطلب در این مبحث مهم بسیار است که امیدوارم در بخش‌های دیگر بتوانیم به آن‌هاپردازیم.

به هر روی، پدر و مادر نه تنها می‌توانند خلقت ما را کنترل کنند بلکه می‌توانند پس از خلقت هم برنامه‌ریزی اندیشه ما را بهینه‌سازی کنند و اشکالات ژنتیکی ما را تا اندازه زیادی بهبود بخشند. برعکس، بی‌توجهی یا ناآگاهی آن‌ها موجب تشدید مشکلات ژنتیکی و پس‌زمینه‌های خلقت ما خواهند شد و همواره تأثیر سویی هم بر زندگی اکتسابی ما خواهد داشت. در این‌جا به مواردی که یک خانواده می‌تواند بر زندگی فرزند خود تأثیر مستقیمی بگذارد را یادآور می‌شویم.

- خانواده می‌تواند نقش یک فیلتر مهم اجتماعی و محیطی را برای تربیت ما از جهات گوناگون ایفا کند.
- خانواده همچنین می‌تواند نقش جهش یا پس‌روی در رشد ما داشته باشد.
- خانواده می‌تواند یک پایگاه امن یا ناامن برای ما باشد.
- خانواده می‌تواند تا حدی تعیین‌کننده جغرافیای زادبوم ما در این جهان باشد.
- پدر و مادر می‌توانند با الگو قرار دادن ارزش‌های متمدن اجتماعی

سرنوشت ما را در جهت اهداف درست هدایت کنند و برعکس با وابستگی به موهومات و باورهای بی اعتبار و ضدارزش می توانند اندیشه ما را در آن جهت قفل کنند و سرنوشت آینده ما را به کلی در مسیر نادرستی قرار دهند و البته همه این ها بار سنگینی بر دوش اجتماعی خواهد گذاشت که پایبند ارزش های درست است.

پس می بینیم که خانواده چه نقش اساسی را در زندگی فرزندان شان داشته و دارد، ولی شوربختانه، با همه پیشرفت ها و تکامل های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی هم هنوز مدیریت های منسجم و اصولی در آگاه سازی خانواده ها و در سطوح اجتماعی حتی در کشورهای پیشرفته و روبه رشد به وجود نیامده است چه برسد به قانونمند کردن مسئولیت پذیری خانواده ها در تربیت و پرورش فرزندان خود.

باورها و مذاهب

دیگر عامل مهم در زمینه تفاوت در تکامل انسان ها وجود باورها و مذاهب گوناگون در میان آنهاست که خود بحث مفصل و مهمی است. باورها و مذاهب که در دوران آغازین به ظاهر بعنوان راهنمای انسان ها از ناشناخته های جهان هستی و چیرگی بر ترس و وحشت انسان ها از ناشناخته ها و دنیای پس از مرگ به وجود آمده بودند، رفته رفته در مسیر رشد خود به ابزار مهم کنترل انسان ها به دست سوداگران معنوی تبدیل شدند. این باورها و مذاهب باعث دگرگونی بزرگ و مهم در شخصیت و عملکرد ما در زندگی می شود به طوری که اندیشه و خلاقیت های ما در تمام جهات زندگی را اندک اندک زیر کنترل یک چهارچوب خاص (بسته به نوع و قوانین باورها) قرار می دهند و ما را

مجبور می‌کنند که فقط در همان مسیر مشخص حرکت کنیم. گویا برداشت بیشتر کسانی که در این باورها قفل شده‌اند این است که این انتخاب به‌طور آگاهانه از سوی خود آن‌ها بوده است ولی پرسش بسیار ساده‌ای که در این جا پیش می‌آید این است که اگر آنان در محیط دیگری مانند یک جامعه سکولار یا حتی یک محیط مذهبی دیگر به دنیا می‌آمدند، باز هم این‌گونه باوری می‌داشتند و همین مذهب و باور خاص را انتخاب می‌کردند؟ بی‌شک، احتمال چنین چیزی بسیار بسیار پایین است چراکه ما به‌طور طبیعی نسبت به محیطی که در آن به دنیا آمده و زندگی می‌کنیم واکنش نشان می‌دهیم و آموزش می‌بینیم، البته نباید استثناهای موجود در این میان را هم نادیده انگاشت.

هرچند، امروزه با گسترش و فراگیری ارتباطات این وابستگی و دنباله‌روی از یک محیط و فرهنگ بسیار کمرنگ شده و انتظار می‌رود که روزه‌روز از اثربخشی آن کم بشود چراکه امروز ما در هر جای کره زمین که باشیم، می‌توانیم به آسانی ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم و غیره را در همه‌جای آن ببینیم و مطالعه کنیم و با مقایسه آن‌ها قضاوت‌های درستی در مورد زندگی خودمان به دست بیاوریم. هرچند، به‌علت چیرگی سوداگران معنوی هنوز هم تا گذر از این گرداب باورها در جامعه راه زیادی باقی است ولی امروز ما در پی دگرگونی‌های تازه جهانی شاهد این هستیم که این مبلغان ناآگاهی و نادانی چگونه آخرین تلاش‌شان را برای حفظ بقای خود می‌کنند.

همان‌گونه که توضیح داده شد، بیشتر ما به این دلیل به سمت این باورها کشیده شده‌ایم که در خانواده و جامعه‌ای به دنیا آمده‌ایم که آن‌ها نیز پیرو دین یا باور خاصی بوده‌اند. هرچند، شاید استثنائاتی هم شاید وجود داشته باشد مانند اشخاصی که بعدها به دلایل گوناگون مذهب یا باوری برای زندگی خودشان انتخاب می‌کنند. در این جا هم باز

می‌توان همان اثرپذیری از یک عامل یا فردی را دید که این اشخاص از آن‌ها تأثیر گرفته‌اند. مشکل این‌جاست که ساختار و قوانین بیشتر این مذاهب به‌گونه‌ای تعریف و تفسیر شده است که بخش انتخاب و یا دگراندیشی را در پیروانش قفل می‌کنند و اجازه نمی‌دهند آن‌ها تردیدی در حقانیت آن باورها به خود راه بدهند چه برسد به این‌که بخواهند آن‌ها را ترک کنند چراکه برای کسانی که در باورهای خود شک می‌کنند تنبیهات بسیار سختی در نظر گرفته شده است.

زمانی نقش این ادیان و مذاهب در جامعه‌ای پررنگ و قابل توجه می‌شود که باور اشخاص به‌عنوان ابزاری توانمند برای سوءاستفاده قشرهای سیاسی و اقتصادیِ دوران خودش قرار می‌گیرد و قوانین آن مذاهب در جهت آن مقاصد به پیروانش تفسیر و تعبیر می‌شود و سرپیچی و اعتراض پیروان از آن قوانین می‌تواند به‌عنوان سرپیچی از دستور خداوند تلقی شود و حتی حکم مرگ را برای متهم به همراه داشته باشد.

شوربختانه، نمونه‌های بسیاری را می‌شود در طول تاریخ یافت که متولیان همین باورها و مذاهب باورهای انسان‌ها را به‌عنوان ابزاری قدرتمند به دست گرفته‌اند و زندگی آنان را به سود خود و یا افرادی خاص کنترل کرده‌اند. اما امروز حرکت و رشد این باورها و مذاهب یا به‌معنی واقعی ابزار کنترل اندیشه همانند گذشته عمل نمی‌کنند. هرچند، در گذشته حتی دولت‌های قدرتمند جهان از این ابزار در راه استعمار و کنترل اندیشه و سودجویی از منابع و امکانات مردم در جهت خود مدیریت و استثمارشان بهره می‌بردند. با رشد و فراگیری ارتباطات در بین انسان‌ها این کنترل از دست آن‌ها به‌نوعی خارج شده و آن‌ها اشراف کامل خود را بر مدیریت این ابزار از دست داده‌اند. البته علت مهم این ناکامی رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی با همدیگر است که

برای تسلط بیشتر بر منابع و بهره‌گیری از نیروی کار با هم رقابت می‌کنند و این موجب تلاقی برنامه‌های استعماری آن‌ها می‌شود.

امروز ما به‌خوبی شاهد این هستیم که بیشتر کشورهای جهان درگیر همین فرایندها هستند و، شوربختانه، تاوان آن را مردمی می‌دهند که هیچ نقش مستقیمی در این تصمیم‌ها نداشته و ندارند. و نتیجه‌آزاری کردن این باورها باعث کشتار انسان‌هایی شده که هم‌روزه می‌شود آن را در اخبار عادی شنید و بیشتر ما به‌طور مستقیم و یا نامستقیم زیر تأثیرات زیان‌بار این درگیرها هستیم.

حال در بحث خودشناسی می‌خواهیم ببینیم که اندیشه‌ما چگونه به‌عنوان یک ابزار به دست این گروه‌ها و یا سیستم‌های سودجو می‌افتد و از ما به‌آسانی برای مقاصد خودشان استفاده می‌کند و، در این میان، نقش خود «من» (کیستی سوم من) برجسته‌تر می‌شود.

امروز می‌بینیم که مبلغین این ابزار اندیشه با بهره‌گیری از فن‌آوری نوین روز و ارتباطات و از همه مهم‌تر روان‌شناسی پیشرفته پیروان خود را مسخ و در مسیر اهداف خود هدایت می‌کنند. فقط کافی است به جوانی که جلیقه انفجاری به خود می‌بندد بیندیشید و ببینید که چگونه افکار و اندیشه‌این جوان در دنیای امروزی در جهت منافع یک گروه و یا سیستم قفل شده، درحالی که زنده ماندن و زندگی از علاقه‌های نخستین انسان‌ها در خلقت است که نه‌تنها خود به‌سوی یک مرگ وحشتناک کشیده می‌شود بلکه به خود اجازه می‌دهد نسبت به زندگی و زنده ماندن اشخاص دیگری که نمی‌شناسد تصمیم بگیرد.

بنابراین، اگر شما پیرو باور خاصی هستید بدانید که، در واقع، این انتخاب خود شما نبوده است و شما تنها مجری برنامه‌ای هستید که ذهن و اندیشه‌تان در راستای تربیت برنامه‌ریزی شده است و اگر نمی‌توانید از آن رها شوید، باید بدانید که مغز شما زیر شرایطی قفل

و در اختیار تبهکاران معنوی قرار گرفته است و برای رهایی از آن باید این قفل را هک و خود را از قیدوبند آزاد کنید. هرچند، ابعاد گسترده نقش این باورها و مذاهب در طول تاریخ زندگی انسان‌ها وجود این احتمال را پررنگ می‌کند که شاید این عوامل هم یکی از عوامل خلقت انسان‌ها بوده‌اند که توسط خالق ما و برای رویاروییِ جهل با جهان تکاملی انجام گرفته تا از این راه بتواند کنترلی بر رشد و تکامل انسان‌ها داشته باشد، به‌ویژه وقتی امروز در کنار این همه صنعت و فن‌آوری و دانش‌های گوناگون هنوز نقش بسیار پررنگ این باورها را در جامعه می‌بینیم.

اقتصاد

یکی دیگر از عوامل نابرابری در آفرینش ما انسان‌ها لایه اقتصادی زندگی ماست که اثرات پررنگ و گسترده‌ای را در کلیه روندهای زندگی ما ایفا می‌کند و می‌دانیم که اقتصاد معنا و عملکرد گسترده‌ای در جامعه امروز ما دارد و به نسبت هر منطقه جغرافیایی و سیاسی به‌شکلی متفاوت سنجیده و ارزیابی می‌شود و فرایندهای بسیاری در آن به‌طور آشکار و پنهان ایفای نقش می‌کنند مانند مدیریت‌ها، فرهنگ، باورها و ادیان، ذخائر طبیعی و غیره.

آنچه که در بحث خودشناسی ما مهم است تأثیر اثرات اقتصادی در زندگی و سرنوشت ماست که در بیشتر اوقات و به‌طور عادی از مدیریت و کنترل ما خارج است چراکه اهرم‌های کنترل ابزارهای اقتصادی در دست شماری اندک و خاص از جامعه قرار دارند و بیشتر افراد جامعه مجبور به پیروی از آن‌ها هستند. با توجه به روند اداره و

مدیریت‌های امروز جهان می‌توان به صراحت گفت که این مدیریت‌های کلان در دست انسان‌هایی قرار دارند که می‌توانند ویژگی‌هایی مانند ویژگی‌های زیر را دارا باشند:

- عدم پیروی از ارزش‌های چیره و مرسوم جامعه
- نگرشی یک‌جانبه به آحاد جامعه که هویت همه را در جهت منافع خود می‌سنجد و ارزیابی می‌کند.
- پنداشت ارزش انسان‌ها به مثابه سودهای هدفمند طوری که اگر بخشی از جامعه در مسیر اهداف آن‌ها قرار نگیرند، زندگی برای آن‌ها قابل اهمیت و شناخت نخواهد بود.
- اقدام به انجام هر کاری در مسیر کنترل اقتصاد و منافع خود ولو این‌که تصمیم و عملکرد آن‌ها موجب نابودی زندگی بسیاری از انسان‌ها بشود.
- عدم معناگرایی محیط زیست و طبیعت در مسیرهایی به جز مسیر منافع اقتصادی آن‌ها به طوری که اگر منافع آنان ایجاب کند از نابودی و ویران کردن محیط زیست هم فروگذار نخواهند کرد همان‌گونه که همه ما امروز شاهد تخریب محیط زیست توسط این گروه‌ها هستیم.
- شورش‌بختانه، این افراد و گروه‌ها در رقابت با منافع یکدیگر پایبندند و هیچ محدودیتی برای ظرفیت‌های جامعه و محیط زیست در تاب‌آوری این فشارها قائل نیستند. به همین دلیل می‌بینیم که محاسبات آنان در کنترل جامعه به هم خورده است.
- در بسیاری از کشورها قدرت این گروه‌های پنهان حتی از دولت‌های به ظاهر انتخابی جامعه هم فراتر رفته و همان‌گونه که گفته شد، در واقع، کنترل اصلی در دست آن‌هاست تا سیستم دولتی.

با وجودی که همه ما در زیر استعمار این مدیریت‌های سوء قرار

داریم ولی تفاوت مکانی خودش عامل دیگری است که می‌تواند فشارهای اقتصادی را در جهان سوم به مراتب سخت‌تر و مهارناشدنی‌تر کند. بنابراین، یکی دیگر از نابرابری‌های سازماندهی و فراگیر مدیریت اقتصاد جهانی است که به دست شماری تبهکار و خطرناک و در مسیر تکامل ما افتاده و سرنوشت کل جامعه را در دست گرفته.

سیاست و مدیریت‌های اجتماعی

یکی از بخش‌های مهم و درنگ‌پذیر این کتاب موضوع سیاست و مدیریت‌های اجتماعی است چراکه تقریباً بیشتر موضوعات ما را زیر تأثیر قرار می‌دهد. ما می‌دانیم که سیاست تنها منحصر به رفتار و عملکرد یک دولت و یا یک گروه بزرگ اجتماعی اطلاق نمی‌شود بلکه به نوع رفتار و تصمیم‌گیری تک‌تک انسان‌ها در رفع نیازها اشاره دارد. امروزه سیاست به نوع نگرش و عملکرد ما در برابر مسائل زندگی گسترش پیدا می‌کند و میزان کامیابی ما در روند زندگی به شگردمان در رویارویی با مسائل زندگی بستگی دارد. در واقع، سیاست به نوع مدیریت و تصمیم‌گیری‌های ما در رفع نیازهای آشکار و پنهان‌مان در جامعه اطلاق می‌شود تا بتوانیم با شگردها و روش‌های گوناگون به آن دست بیابیم.

این سیاست فردی زیرمجموعه‌ای از یک سیاست خانوادگی و نیز یک اجتماع کلان است و سیاست‌های کلان جامعه به آسانی در عملکرد سیاست‌های شخصی ما تأثیرگذارند. از طرفی، ناهمسویی رفتارهای سیاسی ما با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم می‌تواند منجر به تنش‌ها و برخوردهای سیاسی با دولت و مدیران آن جامعه

بشود. امروزه حتی این تنش‌ها می‌توانند فراتر از مرزهای هر کشوری بروند و اثراتی مهارناشدنی در سطح کلی و جهانی بگذارد؛ از جنبه مثبت می‌تواند به گروه‌های پشتیبان حقوق بشر، محیط زیست و ... و نیز از جنبه منفی گروه‌های تروریستی و قاچاق مواد مخدر و غیره و در لایه بالاتر روند سیاست‌گذاری کشورها را در نظر گرفت که اثرات مستقیم و نامستقیم آن در زندگی ما آشکار است اما در مورد فاکتورهای خلقت باز به این تناقض بزرگ برمی‌خوریم که بیشتر ما در جایی به دنیا می‌آییم که مدیریتش به دلایل گوناگون پایبند ارزش‌های روز نیست و با پیش گرفتن سیاست‌های نادرست زندگی ما را دچار نابسامانی‌های گسترده می‌کند.

همان‌گونه که می‌بینیم، بیشتر کشورهای جهان سوم حتی با وجود ذخایر طبیعی فراوان، که می‌توانند پایه اقتصادی خوبی را برای زندگی مردم آن کشورها به همراه داشته باشند، با فقر و تنگ‌دستی زیادی زندگی می‌کنند. علت اساسی چنین چیزی را می‌شود در سیاست‌های نادرست مدیران آن جامعه دانست. البته به احتمال بسیار زیاد این مدیران زیر کنترل و وابستگی به همان گروه‌ها و دولت‌هایی هستند که اقتصادهای کلان جهان را به‌طور تبهکارانه مدیریت و هدایت می‌کنند. بنابراین، جای‌گیری در زیرمجموعه مدیریت‌های وابسته و واپس‌گرا یکی دیگر از بی‌عدالتی‌هایی خواهد بود که زندگی و سرنوشت ما را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد.

بخش ششم: نقش اجتماعی ما

ورود به جامعه

در بخش‌های پیشین گفتیم که شخصیت ما توسط دو عامل اصلی ژنتیکی و اکتسابی شکل گرفته و ما را در رفع نیازها مان در جامعه هدایت می‌کنند؛ هرچند، این مراحل در زندگی ما همزمان رخ نمی‌دهند و ما از همان آغاز کودکی یادگیری‌های خود را به شکل بازی در زندگی واقعی تجربه می‌کنیم و از همان مرحله خود واقعی ما با دریافت بازخورد از رفتار و کارهای خودمان با محیط و دیگران متوجه همسویی و ناهمسویی رفتارمان با آن‌ها می‌شویم و نیز تفاوت‌هایی که ما را از دیگران متمایز می‌کنند را درمی‌یابیم و بی آن‌که خود بدانیم تمام آن موارد بر شکل‌گیری شخصیت اکتسابی ما اثر می‌گذارند که در آینده در رفتارهای اجتماعی ما بروز خواهد کرد. همزمان با رشدمان رفتارهای اجتماعی ما هم رفته رفته در زندگی ما جدی‌تر می‌شوند و

نقش‌هایی به وجود می‌آیند که ایفای آن‌ها همراه با بار مسئولیتی است که در برابرشان بایستی پاسخ‌گو باشیم.

اگر کودکی ما در محیطی قرار گرفته باشد که مدیریت و گردانندگان آن جامعه حتی از کودکان و نوجوانان هم در جهت برنامه‌های سودجویانه خودشان سوءاستفاده بکنند، سیستم پردازش بیشتر کودکان در جهت برنامه‌های آنان هدایت و قفل خواهد شد و رفتار و کردارشان در مسیر اهداف سودجویان آن جامعه قرار خواهد گرفت، درست مانند کودکانی که در نبردهای جدی مثل جنگ‌ها و درگیری‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند و یا در مسیر توزیع مواد مخدر و غیره قرار می‌گیرند یا آن‌ها را برای سوءاستفاده‌های جنسی و غیره خرید و فروش می‌کنند.

می‌بینیم بی‌آن‌که گزینه مستقلی برای تربیت و آموزش خود داشته باشیم، به سبب وجود دیگران در جهت‌های متفاوتی تربیت می‌شویم. آنچه که ما بیشتر در این مبحث دنبال می‌کنیم داشتن اشراف بر شخصیتی است که توسط دیگران برنامه‌ریزی و ساخته شده و حال ما دنبال راهی هستیم که تا جای ممکن کنترل این شخصیت را به دست بگیریم و از راه خودِ واقعی (کیستی سوم) آن را مدیریت کنیم.

نقش اجتماعی ما

همه ما برای رفع نیازهای جسمی و روحی مان مجبوریم در جامعه‌ای که زندگی می‌کنیم دست به مشارکت بزنیم و نقشی را به نسبت توانایی‌ها، علاقه‌مندی‌ها و ظرفیت‌های خود به عهده بگیریم. زمانی مشارکت و خلاقیت ما در جامعه می‌تواند از بازدهی و کارایی بیشتری برخوردار

باشد که تربیت و پرورش ما نسبت به استعدادها و ظرفیت‌های جسمی و روحی‌مان انجام گرفته باشد و علاقه‌مندی‌های ما را هم در همان مسیر تقویت و هدایت کند.

هرچند، به نظر می‌رسد کسی که این اهداف را انتخاب می‌کند خود ما هستیم ولی، در واقع، علایق و اهدافی که به‌سوی آنها کشیده می‌شویم و دنبال‌شان می‌کنیم زیر تأثیر نوع تربیت و فرهنگی هستند که شخصیت ما در آن محیط اکتسابی شکل و تکوین یافته است. از طرف دیگر، چنان‌چه جامعه از مدیریت‌های اصولی و پیشرو برخوردار نباشد، اهداف و نقش اجتماعی ما نمی‌توانند به‌آسانی بر اساس استعدادها و علاقه‌مندی‌های ما پیش بروند و ما مجبور خواهیم شد که خودمان را با نیازهای چیره بر محیط‌مان هماهنگ کنیم و هر نقشی که در سیستم آن جامعه برای ما مهیا و امکان‌پذیر باشد را خارج از علایق و اهداف‌مان بپذیریم که، بی‌شک، اگر هم این گزینه‌ها به نتیجه برسند موجب از بین بردن بازدهی و سرخوردگی افراد در آن جامعه خواهند شد.

پیش از این‌که ما به‌طور جدی وارد سیستم اجتماعی بشویم و نقش اساسی خودمان را در مشارکت با جامعه بپذیریم، رویدادها و احتمالات زیادی ممکن است به‌علت نوع تربیت و رشدمان موجب اختلال در این روند بشوند و مسیر زندگی ما را از همان آغاز به جهت‌های دیگری تغییر بدهند و یا ما را از ورود طبیعی به عرصه اجتماعی بازدارند. اگر کودکی ما در یک مسیر ناهنجار قرار گرفته باشد، خود تراژدی دیگری است که نه تنها خود شخص در زندگی متحمل آن خواهد شد بلکه جامعه هم هزینه بالایی را برای نگهداری و کنترل زندگی این اشخاص خواهد پرداخت.

نقش فراجغرافیایی ما

بررسی نقش اجتماعی ما در جهان امروز به علت تکامل در فن آوری و رشد سریع ارتباطات و گستره اجتماعی بسیار متفاوت تر از گذشته است. امروز ما نمی توانیم تأثیر و عملکرد شخصیت افراد یک جامعه را تنها محدود به محیط زندگی آن بدانیم چراکه جدا از محدودیت های جغرافیایی که مجبور و مقید به رعایت شان هستیم از جنبه مجازی در یک جهان مشترک زندگی می کنیم که می توانیم در هر نقطه ای از جهان با هم ارتباط برقرار کنیم و از اوضاع هم باخبر شویم و حتی فعالیت های اقتصادی و اجتماعی مجازی داشته باشیم، چیزی که در گذشته نه چندان دور بسیار متفاوت بوده و تأثیر رفتار ما بیشتر به حیطه محیط زندگی و اجتماعی ما محدود می شد نه فراتر از آن. انتظار چندان دوری نیست که این ارتباط مجازی روزی به یک همزیستی فراجغرافیایی و فراسیاسی هم تبدیل بشود. به هر روی، آنچه که ما درباره چگونگی رشد و تکامل یک انسان مد نظر داریم به یک محیط و اجتماع بسته مربوط نیست بلکه واکاوی شخصیت و عملکرد جهانی ما را شامل می شود.

بخش هفتم: چه باید کرد؟

ما با کسب معرفت نسبی شناخت از خود و جهان هستی می‌توانیم درک درست و واقع‌بینانه‌تری از خود و جهان هستی داشته باشیم تا بتوانیم از یک انگیزه منطقی برای زندگی و زنده ماندن خود برخوردار شویم اما پس از شناخت و آگاهی گام بعدی اعمال مدیریت و کنترل کیستی واقعی ما در زندگی است. هرچند، هنوز نمی‌توانیم صددرصد از اثرات و دستورات برنامه‌های آن دو کیستی رها بشویم ولی دست‌کم خواهیم توانست کنترل و مدیریت بیشتری بر رفتار و اعمال خود داشته باشیم و خطاها و اشتباهات مان را شناسایی و تشخیص بدهیم.

مدیریت خلقت

نخستین وظیفه ما در این هستی بهینه‌سازی خلقت است تا بتوانیم

بسیاری از ناهنجاری‌ها و اشکالات آفرینشی را اصلاح و ارزش‌های خودمان را در آن نهادینه کنیم. برای انجام این کار نیازمند شعور، دانش و ابزاری هستیم که بتوانیم از پس انجام این کار مهم در جامعه بریاییم. واقعیت این است که امروزه باورهای نامنتقی و عاری از ارزش‌های درست آن‌چنان بر ساختار اجتماعی امروز ما تنیده‌اند که در بیشتر مواقع ارزش‌های علمی ما را در بسیاری از جهات زیر تأثیر خودشان قرار داده‌اند و مانع رشد و آگاهی مستقل آن‌ها شده‌اند. شوربختانه، این ناتوانی تکاملی ما فرصتی به تبهکاران اجتماعی داده تا بتوانند در مقاطع گوناگون تکامل با بهره‌گیری از باورهای ساده‌لوحانه و واپس‌گرا ما را در جهت منافع خودشان کنترل کنند و مورد بهره‌کشی قرار بدهند.

ما برای مدیریت خلقت‌مان باید از این موانع بگذریم تا بتوانیم بدون ترس از ناآگاهی و با غلبه بر کنترل تبهکاران، قوانین علمی و اصولی را برای فرایند خلقت پیاده بکنیم. هرچند به نظر می‌رسد هنوز جهان هستی ما به آن سطح آگاهی و تکاملی و نیز شعور اجتماعی نرسیده است و اگر هم بخشی از جوامع موفق بشوند این مدیریت را به گونه‌ای اعمال کنند، باز هم با موانع و محدودیت‌های بسیاری روبه‌رو خواهند شد.

شوربختانه، حتی در سطوح علمی و مدیریتی بیشتر جوامع پیشرفته هم در برخورد و رویارویی با ناآگاهی و باورهای اعتقادی به‌طور محافظه‌کارانه و سیاستی برخورد می‌شود و در بیشتر اوقات از بیان راسخ حقیقت علمی و فلسفی خودداری می‌کنند. در نتیجه، رشد و استحکام این اندیشه‌ها و باورها نه تنها هنوز در جامعه ما وجود دارند بلکه بخشی مهمی از مدیریت اجتماعی را هم در اختیار خود گرفته‌اند. اما اگر جهان ما بتواند برای مدتی به حیات خودش ادامه بدهد،

فرایند مدیریت خلق گریزناپذیر خواهد بود چراکه این مدیریت بخشی از فرایند تکامل ما موجودات است که باید انجام بگیرد. اگر ما روزی موفق بشویم فرایند خلقت را مدیریت بکنیم، بسیاری از عوامل اجتماعی و ارتباطی مان دچار دگرگونی بسیار زیادی خواهند شد که در پایین به برخی از آنها اشاره شده:

- بسیاری از اشکالات ژنتیکی ما چه از دید فیزیکی و چه از جنبه روحی اصلاح می شوند و روند تکاملی آنها پیرو ارزش های روز و علمی ما خواهد بود.
- خلق نوزادان متکی بر نیاز ارزش های اجتماعی روز و آینده ما خواهد بود نه بر اساس رویدادها و باورها و کشش های جنسی و حسی ما.
- یادگیری ها و دریافت های اکتسابی ما بیشتر در جهت ارزش های منطقی ما جهت پیدا خواهند کرد.
- ما با مدیریت آفرینش خواهیم توانست بسیاری از حس های خود را بهینه سازی و آنها را در جهت درست کنترل کنیم.
- در واقع، مدیریت خلقت گامی به سوی شناخت و راه یابی به بسیاری از کدهای آفرینشی ما خواهد بود.

شاید در این میان این پرسش پیش بیاید که آیا خالق ما چنین فرصت و امکان تکاملی را به ما خواهد داد که بتوانیم در فرایند تکاملی خود به کدهای آفرینشی او دسترسی داشته باشیم و آنها را اصلاح کنیم ... همان گونه که در بخش های پیشین توضیح داده شد، خالق ما از آفرینش این جهان از یک نیاز و انگیزه ای برخوردار بوده است که شاید نتیجه عملکرد ما برای او انگیزه بخش بوده. بنابراین، بعید به نظر می رسد که جهان ما یک برنامه کاملاً پیش بینی شده باشد و گویا کیستی سوم ما همان شعوری است که در اثر تکامل و با رویارویی اطلاعات

ژنتیکی و اکتسابی از بازخورد دریافتی جهان به وجود می‌آید که این می‌تواند نتیجه پنهان چنین آفرینشی برای خالق باشد. در چنین حالتی گرچه خالق ما می‌تواند در تغییر و کنترل این آفرینش نقش ایفا بکند ولی همچنان این خلقت زمانی می‌تواند نتیجه‌بخش باشد که او بگذارد کیستی سوم ما مدیریت و عملکرد این جهان را پیش برد نه برنامه‌های آفرینشی که او کاملاً از محاسبه و نتیجه‌شان آگاه است.

مدیریت خود

برای مدیریت خود باید یک الگوی جایگزین داشته باشیم تا کارهای خودمان را بر اساس آن بسنجیم و واکاوی کنیم. چنین الگویی می‌تواند از ارزش‌های اجتماعی نهادینه ما سرچشمه گرفته باشد که بیشتر منافع و امنیت یک جامعه پیشرفته را تأمین می‌کند، ارزش‌هایی که همسو با علم و منطق زندگی روز ما باشند. هرچند، هیچ الگویی نمی‌تواند به‌طور همیشگی تأمین‌کننده منافع یک جامعه باشد و الگوهای ما هم باید همزمان با رشد و تکامل دگرگون شوند.

حال لازم است برای چنین مدیریتی از نیازهای خود آغاز کنیم چراکه همه وابستگی‌های ما به این زندگی از راه نیازهای ما به وجود می‌آید. شما اگر اندیشه‌ها و کارهای یک روزتان را به‌طور کوتاه واکاوی کنید خواهید دید که هر آنچه که فکر کردید و یا انجام دادید در جهت نیازهای فکری و جسمی شما در زندگی بوده است. در واقع، بدون شناخت دقیق این نیازها نمی‌شود مدیریتی بر اندیشه‌ها و کارهای خود داشته باشیم؛ به همین دلیل، این جا به‌طور کوتاه به این نیازها می‌پردازیم.

نیازهای ما

در تعریف کلی «نیاز نتیجه محاسبه و واکاوی اندیشه ما برای به دست آوردن آنچه که برای زندگی ما لازم است اطلاق می‌شود.» که البته این به این معنی نیست که لزوم آن حتماً یک ضرورت طبیعی و واقعی ماست بلکه این محاسبه می‌تواند از یک نیاز روانی و پنداری به وجود بیاید، به طوری که نیازهای ما می‌توانند با وضعیت جسمی و روحی ما همیشه در حال تغییر باشند.

ولی، به‌طور کلی، نیازهای امروز ما بسیار متفاوت‌تر از نیازهای زمان‌های گذشته هستند چراکه در گذشته نیازهای ما بسیار ابتدایی و طبیعی‌تر و بیشتر در جهت رفع ضرورت‌های زندگی ما خلاصه می‌شدند، مانند مواد غذایی و پوشاک و غیره ولی هرچه به‌سوی تکامل پیش رفتیم و زندگی اجتماعی ما گسترده‌تر شد و صنعت و فن‌آوری را به‌عنوان یک ابزار زندگی همراه خود کردیم، نیازمندی‌های ما هم نه‌تنها وسعت بیشتری یافت بلکه از کنترل و تشخیص خود ما هم خارج شد تا جایی که این نیازمندی‌ها به یکی از اهرم‌های مهم کنترل ما در زندگی تبدیل شده است که توسط مدیریت‌های کلان اجتماعی و تبهکاری کنترل و برنامه‌ریزی می‌شود.

به‌طور کلی می‌شود نیازهای خود را در دو بخش کلی روشن کرد:

۱. نیازهای طبیعی و واقعی

۲. نیازهای کاذب

نیازهای طبیعی و واقعی ما

واقعیت این است که نمی‌شود نیازها را در یک چهارچوب خاص و بسته قرار داد و باور داشت که همان‌ها نیازهای واقعی ما هستند.

همان‌گونه که در آغاز این موضوع هم اشاره کردیم، نوع و گستردگی نیازها می‌توانند بسته به عوامل زیر تغییر کنند:

- شرایط روحی و جسمی ما
- وضعیت و نوع زندگی ما
- محیطی که در آن زندگی می‌کنیم
- مدیریت‌های سیاسی و اقتصادی حاکم
- باورها

ولی اگر بخواهیم نیازهای خود را بر اساس ارزش‌های منطقی و علمی روز معنی کنیم، می‌شود آن‌ها را محدودتر به نیازهای واقعی و ارزشی ما در زندگی دانست و آن‌ها را تا اندازه‌ای به کنترل خود در آورد و مدیریت کرد.

همان‌گونه که در بخش جهان‌بینی هم اشاره کردیم، آغاز و ادامه حیات ما پیرو یک‌سری نیازهای طبیعی است که ما برای رشد و تکامل به رفع آن‌ها نیاز داریم و این نیازها هم به نسبت تکامل ما دچار دگرگونی می‌شوند که مهم‌ترین آن‌ها به‌طور کوتاه در ادامه خواهند آمد:

- نیازهای جسمی که بیشتر شامل تأمین مواد غذایی، مواظبت از جسم در قالب تأمین پوشاک و بهداشت صورت می‌گیرد.
- نیازهای امنیتی که شامل حفظ امنیت و سلامتی جسمی و روحی می‌شود.
- نیازهای حسی که در جهت همزیستی و وابستگی‌های ما تأمین می‌شوند.
- نیازهای جنسی که، در اصل، برای حفظ بقای در ما موجودات نهادینه شده است.

نیازهای کاذب

شوربختانه، امروز بیشتر نیازهای ما به‌طور غیرطبیعی در ما به وجود می‌آیند و ما را در دو محور خاص کنترل می‌کنند.

۱- نیازهای کاذب جسمی که در این‌گونه نیازها جسم فیزیکی ما به دلایل گوناگون به وضعیت و شرایط خاصی نیازمند می‌شود که بدون تأمین آنها نمی‌تواند به‌طور عادی به حیات معمولی و طبیعی خود ادامه بدهد و آسیب خواهد دید مانند بسیاری از مواد غذایی، مواد آرایشی و بهداشتی و غیره.

۲- نیازهای کاذب روحی: معمولاً این نیازها بیشترین و خطرناک‌ترین نوع نیازهای کاذب در زندگی ما هستند. هرچند، ما در بیشتر مواقع متوجه علل واقعی این نیازها هم نمی‌شویم و تصور می‌کنیم که برای زندگی ما بسیار ضروری‌اند. البته اگر در مواردی هم متوجه بشویم باز علاقه‌مندیم آن‌ها را به‌عنوان نیازی از نیازهای زندگی مان بشناسیم و دنبال کنیم. شوربختانه، دامنه نیازهای روحی آن‌قدر بالاست که می‌تواند در بسیاری از شرایط جسم فیزیکی ما را درگیر این نیازهای کاذب روحی کند، مانند گرایش و استفاده از مواد مخدر که، در آغاز، به‌طور یک نیاز کاذب روحی شکل می‌گیرد و سپس به یک نیاز روحی و جسمی تبدیل می‌شود و البته این نمونه را می‌توان یک نیاز کاذب آشکار به شمار آورد چراکه بسیاری از نیازهای کاذب روحی به‌طور پنهان در ما به وجود می‌آیند و ما در طول رشدمان به آن‌ها دچار و نیازمند می‌شویم مانند عادت‌های نادرست، علاقه‌مندی‌های غیراصولی و گاه متضاد با ارزش‌های ما. در بسیاری از مواقع هم این نیازهای کاذب روحی به‌عنوان یک نوع روش و سبک زندگی درمی‌آیند که مایلیم آن را دنبال کنیم مانند علاقه‌مندی

ما به دیدن فیلم‌های خاص، برنامه‌های رسانه‌ای مانند اخبار و شوهای تلویزیونی و یا دنبال کردن گروه‌های خاص موسیقی و غیره خطرناک‌ترین این نیازهای روحی می‌تواند از باورها و عقاید ناشی بشوند که از لحظه تولد و با تأثیرپذیری از اطلاعات اکتسابی در ما به وجود می‌آیند. بیشتر این نیازها با طراحی و برنامه‌ریزی از سوی گروه‌های کنترل در جامعه در ما به وجود می‌آید که در جهت منافع آن‌ها هدفمند شده است، نیازهایی که نه تنها به ظاهر به عنوان نیازهای طبیعی ما طراحی شده‌اند بلکه از اثرگذاری بیشتری هم برخوردارند و در بیشتر موارد مغز ما را در جهت بهره‌برداری و دنبال کردن آن نیازها هک و ما را مجبور می‌کند با تحمل هزینه‌های گوناگون زندگی خود پیرو و دنباله‌رو این گونه نیازها باشیم، نیازهای حسی کاذب که احساسات ما را در جهت تأمین منافع آن‌ها کنترل و مدیریت می‌کند.

سیستم‌های تولید نیاز

لایه‌های کنترل و کسب منافع (معمولاً یک‌سویه) جامعه همیشه در حال طراحی و تولید نیاز برای جامعه زیر سلطه خود هستند. در واقع، می‌شود اذعان داشت که این نوع تولید یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین تولیدات نامرئی جهان امروز ما به شمار می‌آید که در هر لحظه نوع و مقدار آن بر حسب نوع زندگی و اندیشه ما دگرگون شده و تغییر می‌کند. در واقع، زندگی ما همیشه در زیر تجسس و واکاوی این لایه‌های کنترل‌گر قرار دارد تا بتوانند با شناسایی دقیق ویژگی‌ها و شخصیت ما نیازهای جدیدی را برای زندگی‌مان طراحی کنند که به ظاهر با وضعیت روحی و فیزیکی ما سازگار باشد.

گسترده‌گی این سیستم تولید نیاز آن‌چنان قدرتمند و پیچیده است که گویا شوربختانه راه‌گزینی از آن نیست. آن‌ها با بهره‌گیری از روش‌های روان‌شناسی فردی و اجتماعی و فن‌آوری ارتباطات این‌گونه نیازها را به‌آسانی و همزمان با رشد ما به افکارمان منتقل می‌کنند و ما بی‌آنکه متوجه بشویم همه‌روزه نیازهای جدیدی در اندیشه‌مان شکل می‌گیرد و ما را ناخودآگاه به‌سوی خود می‌کشد و گاه کار به جایی می‌رسد که بدون دسترسی به آن نیازها نمی‌توانیم به زندگی معمولی ادامه بدهیم و اگر هم نتوانیم به هر دلیلی آن‌ها را تأمین کنیم، گرفتار دغدغه و نگرانی فکری می‌شویم به‌طوری که در بیشتر مواقع به‌دنبال نیازهایی هستیم که نه‌تنها نیازهای واقعی ما به شمار نمی‌آیند بلکه موجب تضعیف کیستی سوم ما نیز می‌شوند و شخصیت واقعی ما را در زندگی کنترل خواهند کرد.

گروه‌های تبهکار و سودجو نمی‌توانند بدون تولید نیاز به رشد خود در جامعه ادامه بدهند. برای نمونه، اگر کسی در جامعه مواد مخدر استفاده نکند، چرخه تولید و توزیع مواد مخدر متوقف خواهد شد و عملاً از بین خواهد رفت و این را تولیدکنندگان مواد مخدر به‌خوبی می‌دانند؛ بنابراین، برای حفظ بقای خود باید در جامعه تولید نیاز کنند و پس از آن دست به تولید و پخشش بزنند.

همان‌گونه که گفته شد در گذشته تولید نیاز به‌طور سنتی و تجربی در جامعه رواج داشته است اما با پیشرفت علم و فن‌آوری، به‌ویژه گسترش اطلاع‌رسانی، این سیستم با بهره‌گیری از تکامل علمی و اجتماعی جدید توانسته به‌طور سیستماتیک و برنامه‌ریزی‌شده خود نیازهای خاصی را برای اهداف در جامعه به وجود بیاورد.

ابزارهای سیستم تولید نیاز

شرکت‌ها و گروه‌های تولید نیاز ابزارهای بسیاری در اختیار دارند که می‌توانند با آن‌ها مردم را به اهداف و تولیدات خود علاقه‌مند کنند. در این جا به شماری از سیستم‌هایی که به‌طور آشکار و پنهان در جامعه تولید نیاز می‌کنند اشاره می‌کنیم.

سیستم‌های آشکار تولید نیاز

- رسانه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی
- رسانه‌های رسمی و دولتی مانند رادیو و تلویزیون
- نشر روزنامه، مجله، کتاب و
- تبلیغات و آگهی‌های اجتماعی
- باشگاه‌های ورزشی، علمی و تفریحی
- محافل آموزشی از سطح ابتدایی تا سطوح بالا
- کانون‌های علمی، دینی، تفریحی و اجتماعی

سیستم‌های پنهان تولید نیاز

- وب‌سایت‌های خصوصی و تاریک
- رسانه‌های خصوصی
- محافل بسته و کنترل‌شده
- ناامن کردن جامعه و ایجاد هرج و مرج در جهت تولید نیازهای خاص
- ایجاد تنش‌های سیاسی و اقتصادی در جامعه
- حملات پنهان زیستی و تروریستی در جهت نابودی امکانات
- تثبیت‌شده در جوامع و ایجاد نیازهای جدید در مسیر اهداف تبهکاری آن‌ها

با توجه به موارد یادشده می‌بینیم که زندگی ما چگونه توسط

این سیستم‌ها تولید نیاز محاصره و احاطه شده است. در واقع، مسیر و اهداف زندگی ما بیشتر در جهت تأمین منافع این سیستم‌ها قرار گرفته است. شوربختانه، رشد و چیرگی نیازهای زیان‌بار و کاذب نه تنها متوقف نخواهد شد بلکه هر روز بیشتر زندگی ما را هدف خود قرار خواهد داد تا جایی که ما فقط به ماشینی تبدیل خواهیم شد که توسط آن‌ها کنترل و هدایت می‌شود اما وقتی به مقوله شناخت خود پرداختیم و به برنامه‌ها و ساختارهای عملکرد اندیشه‌مان پی بردیم، می‌شود امیدوار بود که بتوانیم نیازهای خود را تا جایی که بشود کنترل و مدیریت کنیم.

مدیریت نیازها

ما برای مدیریت شخصیت و کیستی خود چاره‌ای جز این نداریم که، در آغاز، نیازهای خود را سروسامان بدهیم و بتوانیم آن‌ها را به درستی بشناسیم و مدیریت کنیم. بی‌شک، برای این کار باید نیازهای کاذب را تا جایی که می‌توانیم حذف کنیم تا مانع اثرگذاری‌شان در زندگی بشویم. هرچند، این کار در عمل به این آسانی که در نوشتن و گفتن به نظر می‌آید نخواهد بود چراکه اندیشه ما همواره توسط تولیدکنندگان نیازها در جهت پیروی از برنامه‌های آن‌ها هک می‌شود.

بنابراین، برای انجام چنین کاری باید تصمیم بگیریم تا جایی که ممکن است سبک زندگی‌مان را در جهت نیازهای واقعی خود تغییر بدهیم. از طرفی، نیاز به یک دگرگونی خاص و بزرگ در باورهای خود داریم که بتوانیم به وسیله آن خود را از سیطره نیازهای کاذب و ناضروی‌رهایی ببخشیم و برای تغییر باورهای خود به ضمیر باطن‌مان

نزدیک‌تر شویم و ارتباط بیشتری با طبیعت درونی خود (منبع‌مان) برقرار کنیم.

در واقع، هرچه ما در مسیر کسب نیازهای کاذب گام برداریم، از طبیعت واقعی خود دور و درگیر باورهای نادرست می‌شویم و این کار نه تنها اراده و قدرت تمرکز ما را در زندگی کم می‌کند بلکه باعث می‌شود از خود واقعی بیشتر فاصله بگیریم و به گونه‌ای با خودمان بیگانه شویم و این فرصتی خواهد بود که سوداگران اجتماعی به آسانی می‌توانند اندیشه ما را در مسیر منافع خود هک کنند و از آن بهره‌مند شوند. ما در بخش نیازها به نیازهای طبیعی مان اشاره کردیم و، حال، لازم است این نیازهای طبیعی را تا آن جا که ممکن است کنترل و مدیریت کنیم.

نزدیکی به ضمیر باطنی مان

برای نزدیک شدن به طبیعت واقعی خود منطبق با ارزش‌های روز اجتماعی هیچ نیازی به ریاضت و برنامه‌های سخت‌گیرانه در زندگی روزمره ما نیست که اگر قرار بود همه ما چنین رویه‌ای را پیش بگیریم، می‌بایست از زندگی اجتماعی فاصله بگیریم و گوشه‌ای از انزوا را برای زندگی خود برگزینیم که این کار عملاً برای بیشتر ما نه تنها شدنی نخواهد بود بلکه خود این عمل به مثابه بیرون رفتن از چرخه طبیعی تکامل زندگی خواهد بود و با زندگی طبیعی ما مغایرت خواهد داشت. مهم این است که ما بتوانیم همه برنامه‌ها و مدیریت کیستی سوم خود را در میان همین جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم اجرا و خودمان را در برابر ویروس‌های روانی محیط زندگی مان واکسینه کنیم.

این کار زمانی شدنی خواهد بود که:

۱. در آغاز، مطمئن شویم اندیشه‌ما به هیچ عنوان قفل نشده باشد. (که پیش‌تر در این زمینه و در بخش قفل بودن اندیشه توضیح دادیم)

۲. و مهم است یاد بگیریم که پوشه‌های بازِ نرون‌های مغزمان را ببندیم و یا غیرفعال کنیم و فرایند آن‌ها را پایان یافته بدانیم.

۳. معیار سنجش و قضاوت خود را در زندگی بر اساس معیارهای کیستیِ سوم خود واکاوی و عملی کنیم.

مهم این است که بدانیم زمانی می‌توانیم یک باور را جایگزین باور پیشین کنیم که آن باور را پیش‌تر در نرون‌های خود بی‌اعتبار کرده و مسیر خودکارِ آنرا از پردازش مغزمان تغییر داده باشیم. برای انجام چنین کاری باید دلایل منطقی‌تر و درست‌تری را به نرون‌ها بدهیم و نسبت به نادرستیِ باورهای پیشین خود اطمینان داشته باشیم که البته چنین چیزی با شناخت از خود و تغییر سبک زندگی‌مان در مسیر ارزش‌های اجتماعی و منطقی شدنی خواهد بود. مهم این است که یاد بگیریم خودمان را از دام و سیطره تبلیغات رسانه‌های حاکم و کنترل اجتماعی رها کنیم و با حذف بیشتر آن‌ها از اوقات روزانه‌مان ازشان فاصله بگیریم و تلاش کنیم وقت‌مان را بیشتر در جهت ارتقای ارزش‌ها و نیازهای طبیعی خود سپری بکنیم. مهم نیست که ما با چه سرعت و یا توانی در این حرکت گام برمی‌داریم چراکه استعداد و توان ما نسبت به نوع زندگی‌مان متفاوت خواهد بود؛ آنچه که اهمیت دارد این است که ما بتوانیم با شناخت از خود سبک زندگی‌مان را به گونه‌ای تغییر بدهیم که بتوانیم خود را در مسیر ارزش‌های مرقی و علمی روز قرار بدهیم.

پیوست

برای نوشتن این کتاب به منابع زیر رجوع شده است:

- [Form of DNA: [<https://bio.libretexts.org>
The Neuron: [<https://www.brainfacts.org/brain-anatomy-and-function/anatomy/2012/the-neuron>
Experiments underway to turn light into matter: [<https://phys.org>] march 20, 2018
Matrix quantum mechanics: [<https://www.sciencedirect.com/science>
Philosophy of Science: [Editors:Christian, A.,Hommen, [.D.,Retzlaff, N.,Schurz, G
Elon Musk: [<https://www.space.com/41749-elon-musk-living-in-simulation-rogan-podcast.html>
[We're Probably Living in a Simulation, Elon Musk]
By Mike Wall September 07, 2018 Search for Life
Know your brain: Default mode network: June 16, 2015
[<https://www.neuroscientificallychallenged.com/blog/know-your-brain-default-mode-network>
Thomas W. Campbell
https://en.wikipedia.org/wiki/Thomas_W._Campbell
Thomas Warren Campbell (December 9, 1944) is a physicist, lecturer, and author of the My Big T.O.E. (Theory of Everything) trilogy, a work that claims to unify general relativity, quantum mechanics, and metaphysics along with the origins of consciousness. The work is based on the simulation argument, which posits that reality is both

virtual and subjective. Campbell agrees with other notable philosophers and scientists including Hans Moravec, Brian Whitworth,[1] Marcus Arvan[2] and others who hypothesize that reality is akin to a simulation generated by a computer (or peer-to-peer network according to Aravan),[3] while Campbell contends reality evolved from a "digital big bang". These ideas are heavily influenced by the concepts of digital physics

Quantum mechanic

<https://particleadventure.org/other/history/quantum.html>

<https://www.history.com/this-day-in-history/the-birth-of-quantum-theory>

Quantum Theory timeline Main Timeline

<https://www.sciencefocus.com/science/dead-and-alive-why-its-time-to-rethink-quantum-physics>

سپیدی این صفحه برای توست...



نشر مهری

منتشر کرده است:

شعر

بی آنکه از چشم‌هایم بخوانی (شعرهای اروتیک چپ) • آنا ماریا روداس؛ برگردان:
علی اصغر فرداد
این شهر دیگر جای ماندن نیست • محبوبه زرگر
بی شکوفه، بی گیلان • نازنین شاطری پور
استیگماتا • م.ع سبجانی
تورا حافظی • نیما نیا
دیوان ژاله • عالم تاج قائم مقامی
آخرین زن لوت • اعظم بهرامی
دهان مُرده • ناما جعفری
۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی
می‌افتم از دستم (فارسی و ترکی) • شاعر: سهیلا میرزایی؛ مترجم: رقیه کبیری
هم‌رقص باد • نازنین شاطری پور
بوسه‌ی آسمانی • کرولاین مری کلیفلد؛ برگردان: سپیده زمانی
آوازهای فالش کشورم • فیروزه فزونی
در صدای تو می‌دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ برگردان: بهرنگ قاسمی
پرواز ایکاروس • هلیده دومین؛ برگردان: علی اصغر فرداد
ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت صفائی) • به کوشش حسین دولت‌آبادی
سوار بر قایق حیات • سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی
تلفظ برهنگی زن در ماه • نرگس دوست
رَعشه‌های خوف، رَخشه‌های خجسته • سیاوش میرزاده
اینجا برقص • حسن حسام
مرا به آبها بسپار • کتی زری بلیانی
آوازهای زیباییات • شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
یکی به آبی عمیق می‌اندیشد • حمزه کوتی

مرا با چشمان بسته دوست بدارید • پومن شباهنگ
دل به دلبری افتاد • کوروش همه‌خانی
یک گل آبی رنگ، رنگ لبخند خدا • موژان صغیری
تکه‌ای از قلب خدا • موژان صغیری
رد پای طلایی • موژان صغیری
آذرخش آذر آیین • دارا نجات
هنوز • مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر • بهرام غیائی
در همه شهرهای دنیا زنی است • نیلوفر شیدمهر

جستار

یک تصویر ارگانیک از یک نمونه • تام تُر
مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهرروز رشید
دفترهای دوکا • شهرروز رشید

داستان فارسی

رمان
تهران در آغوش برلین • فرزانه سید سعیدی
روپای ایرانی • انوشه منادی
آخ • فاطمه میرعبداللہی
زیر درخت دابلین • پرهام مطبوع
عقرب‌کشی (ماه پیشانی) • شهریار مندنی‌پور
مادیان سرکش • مژده شبان
انتقام با احترام گرفته شد • امین کاظمی
شروه • ماندانا انصاری
اهالی خانه پدری • علی‌اصغر راشدان
حضور در مجلس ختم خود • علی‌اصغر راشدان
تادانو • محمدرضا سالاری
ویرانگران • رضا اغنمی
تا آخرین مین زمین • عیسی بازیار
همسر آهو خانم و دوست‌دخترهای من • سوسن غفیار
خودسر • بهرام مرادی
طلا • بهار بهزاد

دندان هار یک روایت آشفته • مظاهر شهامت
دوار • میثم علیپور
هنوز از اکالیپتوس‌های یونسکو خون می‌چکد • عیسی بازیار
آن سوی چهره‌ها • رضا اغنمی
ایشا • فرزانه حوری
بوته‌های تمشک (والش کله) • محمد خوش‌ذوق
سندروم اولیس • رعنا سلیمانی
پیش از تریدید • فهیمه فرسای
بگذار زنده بمانم • بردیا حدادی
مریم مجدلیه • حسین دولت‌آبادی
توکای آبی • حامد اسماعیلیون
شب جمعه ایرانی • جواد پویان
آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته‌اند • مهدی مرعشی
خانه‌بان • مریم دهخدایی
گذار (در سه جلد) • حسین دولت‌آبادی
ما بچه‌های خوب امیریه • علیرضا نوری‌زاده
چشم باز و گوش باز • زکریا هاشمی
لیورا • فریبا صدیقیم
سلام لندن • شیوا شکوری
اوروبروس • سپیده زمانی
اثر انگشت • رئوف مرادی
کبودان • حسین دولت‌آبادی
خون ازدها • حسین دولت‌آبادی
مرداب • رضا اغنمی
باد سرخ • حسین دولت‌آبادی
چوبین در • حسین دولت‌آبادی
ایستگاه باستیل • حسین دولت‌آبادی
اشک‌های تورنتو • سیامک هروی
سرزمین جمیله • سیامک هروی
گرداب سیاه • سیامک هروی
بوی بهی • سیامک هروی
سیب را بچین • لیلی ناهیدی‌آذر
داستان بلند

ماه تا چاه • حسین آتش پرور
خانه پدری • علی اصغر راشدان
پنج زن • محمد عبدی
دهان شدگی • بهناز باقری

مجموعه داستان کوتاه
هوس ماهی سفید در مرداب • بهار بهروز گهر
حضرنامه ابرقو • رسول نفیسی؛ تصویرگر: بابک گرمچی
داستان‌های سوسمار نشان • گردآورنده: رضیه انصاری
قصص الحیوانات • هادی طاهری
انصراف از نقره‌شویی • آرش تهرانی
جزیره‌ای‌ها • نازی عظیما
حجم ناتمام عشق • ترانه مومنی
خب، یک چیزی بگویید! • خلیل نیک‌پور
مجسمه‌ساز فلورانس • هادی طاهری
حسن آباد • حمید فلاحی
نیلاپرتوی • مهسا عباسی
بعد از آن سال‌ها • حسن حسام
کارنامه احیاء • حسن حسام
روز چهل و یکم • هلیاحمره
مردگان سرزمین یخ‌زده • بهار بهروز گهر
در من زنی زندگی می‌کند • مژده شبان
القبای گورکن‌ها • هادی کیکاووسی
روزی که مادر سگ شدم • نوشابه امیری
هلنا گذاشت و رفت • سانا نیکی‌یوس
مردی آن‌ور خیابان زیر درخت • بهرام مرادی
خنده در خانه‌ی تنهایی • بهرام مرادی
آن زن بی‌آنکه بخواهد گفت خداحافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی • عزت‌گوشه‌گیر
روزی روزگاری رشت • مهکامه رحیم‌زاده
داستانی برای مردگان • رضا نجفی
گرد بیشه • رضا مکوندی
کلاغ‌های پایتخت • لیلا اورند

ریچارد براتیگان در تهران • حامد احمدی
پشت چشمان یخ زده • نگار غلامعلی پور
اما من حرفامو تو دلم می گفتم • فرامرز سیدآقای
دو زن در میانه ی پل • نیلوفر شیدمهر
کافه در خاورمیانه • سعید منافی
اشک های نازی • رضا اغنمی
سیندرلا بعد از نیمه شب • فرزانه گلچین
سوت • فریبا منتظر ظهور

داستان ترجمه

رمان
افسونگر، ناباکوف و شادی • لیلی اعظم زنگنه، ترجمه ی رضا پور اسماعیل
خانه ی سیاهان • محمد حیاوی، ترجمه ی علی حسین نژاد
سرای شابندر • محمد حیاوی، ترجمه ی غسان حمدان
پرنده شب • اینگه بورک بایر، ترجمه ی گلناز غبرایی
حرامزاده ی استانبولی • الیف شافاک، ترجمه ی گلناز غبرایی
گوآپا • سلیم حداد، ترجمه ی فرزاد کوهسار
سودایی • جی ام. کوتسی، ترجمه ی محسن مینوخرد
مجازات غزه • گیدئون لوی، ترجمه ی فرهاد مهدوی

داستان بلند
آلتس لند • دورته هانس، ترجمه ی گلناز غبرایی
زن تخم مرغی • لیندا دی. کرینو، ترجمه ی میم. دمام
گنگستر • کلايو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه ی فریده چاجی

تاریخ پژوهش نقد و نظر

خانه ای با در باز • کامیل احمدی
ایران • فخرالدین شوکت؛ ترجمه ی رضا طالبی
تواریخ آل عثمان • درویش احمد عاشقی (عاشق پاشازاده)؛ ترجمه ی رضا طالبی
ایران و انقلاب مشروطه • احمد آغا اوغلو؛ ترجمه ی رضا طالبی
ارامنه و ایران • میرزا بالا محمدزاده؛ ترجمه ی رضا طالبی
آذربایجان و انقلاب • محمد شریف افندی زاده؛ ترجمه ی رضا طالبی
نشانه گذاری ها در عزاداران بیل • س سیفی
جامعه شناسی آسیب ها و دگرگونی های جامعه ی ایران • جلال ایجادی

کریستوفر هیچنز و تونی بلر: آیا دین منشأ خیر است؟ • برگردان: محمدرضا مردانیان
 گفتگویی بلند با آدونیس • نینار اسبر، ترجمه‌ی محمد جواهر کلام
 سوزنی سمرقندی • صدری سعدی
 ترور به نام "خدا" (نگاهی به تروریسم حکومتی جمهوری اسلامی ایران) • پرویز
 دستمالچی
 آموزش عالی، جنسیت و تحولات اجتماعی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۵۷) • ناهید حسینی
 جستارهایی جامعه‌شناختی درباره‌ی داستان امروز ایران؛ از بامداد خمار تا توکای
 آبی • مهرک کمالی
 از ادبیات تا زندگی • احمد (سالم) خلفانی
 زن درون (نوشتاری روانکاوانه در باب زنانگی) • رافائل ای. لویز - کورو؛ برگردان:
 فرشته مجیدیانی
 زن در بوف کور؛ نگاهی به نقش و کارکرد زن در بوف کور اثر جاودانه‌ی صادق
 هدایت • ابراهیم بلوکی
 تندیس سگ ورجاوند (یکی از کهن‌ترین زیورهای زرین سرزمین ما ایران) •
 یدالله رضوانی
 نقدی بر ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران • پرویز دستمالچی
 واگرایی عمیق در خاورمیانه • تیمور کوران؛ مترجم: سیدمهدی میرحسینی
 نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی • امامعلی رحمان
 بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه‌شناختی قرآن • جلال ایجادی
 داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) • کامیل احمدی
 نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجادی
 شکل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام • حسین آتش‌پرور
 رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم‌نازا)
 دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف
 افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان
 مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های هخامنشی،
 ساسانی و خوارزمشاهی • گردآورنده: فریدون قاسمی
 واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) • آزاده دواچی
 در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دهنی
 سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی
 ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه
 گنکور) • نیلوفر دهنی
 کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف
 آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی

ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌بر
 چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه پهلوی) • هوشنگ عامری
 غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) • الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور
 زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی
 آن‌شی گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتتسو ذنجی)
 کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)
 جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)
 خرافات به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد • علی رهنما
 تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی
 بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها • مسعود میرشاهی
 نور مایل و سایه‌ها • نسرين ترابی (مجموعه مقالات)
 سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

ادبیات کلاسیک

«قصه‌ی سنجان» داستان قرار به‌دینان بی‌قرار در هند • مهدی مرعشی
 رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) • به کوشش باقر مؤمنی

هنر مدرن، نقاشی و عکس

دلدادگان مدارچاپی؛ مجموعه آثار پی‌سی‌بی مینیاتور آرت • رضا رفیعی‌راد
 منظومه‌ی ناپیوند واله، گی • شعر-داستان از الهه رهرونی؛ نقاشی حبیب مرادی
 سفر ایشتر به دنیای زیرین • نجوا عرفانی
 من آنجا پشت خورشیدم • منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)
 تازیانه بر باد • مژن مظفری
 این است بدن من مجموعه آثار هنر مفهومی • رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان

دالی و آینه‌ی رازآلود • خسرو کیان‌راد؛ تصویرگر: هاجر مرادی
 بیژن و شیر زخمی • نیلوفر دهنی
 نابغه‌ی کوچک • فریبا صدیقیم
 لولو و جوجو • نرگس نمازکار

سفرنامه

از رمی جَمَرات • مرتضی نگاهی
به سوی طَبَس (۱۹۵۹) • ویلی شیرکلوند؛ ترجمه: فرخنده نیکو ، ناصر زراعتی

نمایشنامه

فیل‌ها تنها می‌میرند (نمایشنامه‌ای در سه پرده) • شهرام رحیمیان
ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در-بین • گردآوری و ترجمه: مازیار
هنرخواه

طنز فارسی

لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) • به کوشش: هوشنگ
اسدی
قلبم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثار پرویز شاپور) • به انتخاب: کامیار شاپور،
فرناز تبریزی

خاطرات

در آرامش مسیح • زهراترابی‌نژاد
اندیشه در قفس • مصطفی تراکمه
رسول • رضا نیمروز
جنگ و زندگی • هاشم روزی
میان دو دنیا (خاطراتی از سه سال اسارت در سلول‌های انفرادی قرارگاه اشرف)
• رضا گوران
من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... • عباس منشی‌رودسری؛ به کوشش
بانو صابری
گذر عمر (خاطرات یک پرستار) • فرزانه جامعی
هی دلم می‌خواهد بخوابم • مهشید جهانبخش
زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی) • فرشته‌خلج هدایتی
آرزوهای کال (در سه جلد) • فرانک مستوفی
روزی که پیر شدم • نوشابه امیری
مالا (در دو جلد) • محمد خوش‌ذوق

آموزش

زندگی امن در کنار میدان مین • عیسی بازاریار



Self-concept & Management

Sam Aria

British Library Cataloguing Publication Data:

A catalogue record for this book is available from the British Library

ISBN: 978-1-914165-60-3

First Edition. 160.pages. Printed in the United Kingdom, Winter 2021

Book & Cover Design: Mehri Studio

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of © Sam Aria.

All rights reserved.

www.
info@

Self-concept & Management

Written by

Sam Aria

ما در این کتاب می‌خواهیم به شناخت خود پردازیم تا بتوانیم به کیستی و شناسه واقعی‌مان پی ببریم و بدانیم نقش ما در این جسم‌پنداری و اندیشه‌مان چقدر پررنگ است و چه کارکرد مهمی دارد تا باور کنیم این کسی که امروز شخصیت ما را در زندگی مدیریت و راهبری کرده و در آن نقش ایفا می‌کند، در واقع، بیشتر برنامه‌وار و تربیتی است و تأثیر گرفته از برنامه‌بنیادی خلقت (دی. ان. ای) پیرامون ما و دیگران است تا نقش خود واقعی‌ما.

در نتیجه این شناخت از خود، می‌توانیم بفهمیم که خود واقعی‌مان در این جسم یک تفکر و نظاره‌گر سوم است که در تکامل عقلی و جسمی‌مان نسبت به واکنش‌ها و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های محیط زندگی به وجود آمده و رشد می‌کند و این خود واقعی است که همیشه در حال قضاوت اندیشه و رفتارهای برگرفته از دو شخصیت ما خواهد بود.

